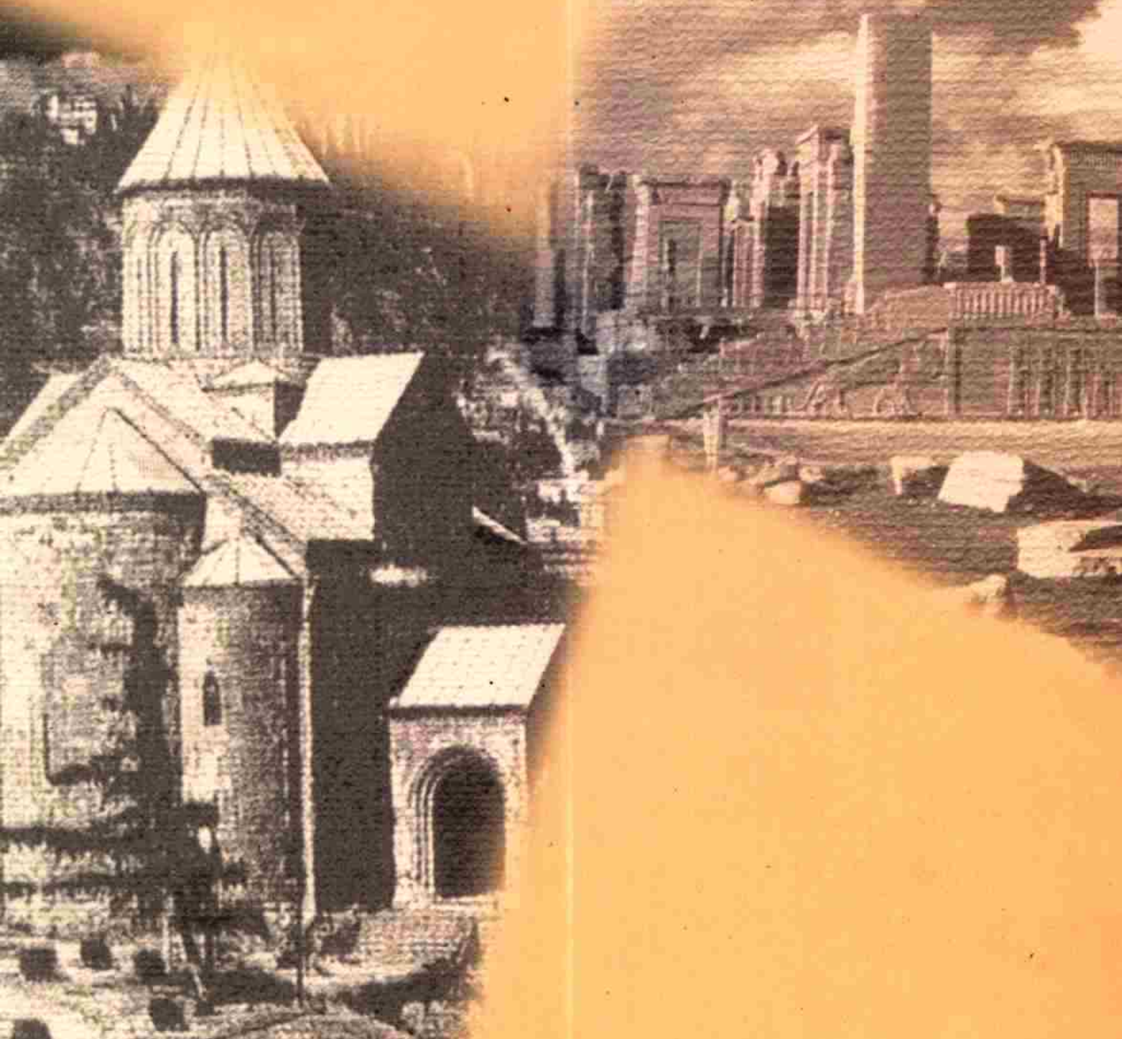
گفتگوی تمدنها

## تأثیرات متقابل تاریخی و فرهنگی

# ایران وگرجستان



مرکزاسناد و تاریخ دیپلماسی

(مجموعهٔ ایران، ماوراءالنهر و قفقاز / ۲)

## تأثیرات متقابل تاریخی و فرهنگی

# ایران و گرجستان

## (مجموعهٔ مقالات)

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی

تهران ـ ۱۳۸۰

**فهرستنویسی پیش از انتشار**

**سمینار تأثیرات متقابل تاریخی و فرهنگی ایران و گرجستان (۱۳۷۷: تهران).**
تأثیرات متقابل تاریخی و فرهنگی ایران و گرجستان (مجموعه مقالات) / مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی [وزارت امور خارجه]. ـ تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۰.
شش، ۲۸۲ ص. (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. مباحث اسناد؛ ۷۹. مجموعه ایران، ماوراءالنهر و قفقاز؛ ۲)
بها: ۱۲۰۰۰ ریال ISBN 964 - 361 - 042 - X:
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار)
ص.ع. به انگلیسی: Iran-Georgia
Historical-Cultural Interactions (Articles)
کتاب حاضر مجموعه مقالاتی است که در سمینار دو روزه ایران و گرجستان طی روزهای ۱۶ و ۱۷ شهریور ۱۳۷۶ توسط جمعی از محققان دو کشور ارائه شده است.
۱. ایران ـ روابط خارجی ـ گرجستان ـ کنگره‌ها. ۲. گرجستان ـ روابط خارجی ـ ایران ـ کنگره‌ها. ۳. ایران ـ روابط خارجی ـ گرجستان ـ مقاله‌ها و خطابه‌ها. ۴. گرجستان ـ روابط خارجی ـ ایران ـ مقاله‌ها و خطابه‌ها. الف. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. ب. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات. ج. عنوان.
۸ س ۴ گ / DSR ۱۳۹     ۳۲۷/۵۵۰۴۷۵۸
کتابخانه ملی ایران     ۱۱۴۱۱ ـ ۸۰ م

**تأثیرات متقابل تاریخی و فرهنگی ایران و گرجستان**
**(مجموعهٔ مقالات)**
مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی
چاپ اوّل: ۱۳۸۰
شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
طرح روی جلد از: فاطمه حاجی محمدخان
طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

**مرکز چـاپ و انتشـارات وزارت امـور خـارجه**

**دفتر مرکزی و فروشگاه شماره ۲:** تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۵۹–۲۸۰۲۶۵۸، فاکس: ۲۸۰۲۶۶۲
**فروشگاه شماره ۳:** تهران، انتهای خیابان شهیدباهنر، میدان شهیدباهنر، تلفن: ۷۱–۲۲۹۲۲۷۰

## فهرست

# پیشگفتار

مجموعهٔ *ایران، ماوراءالنهر و قفقاز*، عنوان عمومی سلسله آثاری است که قرار است با توجه به دهمین سالگرد استقلال جمهوریهای مستقل مشترک‌المنافع و توسط مرکز اسناد و تاریخ و دیپلماسی منتشرگردد. این مجموعه کوشش دارد تا با توجه به تحولات سیاسی ـ اجتماعی این مناطق تصویری روشن را از تحولات تاریخی منطقه ارائه نماید.

کتاب حاضر که عنوان دوم از این مجموعه به شمار می‌آید در حقیقت شامل مجموعه مقالاتی است که در سمینار دو روزهٔ ایران و گرجستان طی روزهای ۱۶ و ۱۷ شهریور ۱۳۷۶ و توسط جمعی از محققان دو کشور ارائه شده است. این مرکز امید آن دارد تا با تداوم این پژوهشها زمینه‌ای فراهم شود که با اتکای بدان بتوان دامنهٔ شناخت راافزایش داد و بدین ترتیب بر اعتماد متقابل و حُسن همجواری افزود.

**سیدعلی موجانی**
**دبیر مجموعه**

# مدخل

## گذری کوتاه بر سوابق و روابط تاریخی ایران وگرجستان

گرجستان که نام باستانی آن ایبریا است در دامنهٔ کوههای قفقاز و در سمت راست سواحل دریای سیاه واقع شده است. این کشور از سه هزار سال پیش از میلاد مسکن اقوام آریایی ـگرجی بوده است که به دورهٔ پالئولوتیک متعلق‌اند. زبان آنها از جملهٔ زبانهایی است که به علت مجاورت با مردم فارسی زبان، لغات فارسی بسیاری در آن وارد گردیده است.

در دورهٔ مفرغ یعنی در هزارهٔ سوم قبل از میلاد شمال غربی ایران منطقهٔ فرهنگی واحدی را به انضمام ارمنستان و جنوب گرجستان تشکیل می‌داده که به فرهنگ کورا ـارس معروف بوده است.

در دورهٔ هخامنشی قسمت اعظم این نواحی تابع حکومت مرکزی ایران بوده‌اند. هرودوت وگزنفون از مورخان معروف یونان درکتابهای تاریخی خود از پرداخت مالیات و تبعیت قبایل این نواحی از ایران حکایت می‌کنند.

بعضی از مورخین اساس حکومت پادشاهی درگرجستان را به دورهٔ اسکندر مقدونی نسبت داده‌اند و این در حالی بوده است که اسکندر هرگز به این سرزمین لشکرکشی نکرده، اما بناهایی به نام او در منطقه دیده می‌شوند. معروف است که اسکندر حکومت گرجستان را به یکی از خویشان خود به نام آزون سپرد ولی مردم گرجستان علیه او قیام کرده، وی و عمالش را ازگرجستان بیرون راندند.

خاندانی از سلسلهٔ اشکانیان بیش از یک سده در گرجستان شرقی حکومت کردند. این خاندان با اشکانیان ارمنستان خویشاوند بودند. دودمان بعد از آنها یعنی خسرویان، شاخه‌ای از هفت خاندان بزرگ ایرانی دورهٔ ساسانی یعنی مهران به شمار می‌آمدند.

در کتیبه‌های دورهٔ ساسانی در نقش رستم، ایبریا و آلبانیا در زمرهٔ ایالات وابسته به ایران نام برده شده است که پادشاهی به نام هامازاسب داشته است.

از زمانی که گرجیان و ارمنیان مسیحیت را پذیرفتند، تا انقراض حکومت ساسانیان، ایشان دائماً تحت نفوذ آیینهای مختلف و گوناگون بوده‌اند اما در برابر این فشارها ایستادگی می‌کردند. در اواخر عهد ساسانی به علت جنگهای متوالی ایران و روم حکومت ایبریا رو به ضعف نهاد. با روی کار آمدن حکومت لازیکا مجدداً بر سر حکمرانی این منطقه میان ایران و روم جنگهایی درگرفت که سرانجام شاهزادگان گرجی بر آن سرزمین مسلط شدند و برای رهایی از نفوذ ایران به ترویج و تبلیغ مسیحیت پرداختند و مانند ایران به ضرب سکه مبادرت نمودند که بر یک روی آن نام پادشاه و بر روی دیگرش نقش صلیب نقر شده بود و آن را نشانهٔ سیاسی و استقلال‌طلبی می‌دانستند.

پس از انقراض سلسلهٔ ساسانی، مسلمانان بر نواحی ارمنستان و گرجستان (کاخِت و کارتل) مسلط شدند و سپس طغرل سلجوقی فتوحات خود را تا ناحیهٔ قفقاز بزرگ یعنی آلبانیا، ایبریا و ارمنستان گسترش دادند. در اواخر قرن پنجم میلادی گرجستان با کمک صلیبیون ترکان سلجوقی را از محل بیرون راندند و این حکومت مستقل تا قرن هفتم دوام یافت.

با حملهٔ مغول به ایران حکومت خوارزمشاهی سقوط کرد و قسمت اعظم ایالات ایران و از جمله گرجستان به تصرف مغولها درآمد. سلطهٔ مغولها و حملهٔ تیمور ویرانی و فجایع زیادی را در نواحی متصرفی به بار آورد، ولی همانند

ایرانیان، گرجیان در حفظ فرهنگ و زبان و سنن خود در مقابل این تهاجمات اهتمام زیادی ورزیدند.

در دورهٔ صفویه با تجدید حیات سیاسی ایران تحت لوای مذهب تشیع، گرجستان محل درگیری ایران با قوای متجاوز دولت عثمانی شد. براساس قرارداد صلح آماسیه، گرجستان شرقی به ایران و گرجستان غربی به عثمانی تعلق گرفت تا این که شاه عباس در سال ۱۰۱۶ هجری قمری / ۱۶۰۷ میلادی با شکست عثمانیان حکومت خود را در سراسر قفقاز بسط داد و قریب یکصد هزار نفر از گرجیان به ایران مهاجرت نمودند که اعقاب آنان هم اکنون در فریدون شهر اصفهان زندگی می‌کنند.

به هر ترتیب گرجستان برای رهایی از محاصرهٔ دولتهای متحارب، ضمن حفظ تمامیت ارضی خود برای دریافت کمک به دولت روسیه متوسل شد. لازم به ذکر است که روابط اقتصادی و فرهنگی روسیه و گرجستان به قرنهای یازدهم و دوازدهم میلادی مربوط می‌شود که سرانجام حاصل آن به سلطهٔ سیاسی ـ نظامی روسیه در گرجستان منجر شد.

در اواخر دورهٔ صفویه، به علت اغتشاشات داخلی و تهاجم افغانها به ایران، نفوذ عثمانیها در گرجستان زیاد شد و متقابلاً در اثر تحریکات دولت روسیه در منطقهٔ قفقاز و گرجستان روابط دوستانهٔ تجاری روسیه و ایران به دشمنی تبدیل گردید و مداخلات تجاوزکارانه‌ای را در ایران موجب گردید که نزدیک به دو قرن ادامه داشت و با انقراض سلسلهٔ رومانفها تقریباً خاتمه یافت.

هنگامی که گرجستان دستخوش آشوبهای داخلی و تعرضات خارجی بود شاه تهماسب دوم صفوی با استفاده از درگیریهای نادر به منظور استقرار امنیت داخلی و انجام یک مانورِ موجودیت، با عثمانیها به جنگ پرداخت، ولی اقدام خودسرانهٔ او منجر به شکست مفتضحانه‌ای شد که با امضای قرارداد بغداد در

رجب ۱۱۴۴ ق. / ژانویهٔ ۱۷۳۲ م. بین صفی قلی‌خان شاملو و احمد پاشا، شهرهای تفلیس، گنجه، ایروان، نخجوان و تمامی گرجستان و ارمنستان تا سرحد ارس به ترکها واگذار گردید.

نادر به منظور اعادهٔ حاکمیت ایران در برابر عثمانی به پا خاست و همچنین پس از ابطال قرارداد بغداد و صلح موقت با عثمانیها، استرداد ایالات شمالی ایران را از روسها مطالبه کرد، این در حالی بود که با مرگ پترکبیر سیاست توسعه‌طلبی دولت روسیه موقتاً مسکوت ماند و ملکه آنّا جانشین سوم پترکبیر با انعقاد قرارداد رشت (شعبان ۱۱۴۴ ق. / فوریه ۱۷۳۲ م.) که بین شافیروف و میرزا محمدابراهیم مستوفی به امضا رسید، قسمتهایی از نواحی ساحلی دریای خزر را به ایران مسترد کرد و علیه عثمانی با ایران متحد شد.

دولت عثمانی نیز که از ابطالِ قرارداد بغداد راضی نبود، جنگ با ایران را مجدداً آغاز کرد، ولی به سختی از نادر شکست خورد و براساس معاهدهٔ صلح استانبول (۱۱۴۹ ق. /اکتبر ۱۷۳۶ م.) از کلیهٔ فتوحات خود در ایران به استثنای بین‌النهرین صرف‌نظر کرد.

دولت روسیه نیز تا روی کار آمدن سلسلهٔ قاجار در ایران نتوانست نقشه‌های پترکبیر را عملی سازد، از طرف دیگر قتل نادر فرمانروایان محلی ایالات را به تجزیه‌طلبی و استقلال کشاند و این سیاست تفرقه و جدایی که پایه‌های آن از قبل ریخته شده بود، به نقشه‌های توسعه‌طلبانهٔ روسیه کمک کرد، به‌طوری که گرجستان خود را تحت‌الحمایهٔ روسیه خواند و در حقیقت با انعقاد معاهدهٔ تدافعی و تعرضی با روسیه، موسم به گئورگیوسک در ژوئیه ۱۷۸۳ م. بهانه برای جنگهای ایران و روس به سرعت فراهم آمد.

موضع روسی امیر گرجی آراکلی (هراکلیوس دوم) و آمدن ارتش روسیه به گرجستان، نگرانیهای زیادی در منطقه ایجاد کرد به‌ویژه موجب اضطراب

سلاطین مسلمان ایران و عثمانی گردید. اولتیماتوم عثمانی و اعلان جنگ این کشور به روسیه، این دولت را مجبور ساخت قوای خود را از گرجستان خارج نماید.

از طرف دیگر وضعیت بی‌ثبات روسیه در حوادث اروپا، نظیر حملهٔ سوئدیها به روسیه در سال ۱۷۸۸ م. و انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ م. و انقلابات لهستان، به روسیه اجازه نداد تا در اجرای معاهدهٔ گئورگیوسک موفق شود.

در ۱۲۰۵ ق. / ۱۷۹۰ م. آقامحمدخان قاجار در ایران به قدرت رسید. در ۱۷۹۵ م. وی گرجستان را طی یک جنگ سخت به تصرف درآورد. بعد از آرا کلی پسرش گئورگی دوازدهم (گرگین‌خان) به علت ادامهٔ مناقشات و تزلزل موقعیت کشورش، دوباره به روسها نزدیک شد و انعقاد معاهده‌ای را در تضمین سلطنت خود و فرزندش داوید، از پل اول تزار روسیه، درخواست کرد که مورد موافقت تزار قرار گرفت و متعاقب آن سپاهیان روسی مجدداً وارد گرجستان شدند، اما دیری نپایید که تزار این پیمان را نقض کرده و نواحی کارتل و کاخت را ضمیمهٔ روسیه کرده و مسئلهٔ جانشینی داوید را نیز منتفی اعلام کرد و گرجستان به عنوان یکی از ایالات روسیه منظور شد و در دسامبر ۱۸۰۱ م. الکساندر اول پیمان سابق‌الذکر را امضا و تأیید کرد. از این تاریخ به بعد گرجستان عملاً تحت ادارهٔ نظامی ـ سیاسی روسیه قرار گرفت و در فاصلهٔ ۱۸۰۴ م. تا ۱۸۳۰ م.، روسها کلیهٔ نهضتهای استقلال‌طلبانه و آزادیخواهانه را سرکوب کردند. انضمام گرجستان به روسیه، سلطهٔ مسلمانان را در برخی از نواحی گرجستان از میان برد و تغییرات فاحشی را در زندگی اقتصادی و اجتماعی مردم به وجود آورد و زبان روسی، زبان رسمی کشور شد.

جنگهای دوازده سالهٔ ایران و روس نیز با پادرمیانی نمایندگان سیاسی انگلستان که نگران مستعمرهٔ زرخیز هندوستان بودند و با انعقاد معاهدات ننگین

گلستان و ترکمانچای پایان گرفت. به‌موجب آن، دربند، باکو، شیروان، شکی، قراباغ، ایروان، نخجوان و قسمتی از طالش به روسیه واگذار شد و ایران از تمامی ادعاهای خود بر گرجستان و سایر نقاط صرف‌نظر کرد.

گرجستان پس از جدایی از ایران و قبول حکومت تزاری، چنانکه قبلاً اشاره گردید به شدت در مقابل رژیم تزاری و فرهنگ تحمیل شدهٔ روسی مقاومت کرد و به‌تدریج این کشور به مرکز فعالیتهای سیاسی، آزادیخواهی و استقلال‌طلبی تبدیل گردید. این خیزش و سایر جنبشهای انقلابی، سبب آمیزش سازمانهای سوسیال دمکراتیک گردید و کنگرهٔ سازمانهای سوسیال دمکراتیک قفقاز با تمایلات لنینیستی در مارس ۱۹۰۳، کمیتهٔ قفقازی حزب سوسیال دمکرات را در منطقهٔ قفقاز تأسیس کرد. این کمیته بعد از سقوط تزاریسم در اکتبر ۱۹۱۷ به مدت چهار سال رهبری گرجستان را برعهده داشت و در ماه مه ۱۹۱۸ گرجستان، جمهوری مستقل دمکراتیک را اعلام نمود.

با شروع جنگ جهانی اول و حملهٔ نیروهای عثمانی به خاک روسیه در منطقهٔ قفقاز، گرجستان نیز صحنهٔ حضور نیروهای بیگانه گردید و به واسطهٔ موضع‌گیریهای مختلف در برابر وضع موجود، کمیتهٔ حزب سوسیال دمکراتیک قفقاز متلاشی شد.

هنگامی که ارتش سرخ در ۱۹۲۱ گرجستان را تسخیر کرد. برای از میان بردن هویتهای ملّی منطقهٔ قفقاز، طرح فدراسیون قفقاز را به مرحلهٔ اجرا گذاشت و در نتیجه گرجستان عملاً ضمیمهٔ این کشور شده و در مارس ۱۹۲۲ به‌عضویت فدراسیون ماورای قفقاز درآمد و سرانجام در دسامبر ۱۹۳۶ به عنوان یکی از جمهوریهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (سابق) محسوب گردید که تا سال ۱۹۹۰ این وابستگی حفظ شد. در ۲۸ اکتبر همان سال، یعنی چند ماه قبل از فروپاشی شوروی، گرجستان طی انتخاباتی به سقوط حزب کمونیسم و استقلال

خودرأی داد و در اولین اجلاس شورای منتخب، تشکیل جمهوری مستقل گرجستان با دولتی دمکراتیک اعلام گردید.

در اثر تحولات مربوط به نظریه‌های اقتصادی و سیاسی گورباچف موسوم به پروستریکا و گلاسنوست، که از قبل زمینه‌های لازم را در بروز و ظهور نارضایتیهای تاریخی و قومی گرجستان فراهم کرده بود و براساس تقسیم‌بندیهای سیاسی دورهٔ استالینی که برخی از ایالات گرجستان مانند آبخازستان، آجارستان و اوستیای جنوبی را جمهوریهای خودمختار نامیده بودند، متأسفانه گرجستان نیز مانند بسیاری از جمهوریهای اتحاد شوروی سابق، دچار اختلافات قومی و سیاسی بزرگی شد و این کشور نوپا را دچار مشکلات فراوانی ساخت. جمهوری اسلامی ایران ضمن به رسمیت شناختن دولت جدید گرجستان در ده سال پیش، از ابتدای استقلال این کشور، سعی بر توسعه و تعمیق مناسبات خود با آن را داشته و دارد.

**مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی**

# بخش ۱
# سخنرانیهای افتتاحیه

# گزارش دبیر گردهمایی

## (آقای محمدحسن کاووسی عراقی)*

موجب نهایت سرافرازی و افتخار است که مقدم دانشمندان و ایران‌شناسان، مهمانان محترم گرجی، اساتید و محققان ایرانی و حضار گرانقدر خانمها و آقایان را به گردهمایی «ایران و گرجستان؛ تأثیرات متقابل تاریخی و فرهنگی» خوشامد بگویم و گزارش مختصری از چگونگی شکل‌گیری و برگزاری این کنفرانس به عرض برسانم.

این دومین توفیقی است که برای ادارهٔ انتشار اسناد تاریخی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، به صورت برگزاری دو نشست علمی ـ تاریخی حاصل شده است. قرارهای اولیهٔ این گردهمایی از ماههای فروردین و اردیبهشت سال ۱۳۷۶ بین ادارهٔ انتشار اسناد و سفارت محترم جمهوری گرجستان در تهران گذاشته شد و هدف اصلی مذاکرات، چاپ و انتشار اسناد تاریخی بایگانیهای دو کشور بود.

شایان ذکر است که آرشیو تاریخی و بایگانیهای کشور دوست گرجستان، به علل مختلف تاریخی و علائق و مشترکات فرهنگی و پیوستگیهای جغرافیایی با ایران یکی از غنی‌ترین آرشیوهای جهان نسبت به اسناد و مدارک تاریخ روابط

---

* دبیر گردهمایی و رئیس وقت ادارهٔ انتشار اسناد.

خارجی دو کشور است. متأسفانه تاکنون به علل محدودیتهای ویژه ناشی از سیستم حکومتی، اساتید و دانشمندان ایرانی توفیق چندانی در دسترسی به این اسناد پیدا نکرده‌اند؛ در حقیقت یکی دیگر از اهداف این نشست هموارکردن راه تحقیق و بررسی در امر استفاده از این مخازن و گنجینه‌های ارزشمند برای پژوهشگران و اساتید و محققان دوکشور بوده است. به این صورت که از اساتید و ایران‌شناسان محترم گرجی که هریک در مراکز علمی و تاریخی کشور خود مشغولند حداکثر تا پنج نفر دعوت شوند و با مذاکراتی که در تهران، با اساتید ایرانی خواهند داشت، دو نفر هیئت گرجی و دو نفر هیئت ایرانی را برای انجام کار مشترک یعنی چاپ و انتشار کتب اسناد تاریخی دوکشور انتخاب کنند.

البته لازم به ذکر است که درگذشته کارهای بسیار محدودی توسط برخی از محققان و اساتید ایرانی معاصر در زمینهٔ اسناد گرجستان انجام شده است و اساتید گرجی و روسی و بعضاً برخی از دانشمندان و محققان اروپایی نیز در این‌خصوص تحقیقاتی کرده‌اند. امّا به علل مختلف سیاسی و تاریخی به‌ویژه در دوران سلطه و حکومت اتحاد شوروی سابق نتایج این مطالعات کمتر از مرزهای شوروی خارج و به بیرون راه پیدا کرده است و در خصوص اسناد دوزبانه فارسی ـ گرجی و شاید برخی اسناد گرجی احتمالاً این اولین باری خواهد بود که بتوان آنها را به فارسی ترجمه نمود و از این رهگذر بسیاری از نکات تاریخی بین دو کشور را روشن کرد.

در حقیقت وظیفهٔ علمی و اخلاقی حکم می‌کند در اینجا از کلیه کسانی‌که موجبات تشکیل این گردهمایی را فراهم آورده‌اند و به‌نحوی دیدگاه و منظر جدیدی را فراروی محققان و علاقه‌مندان به تاریخ ایران قرار داده‌اند تشکر و سپاسگزاری شود. امّا در زمینهٔ مباحث نشست حاضر و یا به عبارت دیگر محتوای آن، همان‌گونه که از موضوع آن متبادر می‌شود، بیشتر توجه به مسائل

تاریخی و فرهنگی بوده است و به همین منظور اساتید گرانقدری از مراکز تحقیقاتی وانستیتوهای علمی و دانشگاههای کشور دوست گرجستان و همچنین اساتید محترمی از مراکز علمی و دانشگاههای جمهوری اسلامی ایران در آن شرکت کرده‌اند که مطابق برنامه با عنوان سخنرانی خدمت حضار محترم و شرکت‌کنندگان گرامی معرفی گردیده‌اند.

امید واثق دارم، تشکیل این گردهمایی و مطالبی که در آن مطرح می‌شود، مقدمه‌ای باشد در جهت توسعه و تحکیم روابط فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بیشتر میان دو کشور.

پروفسور جمشید گیوناشویلی، سفیر محترم گرجستان به نقل از یکی از اساتید ایرانی که در یکی از دانشگاههای تفلیس عنوان نموده بودند، بیان داشتند: «ما باید تاریخ و مسائل مشترک فراموش شدهٔ خودمان را احیا کنیم.» و این موضوعی است که به صورت هویت و یک پیوند تاریخی برای تداوم جوامع لازم بوده است. کشورهایی نظیر ایران و گرجستان از سه هزار سال قبل از تاریخ تاکنون دارای مشترکات تاریخی و فرهنگی هستند که آثار متقابل آنرا در تاریخ و فرهنگ اجتماعی دو کشور به وضوح می‌توان ملاحظه کرد. بنابراین در تعقیب پیشنهاد مشترک ادارهٔ انتشار اسناد و سفارت جمهوری گرجستان در تهران، مبنی بر چاپ و انتشار اسناد فارسی و دوزبانهٔ بایگانیهای گرجستان موضوع‌نامهٔ شمارهٔ ۱/۱۹۵ مورخ ۱۳۷۶/۲/۱۰، به معاونت محترم آموزشی و پژوهشی، مقرر گردید ابتدا مسئولان و اساتید مربوطه‌ای را که در مراکز اسناد و نسخ خطی کار می‌کنند مشخص کنیم و سپس آنان را برای مذاکره و چگونگی انجام این پروژهٔ مشترک به مدت یک هفته به تهران دعوت نماییم. بدین ترتیب ضمن تماس با سفارت جمهوری اسلامی ایران در تفلیس، طی مذاکرات تلفنی و مکاتبات لازم مقرر گردید افراد زیر از تاریخ ۱۳۷۶/۶/۱۴ لغایت ۱۳۷۶/۶/۲۱ به تهران مسافرت کنند:

۱. پروفسور زازا آلکسیدزه، رئیس انستیتوی نسخ خطی آکادمی علوم گرجستان

۲. دکتر گریگول برادزه، معاون ریاست انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم گرجستان

۳. پروفسور الکساندر گواخاریا، رئیس کرسی فیلولوژی ایرانی دانشگاه تفلیس

۴. دکتر زوراب ژوانیا، رئیس آرشیو دولتی تاریخی گرجستان

۵. دکتر تاماز آباشیدزه، دبیر علمی و مسئول تنظیم برنامه‌های تحقیقاتی انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم گرجستان.

همچنین مقرر گردید، چنانچه مقاله‌ای در زمینه‌های روابط تاریخی فرهنگی دو کشور ارائه دهند، با انتخاب اساتیدی از ایران هم می‌شود ضمن مذاکرات مربوط به چاپ و انتشار اسناد، نشستی نیز تحت عنوان «ایران و گرجستان؛ تأثیرات متقابل تاریخی و فرهنگی» برگزار نمود. در نتیجه اصل فکر به تصویب و تأیید مقامات مربوطه رسید و فعالیت همه‌جانبه‌ای برای تهیهٔ مقدمات و برگزاری این میزگرد آغاز شد.

به نظر رسید در هم‌سنگی با اساتید خارجی دعوت شده خوب است طرفهای ایرانی نیز از اساتید و متخصصان تاریخ روابط دو کشور باشند، و به دنبال این فکر تنی چند از اساتید دانشگاهها و مطلعین، برای این منظور در نظر گرفته شدند و از آنان برای انجام سخنرانی پیرامون عنوان یاد شده کتباً دعوت به عمل آمد. ضمناً سفیر محترم گرجستان هم که خود یکی از پیشقدمان این کار محسوب می‌گردید، شخصاً به اتفاق چند تن از اعضای سفارت برای سخنرانی اظهار علاقه و آمادگی نمودند و سخنرانان ایرانی و گرجی از سفارت گرجستان نیز به شرح زیر تعیین شدند:

**الف) سخنرانان ایرانی**

۱. آقای دکتر احسان اشراقی، رئیس گروه تاریخ دانشگاه تهران
۲. آقای دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، استاد دانشگاه
۳. آقای دکتر رضا شعبانی، استاد دانشگاه
۴. آقای دکتر ناصر تکمیل همایون، استاد دانشگاه
۵. آقای دکتر عبدالحسین نوایی، استاد دانشگاه
۶. آقای دکتر رحیم رئیس‌نیا، استاد دانشگاه
۷. آقای دکتر سیف‌الله وحیدنیا، مدیر مجلهٔ وحید و مورخ و نویسنده
۸. آقای کاوه بیات، مورخ و پژوهشگر
۹. آقای حسین احمدی، پژوهشگر و استادیار دانشگاه
۱۰. آقای دکتر محمود رضا قدس، استاد دانشگاه
۱۱. آقای محمد سپیانی، ایرانی گرجی‌تبار ساکن فریدونشهر

**ب) سخنرانان گرجی**

از میان سخنرانان گرجی علاوه بر پنج نفر از اساتید مهمان گرجی، که قبلاً معرفی شده‌اند، آقای پروفسور جمشید گیوناشویلی، سفیرمحترم گرجستان در جمهوری اسلامی ایران که خود استاد، مورخ و ایران‌شناس معروفی به‌شمار می‌آیند و خانم دکتر لودمیلاگیوناشویلی، محقق و ادیب و ایران‌شناس گرجی نیز شرکت داشتند.

چون قرار بود این نشست علمی ـ تاریخی به‌صورت محدود برگزار شود، لذا با بررسی و مطالعاتی که در این زمینه انجام شد، از اساتید گرجی شرکت‌کننده و مهمان هشت مقاله و از اساتید دعوت شدهٔ ایرانی، یازده مقاله برای قرائت انتخاب شد. شایان ذکر است که مقالات دیگری نیز به دبیرخانه واصل شده بود که به علت محدودیت زمان سخنرانیها، برخی از آنها در این مجموعه مقالات چاپ و منتشر شده‌اند.

در خاتمه با تشکر مجدد از کلیهٔ اساتید و دانشمندان گرجی و ایران، مهمانان گرامی شرکت‌کننده و مسئولان دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران که موجبات تشکیل این گردهمایی علمی - تاریخی را فراهم آورده‌اند؛ امید است این ارتباطات علمی و فرهنگی موجب توسعه و تعمیق بیشتر از پیش میان دو ملت و دو کشور ایران و گرجستان گردد.

## سخنرانی افتتاحیهٔ معاونت آموزش و پژوهش وزارت امور خارجه

**(دکتر غلامعلی خوشرو)**

اجازه می‌خواهم نخست از تشریف‌فرمایی همهٔ اساتید، همکاران و محققان ایرانی و گرجی تشکر کنم و به‌عنوان مدخل بحث، این نکته را لازم به یادآوری می‌دانم که دفتر مطالعات مرکزی است برای تضارب اندیشه، برای ایجاد فضای گفت‌وگو و بحث و برای استفاده از مخازن فکری و اندیشهٔ اندیشمندان ایرانی و خارجی. بنابراین، این شروع را به فال نیک می‌گیرم و از حضور همهٔ اساتید و دانشمندان حاضر در جلسه می‌خواهم که همکاری گسترده‌تر و بیشتری را در راه تحقّق اهداف سیاست خارجی و شناساندن فرهنگ ایرانی و ایجاد ارتباط متقابل با فرهنگهای دیگر همسایگان و ملل مختلف جهان داشته باشند. ان‌شاءالله از این طریق، بتوانیم همکاریهای بیشتری را داشته باشیم.

لازم به یادآوری است که شکل‌گیری اولیهٔ این گردهمایی نشأت گرفته از برنامه‌ریزیهای علمی ـ تاریخی و همکاریهای مشترک ادارهٔ انتشار اسناد تاریخی و سفارت گرجستان با مراکز اسناد و مؤسسات علمی و تاریخی کشور دوست، گرجستان بوده است. در حقیقت این نشست نشانهٔ بارزی از گامهای اولیهٔ همکاریهای مشترک در زمینهٔ چاپ و انتشار اسناد تاریخی دوکشور است که نتایج آن در آینده‌ای نزدیک در دسترس محققان و مورخان قرار خواهد گرفت و بدون تردید در پیشرفت مطالعات و پژوهشهای تاریخی نقش مؤثری خواهد داشت.

آنچه مسلم است در دوران ۷۴ سالهٔ حکومت کمونیستی، در گرجستان تحقیقات نسبتاً وسیعی بر روی اسناد تاریخی، توسط دانشمندان و ایران‌شناسان گرجی و روسی انجام گرفته است، ولی به‌علت بسته بودن جامعه کمونیستی و اعمال محدودیتهای فرهنگی و سیاسی، این آثار کمتر به خارج از مرزها راه یافته‌اند و در نتیجهٔ انحصارگرایی، اکثر آن آثار مکتوم مانده‌اند. ولی از آن‌جاکه نشر اندیشه و فکر فراتر از مکان و زمان است، با فروپاشی اتحاد شوروی و حصول استقلال و آزادی، اندیشه‌ها و اسناد از انحصار به درآمده و در اختیار مراکز تحقیقاتی و در معرض توجه دانشمندان قرارگرفته است و این خود تحوّل بزرگی است که مورخان و محققان و کارگزاران سیاسی جامعه را با حقایق تازه‌ای روبه‌رو می‌سازد.

برگزاری چنین جلساتی موجب شناخت بیشتر مشترکات فرهنگی و تاریخی دوکشور و دو ملت ایران و گرجستان شده و یقیناً وقوف بر مشترکات فرهنگی و احترام و پاسداری آنها، زمینه‌های لازم را جهت همکاریهای بیشتر مهیّا می‌سازد. لذا وظیفهٔ مقامات مسئول و نیز صاحبان دانش و اندیشه است که با اهتمام کامل این مشترکات را شناسایی و احیا نموده و به نسل امروز دو ملت معرفی کنند تا بدین‌ترتیب شرایط لازم برای بسط و توسعهٔ روابط در زمینه‌های دیگر نیز فراهم گردد و نهایتاً صلح و ثبات در منطقه تقویت شود.

در بستر همین مشترکات فرهنگی و تاریخی بود که دولت جمهوری اسلامی ایران یکی از اولین کشورهایی بود که استقلال جمهوری گرجستان را به رسمیت شناخت و حمایتهای خود را از تمامیت ارضی، حاکمیت و توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی آن کشور اعلام نمود و امروز نیز به آنها پایبند است.

براین اساس روابط فرهنگی یکی از فعالترین بخشهای روابط بین دو کشور بوده و طی دو سال گذشته اهتمام ویژه‌ای بدین امر مبذول شده است که گسترش زبان فارسی در گرجستان، تبادل استاد و دانشجو، برگزاری دوره‌های کوتاه‌مدت

زبان فارسی، چاپ و نشر کتب و مقالات، ترجمهٔ آثار مختلف زبان فارسی از نظم و نثر به گرجی و نهایتاً تشکیل اتاق ایران در انستیتوی خاورشناسی، از آن جمله‌اند.

یقیناً مقالات و مباحث مطروحه در این نشست، افقها و ایده‌های جدیدی را فراروی محققان و صاحب‌نظران قرار داده و علاوه بر تعمیق روابط فرهنگی بین دو ملت، موجبات تحکیم و توسعه روابط سیاسی و اقتصادی دو کشور را بیش از پیش فراهم خواهد نمود.

در خاتمه از مشارکت پژوهشگران و اندیشمندان، محققان و اساتید گرجی و ایرانی مجدداً تشکر می‌نمایم و امیدوارم اینگونه گفت‌وگوها، پنجره‌ای به همدلی و همفکری و همراهی دو کشور و دو ملت بگشاید.

# سخنرانی سفیر جمهوری گرجستان در ایران

(پروفسور جمشید گیوناشویلی)

در وهلهٔ اول بنده می‌خواهم به مناسبت ترتیب دادن این گردهمایی دانشمندان دو کشور و پذیرایی صمیمانهٔ برادران ایرانی، مراتب تشکر خود را خدمت معاونت محترم آموزشی و پژوهشی وزارت امور خارجهٔ جمهوری اسلامی ایران و ریاست محترم دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی عرض کنم.

روابط علمی و فرهنگی، اصولاً و بالاخص بین کشورها و ملتهایی که در این راستا تجربه‌ای چند هزار ساله دارند، مقوله‌ای است بی‌نهایت مهم. گرجستان از اوایل قرن چهارم میلادی، کشوری است کاملاً مسیحی که با مراکز عمدهٔ این دین شریف روابط نزدیکی داشته و دارد؛ با وجود این پایتخت این کشور، تفلیس، در پی قرون متمادی یکی از مراکز معتبر علم و فرهنگ اسلامی بوده است و جای تعجب نیست که بیش از چهل نفر از فقها و علمای معروف جهان اسلام، التفلیسی بوده‌اند.

اینک تفلیس یکی از مراکز شناخته شدهٔ خاورشناسی در سطح جهانی است و ایرانشناسی، یکی از ارکان مهم این مطالعات برای گرجستان به‌شمار می‌رود. امروز در پرتو حسن‌نیت رؤسا و رهبران دو کشور، روابط دو کشور دوستانه، برادرانه و سازنده است. یکی از رشته‌هایی که روزبه‌روز حوزهٔ فعالیت در آن وسیعتر می‌شود، روابط و تبادلات علمی فرهنگی بین دو کشور است، که بی‌مبالغه، نقش دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امورخارجهٔ جمهوری اسلامی ایران، در این حرکت تعیین‌کننده است.

## سخنرانی سفیر جمهوری اسلامی ایران در گرجستان

**(آقای اکبر امینیان)**

جناب آقای رئیس، حضار محترم، اجازه می‌خواهم به مهمانان محترمی که از کشور دوست، گرجستان، به جهت مشارکت دراین گردهمایی به تهران تشریف آورده‌اند و از علاقه‌مندان به تاریخ و فرهنگ ایران هستند، خیرمقدم عرض نمایم. همچنین از مسئولان دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه و نیز از دوست ارجمندم جناب آقای جمشید گیوناشویلی سفیر محترم گرجستان در تهران که در امر تدارک و برگزاری این گردهمایی اهتمامی بایسته و توجهی شایسته مبذول داشته‌اند، تشکر و سپاس بنمایم.

یقیناً تأیید خواهید کرد روابط فرهنگی و به عبارتی تعلّقات بین فرهنگ، تمدن و تاریخ ملل از مستحکمترین و ریشه‌دارترین نوع روابط و علائق بوده و چون به مرور ایام و گذشت سالیان و همتهای بلند حاصل می‌شود، لذابا تصمیمات غیرمترقبه سیاسی و یا اقتصادی و به طرفة‌العینی زایل نمی‌گردد. گرچه امور مذکور می‌توانند در حد خود تأثیرگذار باشند و از این مدعا نمونه‌های زیادی را به عنوان شاهد مثال می‌توان ذکر نمود که روابط تاریخی و فرهنگی بین دو ملت و دو کشور ایران و گرجستان از جملهٔ بارزترین آنها است.

در طی چندین دهه حکومت کمونیستها بر جماهیر شوروی سابق، گرچه

گرجستان فاقد استقلال سیاسی و فرهنگی بود ولی، علائق تاریخی و فرهنگی خود را با ایران در حد امکان و توان پاسداری می‌نمود و دلیل این امر حضور مهمانان عزیز گرجی فارسی زبان در این نشست است که در همان دهه‌ها به آموزش زبان فارسی پرداخته و با گنجینهٔ گرانبهای تعلّقات فرهنگی دو کشور و دو ملت آشنا گشتند. با اتکا به یک چنین پیشینهٔ تاریخی و فرهنگی بود که دولت جمهوری اسلامی ایران بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، اصل حاکمیت ملل بر تعیین سرنوشت خود و احترام به خواست ملت رشید گرجستان را اعلام نمود.

به اعتقاد این‌جانب امروزه روابط فرهنگی بین دو کشور، یکی از قویترین و غنی‌ترین روابط همکاریها است. اقدامات مهم و توجهات شایسته‌ای از جانب طرفین به بسط و توسعهٔ این مهم مبذول گشته که در سخنرانی آقای دکتر خوشرو معاون وزیر امور خارجه در امور آموزش و پژوهش به آنها اشاره شد. همچنین با تشکیل شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی توسط اساتید فارسی‌زبان گرجی و نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در گرجستان، تاکنون اقدامات شایان توجهی زیرنظر این شورا در جهت توسعه و تعمیق روابط فرهنگی صورت پذیرفته است که می‌توان اشاره کرد به تنظیم برنامهٔ فعالیت و تجهیز اتاق ایران و انستیتو خاورشناسی، ترجمه و نشر مقالات متعدد، برگزاری دوره‌های کوتاه مدت آموزش زبان فارسی، نشست ادواری اساتید فارسی زبان گرجی با اساتید ایرانی، تبادل استاد و دانشجو، شروع ترجمهٔ وصیتنامهٔ حضرت امام (ره)، تدوین فرهنگ جدید گرجی ـ فارسی، ارائه فرصتهای مطالعاتی به اساتید محترم گرجی، همکاریهای دانشگاه گیلان و دانشگاه کوتائیسی، اعزام دانشجو از ایران برای فراگیری زبان گرجی و امثالهم، ولی آنچه را که بایستی اذعان داشت این است که علی‌رغم این تلاشها، احیا و معرفی این گنجینهٔ گرانبهای

مشترکات فرهنگی و تاریخی دو ملت همتی بس بلند و اهتمامی بس ویژه می‌طلبد.

قطعاً این گردهمایی تحت عنوان: «تأثیرات متقابل تاریخی و فرهنگی ایران و گرجستان» که در نوع خود اولین بوده و در راستای عرایض فوق گامی بس بلند محسوب می‌شود، می‌تواند در شناسایی و معرفی گنجینهٔ اسناد و مدارک که حاکی از مشترکات تاریخی و فرهنگی غنی و قویم دو ملت‌اند، به نسل امروزه و همچنین دانش‌پژوهان بسیار مفید باشد و به روابط دو ملت و دو کشور هویت فرهنگی ویژه‌ای بخشد.

# بخش ۲
# مباحث فرهنگی ـ ادبی

# ترجمه اشعار حضرت امام خمینی به زبان گرجی

*دکتر گریگول برادزه**

ریاست محترم، حضار ارجمند، اجازه بفرمایید به میزبانان گرانقدر ایرانی از صمیم قلب سلام عرض کنم. بنده به اتفاق سایر دانشمندان گرجی از برگزارکنندگان این گردهمایی بسیار سپاسگزاریم. ایشان لطف کردند و امکاناتی فراهم ساختند تا ما بتوانیم در این گردهمایی علمی شرکت کنیم و با دانشمندان ایرانی مسائل روابط و تأثیرات متقابل تاریخی و فرهنگی ایران و گرجستان را مورد بحث و گفت‌وگو قرار بدهیم. از دیدن دوستان عزیز ایرانی بی‌نهایت خوشحالیم. واقعاً که «دوست را چیست به از دیدن دوست».

ملت گرجستان بعد از فروپاشی شوروی کمونیستی ـ خدا را شکر ـ و پس از احیای استقلال کشور خود، شبانه روز در تلاش برای حفظ و تعمیق و تحکیم این استقلال است و در راه آزادی و ترقی به‌تدریج پیش می‌رود، البته به یاری و همکاریِ دوستان واقعی نیازمند است و چه خوشا که از میهن عزیزتان ایران، اگر شاعرانه بگوییم: به سوی گرجیان بوی خوش همین یاری و دوستی و مهربانی آید همی.

درواقع گرانبهاترین گنج و ثروتی که ما، ایرانیان و گرجیان، در طول تاریخ چند

* معاون انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم گرجستان.

هزار سالهٔ روابطمان به‌دست آورده‌ایم همین دوستی و یاری و مهربانی است که به قوت و استقامت ما می‌افزاید و ملتهای ما را در مقابل هر خطری استوارتر می‌کند. به قول شاعر بزرگ ایرانی شیخ سعدی: «دشمن چه کند چو مهربان باشد دوست».

خوشبختانه روابط و مشترکات ادبی و فرهنگی ایرانیان فقط مربوط به تاریخ و قرون گذشته نیست بلکه امروز نیز زنده است و ان‌شاءالله روزبه‌روز توسعهٔ بیشتری پیدا می‌کند. از جمله اقداماتی که در سالهای اخیر در زمینه تعمیق و توسعهٔ این روابط صورت گرفته می‌توان به همکاری پرمایه بین دانشگاهها و سایر مراکز علمی و آموزشی دو کشور، مبادلهٔ استادان و دانشجویان، تشکیل کنفرانسها و سمینارهای مشترک، ترجمه و چاپ آثار نظم و نثر فارسی و گرجی، انتشار کتابها و مقاله‌های علمی در خصوص تاریخ و فرهنگ ایران و گرجستان اشاره کرد. یکی از بهترین و واضحترین و پرارزشترین نمونهٔ چنین اقداماتی انتشار ترجمه‌های اشعار حضرت امام خمینی راحل به زبان گرجی است.

چنان‌که اهل فضل و ارباب علم و ادب آگاه هستند، رهبر بزرگ انقلاب اسلامی و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی، علاوه‌بر فضایل فراوان در رشته‌های دینی و سیاسی و اجتماعی و علمی و فرهنگی، در شعر و ادبیات نیز استعداد فوق‌العاده‌ای داشتند و لطیفترین اشعار را می‌سرودند که ظرافت و تعمق فلسفی اشعار عرفانی ایشان از اهمیت خاصی برخوردار است.

گرجستان نیز مانند سایر کشورها برای آثار منظوم حضرت امام راحل توجه خاصی قائل است. در نتیجهٔ این علاقه و توجه حدود دو سال پیش بخشی از آثار منظوم آن حضرت را دو ایران‌شناس برجستهٔ گرجستان، پروفسور دکتر ماگالی تودوآ و پروفسور دکتر واخوشتی کوته‌تی‌شویلی به زبان گرجی همزمان ترجمه

کردند. این دو کتاب در ۱۹۹۵ م. در شهرهای تفلیس[۱] و کوتائیسی[۲] چاپ شد.

انتشار اشعار حضرت امام خمینی به زبان گرجی در محافل معتبر علمی و فرهنگی گرجستان یک واقعهٔ بسیار مهم فرهنگی و سیاسی بوده است. با چاپ این دو کتاب نفیس مخزن و گنجینه روابط فرهنگی ایران و گرجستان غنی‌تر و درخشان‌تر گردید و هزاران خوانندهٔ گرجی امکان یافتند با اشعار عرفانی حضرت امام خمینی بیشتر آشنا شوند.

درمورد ترجمه‌ها می‌توان گفت که بسیار ماهرانه و ازهرنظر درسطح عالی انجام شده است. مترجمان محترم با اهتمام شایسته‌ای توانسته‌اند عمق و ظرافت ابیات لطیف فارسی حضرت امام خمینی را در ترجمهٔ گرجی نیز کاملاً محفوظ و نمایان بدارند.

در پایان سخن اجازه بدهید توجه حضار محترم را به عنوان نمونه به دو شعر عرفانی حضرت امام خمینی همراه با ترجمهٔ آنها به زبان گرجی معطوف نمایم که البته فقط مشتی است از خروار.

## گلزار جان

باکه گویم غم دل جز تو که غمخوار منی　　همه عالم اگرم پشت کند یار منی
دل نبندم به کسی روی نیارم به دری　　تا تو رؤیای منی تا تو مددکار منی

---

1. იმამ ხომეინი. სიყვარულის ღვინო. სპარსულიდან თარგმნა ვახუშტი კოტეტიშვილმა. რედაქტორი პროფ. ჯემშიდ გიუნაშვილი. თბილისი 1995 (საქართველო–ირანის სამეცნიერო–კულტურული ურთიერთობისა და თანამშრომლობის საზოგადოების გამოცემათა სერია, N2).

امام خمینی، بادهٔ عشق، ترجمه به گرجی از واخوشتی کوته‌تی‌شویلی، زیر نظر جمشید گیوناشویلی، تفلیس، ۱۹۹۵، ۱۳۷۴ (از انتشارات انجمن روابط علمی ـ فرهنگی و همکاری گرجستان و ایران، شماره ۲).

2. იმამი ხომეინი. ფილოსოფიური ლირიკა. სპარსულიდან თარგმნილი მაგალი თოდუას მიერ. ქუთაისი 1995.

امام خمینی، اشعار فلسفی، ترجمه به گرجی از ماگالی تودوآ، کوتائیسی، ۱۹۹۵.

راهی کوی توام قـافلهسالاری نـیست     غم نباشد که تو خود قافله سالار منی
بـه چـمن روی نـیارم نـروم درگـلزار     تو چمن‌زار من هستی و تو گلزار منی
دردمندم نه طبیبی نـه پـرستاری هست     دل‌خوشم‌چون توطبیب و توپرستار منی

عاشقم سوختهام هیچ مـددکاری نـیست
تـو مـددکار مـنِ عـاشق و دلدار مـنی

### სულის წალკოტი

სხვას ვის შევჩივლო გულის ტკივილი,
როდესაც გულის ზიარი შენ ხარ;

ქვეყანამ ზურგი რომ შემაქციოს,
ჩემს გასაჭირში შენ მაინც შეხვალ.

არავის ვუხმობ, მიხსენი–მეთქი,
დაწუნებული მყავს შემწედ ყველა,

რადგანაც შენ ხარ იმედი მხოლოდ
და ჩემი ოდენ შენ ძალგიძს შველა.

გზა შენსკენ ვერვინ ვერ გამიკვალა,
შეძრწუნებული მაინც არა ვარ,

რადგან შენ თვითონ ამ უდაბნოში
მიუძღვი, ვიცი, ამ ჩემს ქარავანს.

მწვანე წალკოტებს არ ვეტანები
და აინუნშიც არ ვაგდებ ბაღებს,

რადგან შენა ხარ წალკოტი ჩემი
და ბაღის კარებს ჩემს წინ შენ აღებ.

არ ვეძებ სხვაგან მალამოს, თუმცა
ტკივილი მტანჯავს გულის მზარავი,

რადგან მკურნალი ამ ქვეყანაზე
შენა ხარ მხოლოდ და სხვა არავინ.

გახელებული მიჯნური ვარ და
გულს ცეცხლი მიწვავს, როგორც წესია,

მაგრამ, რადგანაც შენ მყავხარ შემწე,
მე არასოდეს დამიკვნესია.

ترجمهٔ گرجی از دکتر ماگالی تودوآ

***

درد خواهم دوا نمی‌خواهم     غصه خواهم نوا نمی‌خواهم
عاشقم عاشقم مریض توام     زین مرض من شفا نمی‌خواهم
من جفایت به جان خریدارم     از تو ترک جفا نمی‌خواهم
از تو جانا جفا وفا باشد     پس دگر من وفا نمی‌خواهم
تو صفای منی و مردهٔ من     مرده را با صفا نمی‌خواهم
صوفی‌از وصل دوست بی‌خبر است     صوفی بی‌صفا نمی‌خواهم
تو دعای منی تو ذکر منی     ذکر و فکر و دعا نمی‌خواهم
هر طرف رو کنم توئی قبله     قبلهٔ قبله‌نما نمی‌خواهم
هر که را بنگری فدایی توست     من فدایم فدا نمی‌خواهم
همه آفاق روشن از رخ توست
ظاهری جای پا نمی‌خواهم

დარდი მინდა, ლხენის ხანი არ მინდა,
სენი მინდა, მრთელი ჯანი არ მინდა.

მიჯნური ვარ, მიჯნურობით სნეული,
მაინც სხვა რამ არჩევანი არ მინდა.

აუტანელ ტანჯვაში ვარ და მაინც
სატანჯველი ასატანი არ მინდა.

შენი ყმობა ერთგულების ფარდია,
ქვეყნად სხვა რამ გასაქანი არ მინდა.

მე მკვდარი ვარ, შენ ხარ ჩემი განწმენდა
და მკვდარს სხვა რამ განსაბანი არ მინდა.

სუფიმ სატრფოს შეყრის არა იცის-რა,
მე ამნაირ უბირთ ვანი არ მინდა.

ჩემი ცა ხარ, სალოცავი, სარწმენი,
სალოცავად მე სხვა ცანი არ მინდა.

სადაც ჩენ ხარ, ჩემი ყიბლაც იქ არის,
მე სხვა სივრცის სიგრძე-განი არ მინდა.

ამაქვეყნად ყველა შენი მსხვერპლია,
მეც მსხვერპლი ვარ, სულის ვანი არ მინდა.

ყველა წიაღს აღწევს შენი ნათება,
არაფერი გარეგანი არნ მინდა!

ترجمهٔ گرجی از دکتر واخوشتی کوته‌تی شویلی

با این ابیات ظریف و شیرین به سخنم خاتمه می‌دهم و یک بار دیگر به همهٔ شما حضار محترم صمیمانه‌ترین تشکرات خود را تقدیم می‌نمایم.

# نردبـان ابریـشم
## یک کرمانی در کنار رودخانهٔ کُر

*دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی**

«چه چیز از اشعار زیبا در وصف گلها و ستاره‌ها بهتر است؟ هرکس این حرف را بشنود فوراً خواهد گفت: وصف عشق.

چه چیز از آفتاب روشن نیمروز تابستان زیباتر است؟
هرعاشقی که این حرف را بشنود خواهد گفت: چهرهٔ یار.

آه، می‌دانم که ستاره‌های آسمان نیمه‌شب بسیار زیبایند
و نیز می‌دانم که آفتاب روشن نیمروز تابستان بسیار زیباست.

ولی می‌دانم که چشمهای فروزان محبوب من از تمام گلها زیباترند،
تبسّم او از نور خورشید هم مطبوعتر است.

ولی، عالیترین شعری که باید خوانده شود، هنوز خوانده نشده است.
آن شعر در وصف سرچشمهٔ چشمه‌ها، و آغاز سرآغازهاست.

آن شعر در ستایش قلب عالم است،
در ستایش قلب اعجازآمیز آن موجودی است
که ما مردم، آن را مادر می‌نامیم...»

---

* استاد تاریخ دانشگاه تهران.

دوستان عزیز تعجب خواهند کرد که بیان من با قطعه‌ای شروع می‌شود که بی‌شباهت به شعرهای لرد بایرون و لانگ‌فلو و سیمین دوبوار نیست. و بیشتر تعجب آنان از این خواهد بود که این ابیات چه ارتباطی با سمیناری تحت عنوان «روابط ایران و گرجستان» خواهد داشت که ما امروز، در سالن دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران به خاطر آن گرد آمده‌ایم.

قطعه‌ای که به عرض رساندم، در حضور یکی از مردان بزرگ تاریخ‌ساز عالم، یعنی امیر **تیمورلنگ**، خوانده شده و تبسمی بر لبان این فاتح بی‌امان و یاران و شاهزادگان او ظاهر کرده است.

این قطعه در لحظه‌ای خوانده شده است که مادری ژولیده و سراپا احساس و خشم، در برابر تیمور ایستاده و تقاضا می‌کند تا فرزند جوانش را که در بین اسیران جنگی به دست سربازان تیمور افتاده است، خلاصی بخشد. البته انجام خواهش این مادر کار ساده‌ای نبود، اما شاعری که در این مجلس حضور داشت به یاری مادر برخاست و شعر لطیفی را که شنیدید، برای تیمور خواند، و تیمور و مجلس را به خود جذب کرد. شاعر ما، برای اینکه تیمور را تحت‌تأثیر قرار دهد، شعر لطیف خود را تکرار کرد:

آری، «عالی‌ترین شعری که باید خوانده شود، هنوز خوانده نشده است، آن شعر در وصف سرچشمهٔ چشمه‌ها، و آغاز سرآغازهاست.

آن شعر در ستایش قلب عالم است،

در ستایش قلب اعجازآمیز آن موجودی است که ما مردم، آن را «مادر می‌نامیم.»

**ماکسیم گورکی**، نویسنده چیره‌دست روس که این واقعه را نقل کرده، می‌نویسد:

«پس از گفت‌وگوی طولانی، آنگاه آن ببر لنگ به فکر فرو رفت، و مدت مدیدی ساکت بود... آن تازیانهٔ قهر و غضب خدا بر ملتها، پس از سکوت، گفت:

«من، تیمور، غلام خدای عالم، آنچه باید بگویم اکنون می‌گویم. الساعه باید

سیصد سوار به تمام اقطار و اکناف ممالک من حرکت کنند، و باید فرزند این زن را بیابند. این زن خودش هم در اینجا، منتظر بازگشت آنان خواهد بود. خود من هم به اتفاق او در انتظار خواهم بود. هر یک از سواران که با فرزند این زن برگردد، خوشبخت خواهد بود.

این است فرمان و عهد تیمور...»

آنگاه، تیمور لنگ به شاعر خود گفت:

«درست است **کرمانی**، خداوند در خلقت تو اشتباه نفرموده. برای نمایاندن خرد و دانش خود که با زبان تو بیان و ظاهر می‌نماید، تو را خوب انتخاب کرده است.»

کرمانی سرخوش، در پاسخش گفت:

«آه، خدا خودش هم شاعر بسیار خوبی است...»

آن زن هم پیوسته تبسم می‌کرد، و چهره‌اش شکفته می‌شد. تمام شاهان، شاهزادگان، سرداران، و سایر اطفالی هم که در آنجا بودند او را نظاره می‌کردند، مادر را می‌دیدند و تبسم می‌نمودند.

این داستان را ماکسیم گورکی نویسندهٔ بزرگ روس روایت نموده است، و در آخر آن می‌گوید: «تمام اینها حقیقت است، تمام آنچه در اینجا ذکر شد عین حقیقت است...»[۱]

ماکسیم گورکی، نمی‌گوید که این حوادث در کجا اتفاق افتاده است او در یک جای دیگر به شکوه بارگاه تیمور اشاره می‌کند و می‌گوید:

«... در جلگه‌ای اطراق کرده بود که شاعران سمرقند آن را جلگه «عشق گلها» نامیده بودند و از آنجا مناره‌های کبود رنگ و گنبدهای فیروزه‌ای مساجد آن شهر عظیم هویدا بودند. پانزده هزار خیمه مدور، به شکل نیم‌دایره وسیعی شبیه به گلهای نسترن، در آن جلگه افراشته شده، صدها پرچم ابریشمی رنگارنگ مانند گل‌های طبیعی و زنده برفراز آنها در اهتزاز بود.

---

۱. این قطعهٔ دلپذیر را آقای رضا آذرخشی ترجمه کرده و نزدیک چهل سال پیش چاپ شده است.

خیمه امیرتیمور گورکان هم در وسط آنها، مانند ملکه‌ای در میان ندیمه‌هایش برپا بود. آن خیمه‌گاه مربع بود، هر طرف آن صد قدم طول داشت و ارتفاع آن هم سه نیزه بود. قبهٔ بارگاه بر دوازده ستون زرین قرار داشت... خیمه به‌وسیله پانصد رشته، رشته‌های ابریشمی سرخ، به زمین متصل و محکم شده بود تا به آسمان نرود... روی زمین، روی فرشهایی که دیگر نظیر آنها دیده نمی‌شود، سیصد صراحی طلا با شراب ناب و کلیه لوازم جشن شاهانه چیده شده بود.

پشت سر تیمور هم خنیاگران و رامشگران نشسته بودند و پهلوی او هیچ‌کس نبود، در پیش‌پای او خویشان‌نزدیک و شاهان و شاهزادگان و سرداران نامی سپاه جای‌گرفته بودند، ولی از همه نزدیکتر به او، **کرمانی خمّار** ـ آن شاعر باده‌پرست نشسته بود.»[1]

این کرمانی شاعر خمار کیست؟ متأسفانه گورکی هیچ اشاره‌ای به نام و مشخصات دیگر او نمی‌کند.

در میان شعرای کرمانی که با تیمور ملاقات داشته‌اند، تاریخ از دو شاعر نام برده است، نخستین آن شاه نعمت‌الله ولی کرمانی است که چندان مناسبات گرمی با تیمور نداشته و به اشارهٔ تیمور از ماوراءالنهر رانده شده و بالاخره در کرمان ـ دهکدهٔ ماهان ـ مستقر شده است و مزار او هنوز باقی و مورد احترام عارفان صافی دل است. البته گفت‌وگوهای تیمور با شاه نعمت‌الله در تواریخ به تفصیل ثبت شده، و حتی این شعر که لحن تندی دارد از شاه نعمت‌الله خطاب به تیمور آمده:

نیم‌تنی ملک سلیمان گرفت    چشم‌گشا قدرت یزدان ببین
پای نه و خنگ فلک زیرران    دست نه و ملک به زیر نگین
این همه او می‌کند، او می‌دهد
کیست که گوید که چنان یا چنین[2]

---

۱. مادر، ترا ستایش می‌کنم، چاپ امیرکبیر، ص ۲۳۸.

۲. صورت صحیح شعر را که به حافظ نیز نسبت داده شده درکتاب شاه نعمت‌الله ولی نوشتهٔ دکتر حمید فرزام، می‌توان دید (ص ۳۰۰).

ولی مشخصاتی که گورکی نام می‌برد مطلقاً با شاه نعمت‌الله نمی‌خواند.

نفر دوم، شاعر کرمانی دیگری است که هر چند در تاریخ ادبیات فارسی شهرتی درخور ندارد، ولی از قرائن برمی‌آید که در دربار تیمور بسیار مقرب بوده و مورد اعتنای این فاتح نامدار بوده است. این شاعر که **زنگی عجم** لقب دارد، از عرفای کرمان بوده، فصیحی خوافی ذیل حوادث ۸۰۶ (هـ / ۱۴۰۳ م.ست و ثمانمایه) از او یاد می‌کند و می‌نویسد: «وفات شیخ‌المشایخ جلال‌الملة و الدین، محمود زنگی عجم، **قلندر کرمانی**، در راه اردوی اعلی، و هوالصاحب الدیوان المشهور، و مثنوی ـ که بعضی از وقایع و تاریخ امیرصاحب قران نظم کرده ـ الموسوم به جوش و خروش».[1]

شاید اشاره گورکی به همین شاعر کرمانی بوده باشد.

چه شد که زنگی عجم به دربار تیمور راه یافت؟

اطلاع مفصلی در این باب نداریم، ولی یک داستان می‌تواند ما را راهنمایی کند. محرابی کرمانی، در احوال زنگی عجم می‌نویسد:

«... زنگی عجم صوفی قلندری بوده که قریب سیصد قلندر با او می‌بودند. بارها با حاکم شهر یاغی شده، و بر بالای بام لنگر رفته، یرغو کشیده‌اند.[2] و دیگر به تسلی و تدارک او را به صلاح آوردند، و چهل قلندر ناوک‌انداز داشته، و مسافرت بسیار کرده بود؛ و مردی بر اصل بوده، و در همه وادی‌ها دویده، و سیر و سلوک نموده، و در پوست تخته طریقت مثل او دیگری ننشسته...»[3]

ظاهراً همین حرکت شهرآشوب که به کمک مریدان مسلح در کرمان صورت

---

۱. مجمل فصیحی چاپ محمود فرخ، ج ۳، ص ۱۴۷؛ آقای گلچین معانی، نام کتاب زنگی عجم را واقعات تیموری، موسوم به خرس و خروس مرقوم فرموده‌اند (تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۵۰۹) و ظاهراً در ضبط حروف مسامحتی شده باشد، هر چند خالی از لطافتی هم نیست.

۲. یرغو، کلمه ترکی به معنی شاخی میان‌تهی است که آن را مانند نفیر نوازند (دهخدا)؛ ظاهراً یک نوع علامت طغیان و شورش بوده است، و طبعاً آخر کار به محاکمه و مجازات می‌کشیده و به همین سبب یرغوچی به معنی قاضی و داور هم آمده است.

۳. مزارات کرمان، چاپ کوهی کرمانی، ص ۱۷۵، کتاب متعلق به روزگار صفویه است.

می‌گرفته باعث شده که به روایت شیخ شمس‌الدین محمد کواری، پادشاه وقت، یعنی شاه شجاع، این صوفی را تحت‌نظر بگیرد، و حتی خود، یک شب ناشناس به خانقاه او برود:

«صوفی ما، زنگی عجم که شاه و همراهان را نشناخته بوده، آنها را الزام به کشیدن آب از چاه کرده، و نان خشک درکشک ترید کرده و به خورد آنها داده، و در آخر، سه پشت پا بر ماتحت آنها زده و آنها را بیرون رانده و گفته که مهمان ناخوانده؛ روزی خود می‌خورد...

شاه شجاع و همراهان [ناشناس]، بیرون آمده، فردا در لباس شاهانه به خانقاه شیخ رفته‌اند، و خطاب به شیخ گفتند که [اگر پادشاهی] بر صورت درویش یا مسافری، بیگاه، به خانقاه شما رسد، جواب او چه خواهید داد؟

زنگی عجم، قلندری جوار [= جوّال؟] بوده، دانسته که در شب، پادشاه بوده که آمده، خود را از دست نینداخته و گفته:

شاها، مهمان چه بیگاه رسد و [چه باگاه، اگر] در خانقاه چیزی نباشد، جواب همان است که ملازمان شنیده باشند.»

به هر حال، چنان می‌نماید که پادشاه شوخی‌های شیخ زنگی را برنتافته، و به روایت محرابی، «شاه شنجاع قهر کرده، و فرمود تا سه داغ بر اسافل بدن شیخ زنگی عجم نهادند؛ و گفته‌اند: این یادگاری است با تو که از خاطرات نرود.»[1]

این حادثه ممکن است بعد از غلبهٔ شاه شجاع بر پهلوان اسد خراسانی و شکست طغیان کرمان صورت گرفته باشد و در این صورت باید بعد از سالهای ۷۷۶ هـ./ ۱۳۷۵ م. اتفاق افتاده باشد.[2]

با این سوابق و توهینی که شاه شجاع نسبت به این عارف صاحب‌دل روا داشت، خیلی روشن است که دیگر ماندن او درکرمان چه از جهت سیاسی و چه

---

۱. همان، ص ۴۶. جوّال به معنی هوشیار، و قهر کردن به معنی تنبیه کردن است.
۲. آفتابه زرین فرشتگان، ص ۱۲۱.

از جهت شخصی، صلاح نبوده باشد. پس آوارهٔ اکناف عالم شده است و بدین‌طریق با مقدماتی که بر ما روشن نیست به حضور تیمور رسیده، و با نکته‌سنجیها و ذوق و بی‌پیرایگی‌ای که داشته مورد اعتنای او قرارگرفته باشد.

حالا می‌ماند قسمت اصلی این مقاله که ارتباط تفلیس و گرجستان با کرمان بوده باشد؛ به‌حساب آنکه «مخلص سوگند یادکرده است که در هیچ سمینار وکنگره و یادواره‌ای شرکت نکند مگر آنکه در جمع به تقریبی یا به تحقیقی یادکرمان پیش آید.»

البته در این مورد، خداوند کمک خواهد کرد، و حرف آن دوست در مورد این ایده من صادق است که می‌گفت:

آن دلفریب نجّار در هرکجا که باشد
از بهر خویش، عاشق، از چوب می‌تراشد

داستان ارتباط پیدا می‌کند به سفر تیمورلنگ به روم، و بعد بازگشت او از طریق قفقاز و خصوصاً گرجستان و اتراق او در حوالی رودخانه کُر. خواندمیر و میرخواند، داستان این سفر را به زبان روزگار تعصب‌آلود خود، توضیح می‌دهند. مخلص بعد از ششصد سال، از جانب نیش‌های قلم خواندمیر و میرخواند در حق گرجیان، اینک که بساط تجلیل پهن شده، عذرخواهی می‌کنم.

میرخواند گوید:

«... چون صاحبقران دوست‌نواز دشمن‌گداز به ولایت گرجستان درآمد و امراء ذوی‌الاعزاز قری و قصبات آن مملکت را تاخته به اردوی همایون پیوستند، به مسامع جلال رسید که در آن اراضی، بربلندی که در میان دو درهٔ عمیق واقع شده، کوهی است از جمیع جوانب آن بلند و هموار، و در رفعت برابر فلک‌دوار، و از طرف جنوبی آن جبل شعبه‌ای جدا گشته و به ارتفاع ازو برگذشته، چنانچه از بالای کوه به غیر پای مردی نردبان یا ریسمان و امثال آن بر زبر کوه‌باره نمی‌توان

رفت و آن جبل به جز یک راه باریک پیچاپیچ ندارد و پیرامُنش به واسطهٔ تنگی دره جای نزول سپاه و نصب خیام نیست.

بناءً علی هذا جمعی کثیر از گرجیان بی‌ایمان، آن قلعه را [پناه] ساخته به فراغت نشسته‌اند، و کوتوالی دارند نزال نام، و ذخیره بسیار جمع آورده‌اند، چنانچه فتح آن حصار منحصر در طول ایام محاصره است. امیرتیمور گورکان بعد از استماع این سخنان، همّت بلند نهمت بر تسخیر آن قلعه که مرسوم به کرتین[۱] بود انداخته، لوای نهضت برافراخت... القصه روز جمعه چهاردهم محرم‌الحرام سنه ست و ثمایه [۱۴ محرم ۸۰۶ هـ. / ۴ اوت ۱۴۰۳ م.، تابستان] ماهچه عَلَم نصرت شیم سایه وصول بر ظاهر کرتین انداخت...

در شب جمعه ۲۱ ماه مذکور بیک جیک نامی از قوم مکریت که در کوه‌روی نظیر ندارند بر آن سنگ‌باره یک بز برد و به نشانی بکشت و بازگشت، و هیچکس ازگرجیان را بر آن اطلاع نیفتاد. روز دیگر سرگذشت شب را در پایهٔ سریر سلطنت مصیر تقریر کرد. رأی قلعه‌گشای اشارت فرمود تا از ابریشم و ریسمان، طنابهای قوی تافتند و چوبها سری در یک طناب و سری در دیگری تعبیه کردند و نردبانی ساختند، و حکم شد که نخست چهار کس از مکریتیان بر آن کوه‌باره آیند و نردبان موصوف را فروگذارند تا جمعی از دلاوران بر آن جبل صعود نمایند، و برحسب فرموده شب یکشنبه بیست و سیم ماه مذکور پنجاه و دو مرد از اهل نبرد بر آن کوه بالا رفتند[۲]، و چون صبحِ صادق از افق شرق رایت نورافشان برافراخت و گرجیان تاریک‌دل از خواب غفلت درآمدند، یکی از بهادران خراسان که داخل آن پنجاه و

---

۱. این ضبط چاپ سربی حبیب‌السیر است ــ وگمان من آن است که صحیح آن کرتیل بوده باشد با لام، قلعه‌ای که در عصر صفوی بارها به نام کارتیل ضبط شده است. در ظفرنامه نام کوتوال تورال، و نام قلعه برتس (؟) چاپ شده.

۲. ظفرنامه: عرضه‌داشتند که به مقدار پنجاه گز بلندی کمند می‌باید انداخت... از اتفاقات حسنه... بربالای آن سنگ، درختی می‌نماید ممکن که کمند بران درخت توان انداخت و چون کمند بند گیرد، بر آمدن آسان شود... کمند در آن درخت محکم کردند و حکم شد که چهار کس از شاطران کمند انداز و دلیران سرباز بالا رفتند و... (ص ۲۸۲).

دو مرد بود بی‌اختیار آواز برآورد و تکبیر گفت، و محمود نفیرچی نفیر کشید، و چون گرجیان از آن حال ـ که در خیال ایشان نگذشته بود ـ وقوف یافتند سراسیمه شده از روی ضرورت دست به استعمال آلات قتال بردند.

و از آن جانب، امیرکشورگیر به نفس همایون سوار گشته با طایفه‌ای از دلیران روزگار به پای حصار شتافت و مبارزان را به صعود امر فرمود... دود حیرت به دماغ گرجیان کرتین بالا رفت و نمی‌دانستند که به مدافعه این مردم بپردازند یا دفع جمعی راکه از بالای آن کوه‌باره متوجه ایشان بودند پیشنهاد همت سازند. حربی در غایت صعوبت روی نموده.آخرالامر... نزال (؟) کوتوال گرفتار گشت و با سایر یاران بدکردار راه دوزخ پیش گرفت، و کلیساهای ایشان ویران شد... و امیر تیمور گورکان، بیک جیک و تمامی بهادرانی راکه بر آن کوه‌باره بالا رفته بودند منظور نظر انعام و احسان گردانید، و کامران و سرافراز به جانب ابخاز در اهتزاز آمد...

ملک گرگین چون حال بدین منوال دید دانست که اگر موکب همایون به ابخاز درآید یک نصرانی و ارمنی در آن دیار زنده نماند، ایلچیان سخن‌دان با تضرع و پیشکش فراوان به آستان اقبال آشیان فرستاد، و امان طلبیده، جزیه و خراج برگردن گرفت.

امیرتیمور گورکان نخست از قبول او ابا فرمود و چون علماء اسلام به‌انگیزهٔ امرای ذوی‌الاحترام عرضه داشتند هرگاه این طایفه جزیه برگردن گیرند تعرض به ولایات ایشان شرعاً جایز نیست. حضرت صاحبقرانی شیخ ابراهیم شروانی راکه در آن یورش، اقبال‌آسا، ملازم موکب همایون بود، ممنون گردانیده و فرمود که:

ـ به‌جهت خاطر تو از سرجرایم گرگین درگذشتم.

و ایلچیان گرگین رخصت انصراف یافته، آن خبر بهجت اثر به وی [یعنی گرگین] رسانیدند، و بعد از چند روز باز آمده هزار اشرفی که به شرف اسم و لقب همایونی مشرف گشته بود، و هزار اسب، با بسی نفایس اقمشه و کرایم اموال و ظروف و اوانی زرین و سیمین و بلورین، و قطعه لعلی خوش‌رنگ آبدار به وزن

هژده مثقال، به رسم پیشکش آوردند و ملتزم جزیه شدند. و امیرتیمور ایشان را خلعت بخشیده رخصت انصراف ارزانی داشت. و علم مراجعت از آن دیار برافراشت، و چون از آب‌کُر عبور کرده، دو منزل طی نموده، خیال عمارت شهر بیلقان در خاطر عاطر افتاده به جانب قراباغ اران متوجه شد.»[1]

خرابی لشکر تیموری درگرجستان بسیار بود چنانکه به قول خواندمیر «کنایس مخالفان ملت بیضا را منهدم ساختند و باغات ایشان را از بیخ و بن برانداختند و از خرابی و ویرانی دقیقه‌ای نامرعی نگذاشتند و درختان را بعضی پوسته بازکردند و بعضی را به آتش سوختند.»

بعد از آن که گرگین‌خان قبول جزیه کرد، در باب رفتار تیمور با مردم گرجستان و دنباله فتوحات تردید حاصل شد «امر در این قضیه به ارباب درس و فتوی رجوع کرده، فقها و مفتیان در مجلس همایون تقریر فرمودند که: این جماعت جزیه قبول نموده‌اند، حکم شرع آن است که دست از ایذاء و اضرار ایشان بازدارند و به قتل و غارت تعرض ننمایند. بالاخره حضرت صاحبقرانی به موجب فتاوی ائمه اسلام عمل نموده ملتمس گرگین را به اسعاف مقرون داشت.»

میرخواند در روضة‌الصفا حاکم قلعه را **پرزال** نام نوشته، و از متانت قلعه یاد کرده که «حوضهای عمیق و وسیع جهت آب باران مرتب داشته... و همیشه خمهای ایشان، که از کثرت در شمار نمی‌آمد، مملو از شراب ناب و مشحون به یواقیت مذاب بود.»

تیمور دستور داده بود قلعه‌ای نیز برابر قلعه موقتاً بسازند. و «امیر شاه ملک به مساعدت دولت روزافزون، در مدت سه‌روز، قلعه‌ای برافراشت که گنجایش اقامت سه هزار کس داشت.»[2]

---

۱. حبیب‌السیر، چاپ سربی، ج ۳، ص ۵۱۹.

۲. و این همان کاری است که اسکندر تحت عنوان اسکندریه‌ها و نادرشاه تحت عنوان نادرآباد، و آقامحمدخان به صورت قلعه آقامحمدخان ایجاد می‌کردند و بعدها به نام خود ایشان بعضاً باقی مانده‌اند.

تسخیر قلعه با جنگ تن‌به‌تن شروع شد. چه، «راه از فراز آن سنگ‌پاره به قلعه چنان تاریک و باریک بود که زیاده از دو کس پهلوی هم نمی‌توانستند ایستاد، نخست پُردلی سپر درکشیده پای تهور بفشرد، و دو نفر دیگر دست به تیر و کمان یازیدند، ناگاه از شست قضاوقدر تیری بر دهان حامل سپر آمد، و از شدت آن زخم سپر انداخته بازپس افتاد. گرجیان پیش آمده سپر برگرفتند. عبدالله سبزواری را عرق عصبیت دینداری در حرکت آمده با شمشیر آبدار صاعقه کردار روی به کفار نهاد و دادمردی و مردانگی داده و دوازده زخم خورد و بازگشت، بعد از وی از اتراک محمود نامی محمدت فرجام با گرز گران‌سنگ پیش رفت و پای پیش نهاد، و دری را که گرجیان به معاونت او پشت گرم کرده بودند بشکست، و بعضی از آن پنجاه دلاور که به بالا برآمده بودند روی به دروازه قلعه نهادند... روز یکشنبه بیست سیم ماه مذکور [قلعه را] مسخر ساختند و مجموع مردان را به تیغ سیاست بگذرانیدند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کردند.

عاطفت خسروانه، زن نزال را، به شیخ ابراهیم والی شیروان بخشید، و برحسب حکم جهان مطاع آتش در منجنیقها زدند... حراست قلعه را به یکی از اعیان خراسان موسوم به محمد توران که به پادشاه توران اشتهار داشت تفویض فرموده و طایفه‌ای از خراسانیان را پیش او گذاشت...»[۱]

در همین برهه از زمان بود که هیئتهایی از شهرهای ایران به حضور تیمور رسیدند، و در میان این جمع، **زنگی عجم** شاعر کرمانی نیز حضور داشت.

داستان شروع تقرب محمود عجم به امیر تمیور این است که هم به روایت حبیب‌السیر «شیخ محمود زنگی عجمی کرمانی به صفت فضل و لطف طبع موصوف بود، و در اثناء محاورات اکثر اوقات، کلام موزون برزبانش می‌گذشت، چنانکه گویند اول نوبت به همراهی شیخعلی تُرک به خدمت امیرتیمور گورکان رسید، و چون آن حضرت پرسید که شما چه کسانید؟ گفت:

---

۱. روضة‌الصفا، ج ۶، ص ۴۵۲.

دو پیریم هر دو شکسته به‌هم علی‌ترک و محمود زنگی عجم»

در واقع، خوی خوش و شوخ طبعی و ذوق باعث شده بود که زنگی عجم با تیمور مناسبات‌گرم داشته‌باشد، و شوخیهای‌دیگری نیز به‌او نسبت داده شده، و به همین حساب باید قبول‌کنیم این‌حکایت گورکی راکه‌گوید «از همه نزدیکتر به تیمور، آن شاعر باده‌پرست نشسته بود، همان کرمانی که روزی در جواب آن ویران‌کنندهٔ جهان، که پرسیده بود:

ـ کرمانی، اگر مرا به معرض فروش درمی‌آوردند، تو چقدر در بهای من می‌دادی؟

در جواب آن پراکنندهٔ مرگ و دهشت گفته بود:

ـ بیست و پنج درهم.

تیمور با تعجب فریاد زده بود: این که تنها قیمت کمربند من است.

کرمانی هم پاسخ داده بود:

ـ من هم با قیمت کمربند روی هم حساب کرده بودم...»[1]

روایت گورکی را باید با روایت خودمان تکمیل کنیم، زیرا هیچ‌وقت کمربند تیمور به این قیمت نازل تقویم نمی‌شد. در روایات شرقی آمده است که تیمور در حمام بود، و طبعاً یک لُنگ بسته بود.

تیمور در این‌جا از شاعر بذله‌گو پرسیده بود:

ـ من دنیا را آرام کرده‌ام، به نظر شما وجود من برای جامعهٔ امروز چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟

هیچ‌کس جرأت نکرد قیمتی برای او تعیین کند، زیرا هرچه می‌گفت توهین به سردار بزرگ تاریخ بود. شاعر شوخ‌طبع با اندکی تمجمج گفته بود:

ـ سه درهم!

همه وحشت کردند و بیش از همه تیمور خود از این نرخ پایین تعجب کرد، و خطاب به شاعر جلمبر گفت:

---

۱. سنگ هفت قلم، ج ۳، ص ۴۳۵.

ـ مرد، تنها همین لنگ که من به کمر بسته‌ام سه درهم ارزش دارد.

شاعر در تأیید حرف خود چنین اضافه کرد:

ـ من هم با قیمت لنگ روی هم حساب کرده بودم.[۱]

همه این نکات، اگر درست باشد، حکایت از خصوصیت و قربت بسیار آن شاعر کرمانی با امیر تیمور دارد، و ما می‌دانیم که معمولاً در حمامهای قدیم، تنها خصّیصان و نزدیکان درجهٔ اول جمع می‌آمدند و مدت حمام گرفتن هم مثل رومیها طولانی بود و گاه از صبح تا عصر طول می‌کشید و گفت‌وگوها و اخبار و شعر و حیث ردوبدل می‌شد، و حافظ در چنین موردی اشاره دارد که می‌گوید:

اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش    رفیق حجره و گرمابه و گلستان باش

اما علت رفتن زنگی عجم به تفلیس را حبیب‌السیر می‌نویسد:

«شیخ محمود [زنگی عجم] بسیاری از وقایع صاحبقران پسندیده صفات را در سلک نظم کشیده، و آن نسخه را جوش و خروش نام نهاده، و در سنهٔ ست و ثمانمایه ـ که آن حضرت [یعنی تیمور] از یورش روم مراجعت کرده به جهاد اشتغال داشت. جمعی از اکابر کرمان، مانند مولانا ضیاءالدین سراج، [سرّاج؟] و شیخ صدرالدین، که قاضی آن ولایت بود، و سیدحمزه، متوجه آستان سلطنت آشیان گشتند و شیخ محمود نیز با ایشان همراهی نمود تا کتاب جوش و خروش را بگذراند. و خود را به تجدید، منظور نظر التفات آن حضرت گرداند.

اما به حسب تقدیر، در وقتی که از پل تفلیس ـ که برکنار آب بسته‌اند ـ می‌گذشت، در آب افتاد، و آتش حیاتش فرو نشسته، رخت بقا به باد فنا داد.

مصرع: غرق دریای کرم بادا همیشه جان او...»

این ملاقات البته اتفاقی نیست، و ظاهراً طبق قرار قبلی بوده، چه در همین سفر بود که مولانا قطب‌الدین قمی از شیراز با مجموع نویسندگان آن دیار به درگاه عالم‌پناه آمدند و بسیاری از تبرکات به موقف عرض رسانیدند. و متعاقب آن

---

۱. شاهنامه آخرش خوش است، ص ۱۷۹.

حاجی مسافر از پیش امیرزاده رستم[1] رسیده پیشکشها کشید، و از اصفهان خواجه‌مظفر نطنزی از جواهر و نقود و اسب و استر و اشتر چنان بگذرانید که دیدهٔ عقل در آن خیره ماند،... و ازکرمان آیدکوبرلاس و احمد داود ــ که به ضبط مال آنجا رفته بودند ــ به اردوی اعلا پیوستند و عز بساط بوس دریافته مراسم پیشکش به تقدیم رسانیدند. خواندمیر اضافه می‌کند که در همین مراسم:

«مولانا ضیاءالدین سراج و شیخ‌صدرالدین که هر دو متصدی منصب قضاوت بودند، رسیدند، و شیخ محمود زنگی که نسخهٔ جوش و خروش در مناقب و مآثر حضرت صاحبقران پرداخته و ساختهٔ اوست، همراه ایشان بود... داروغه یزد یوسف خلیل با ضابط اموال آنجا و غیاث‌الدین سالار سمنانی به موکب همایون پیوستند، و همچنین از اقطار ممالک محروسه، حکام و علم‌داران می‌رسیدند و هدایا و تحف گذرانیده، به تفقد و التفات پادشاهانه سرافراز گردیدند.»[2]

اما درگیر و دار این حوادث و ملاقات‌ها، اتفاق عجیبی برای شاعر کرمانی خمار افتاد، بدین معنی که به روایت تاریخ روضة‌الصفا «شیخ محمود مشارالیه، دروقت عبور از آب کُر [ظاهراً از پلی] که در حوالی تفلیس[3] بسته‌اند، درگذشته، در آب افتاد و غریق بحر رحمت گردید.»[4]

تذکره عرفات نیز، مرگ زنگی عجم شیخ محمود کرمانی را در ۸۰۶ هـ. / ۱۴۰۳ م. ضبط کرده[5] که با حوادث آن روز می‌خواند.

---

۱. این شاهزاده، امیررستم پسر عمرشیخ بود که طبعاً نوهٔ تیمور حساب می‌شد و در فتوحات تیمور بسیار مؤثر بود، و بیشتر حکومت اصفهان را داشت و در این روزها که صحبت از آن است بیست و سه ساله بود. نقطهٔ سیاهی که زندگی این جوان را تیره می‌کند، کور کردن برادرش میرزااسکندر است که وقتی او را به «میرزارستم سپردند، میرزارستم خاک بی‌مروتی در چشم انسانیت پاشید و میل آتشی در چشم جهان‌بین برادر کشید:

به گنگ گشتن و کربودن آرزومند است — زبان و گوش کسی کاین حدیث گفت و شنید»

۲. روضة‌الصفا، ج ۶، ص ۴۵۳.

۳. در متن چاپ سربی، نعلین، و البته غلط چاپی است.

۴. حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۵۵۰.

۵. همان، ص ۶۸۳.

«پسر شیخ محمود، مولانا قطب‌الدین، آن نسخه را به‌نظر انور رسانیده، به صلهٔ کرامند؛ محظوظ و بهره‌ور شد.»

این بیت، مقطع بعضی از غزلیات شیخ محمود است:

بنویس شعر محمود، اگرت پسند افتد

که به لطف ابن‌زنگی، دگر از عجم نزاید[۱]

اما چرا زنگی عجم؟ تنها تصور من این است که او اندکی سیاه‌رنگ بوده یعنی اصلاً از تیره سیاهان جیرفتی بوده که دماغ پهن و موی‌های وزوزی دارند و شاید بقایای دراویدی‌های قدیم باشند. خود مردم کرمان آنها را «سیاه بارزنگی» می‌خوانند و بچه‌ها را از آنها می‌ترسانند.[۲]

اما اینکه خانقاه و قبر این زنگی عجم کجا بوده است؛ خانقاه او چون به تصریح محرابی درکوه بوده به عقیدهٔ من احتمالاً باید در همان جایی بوده باشد که امروز بنایی محکم و سنگی به‌نام «تخت درگاه قلی‌بک» باقی است. چون قبر درگاه قلی‌بک از رجال عصر صفوی، جد خاندان کلانتری و خاندانی و درگاهی در آن‌جاست. مرحوم دبستانی، بیخود نامِ درگاهی خود را دبستانی کرد، چه تاریخ سیصدساله داشت. قبر مجدالاسلام و دبستانی برادرش، در همین خانقاه است.

این «تخت» همیشه یک سابقه «درویش‌نشینی» داشته تا همین اواخر هم شوریده‌ای به نام آل‌طه در همین تخت منزل داشت و «یاهو» می‌کشید.

اما اینکه قبر زنگی عجم در اینجا بوده باشد؛ درست است که آثار قبرهای متعددی درین خانقاه هست، ولی اینکه آدمی راکه در رودخانه کُر افتاده باشد و آب برده باشد ــ درآن دوران وانفسای فتح و فتوح تیموری ــ کسی بوده باشد که بیاید این جسد را از آب بگیرد وکفن و مومیایی کند و به کرمان برساند و درکرمان خاک کند، کمی و شاید هم خیلی، بعید به‌نظر می‌رسد. بنابراین حرف محرابی کرمانی که می‌گوید «زنگی عجم که خانقاه، و مدفن ایشان، نزدیک قلعه کوه واقع

---

۱. حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۵۵۰.

۲. شاهنامه آخرش خوش است، ص ۱۸۱.

است»[۱] شاید با مسامحه نوشته شده، و این نیز می‌تواند باشد که قبر فرزند او، ملاقطب‌الدین و مدفن خانوادگی زنگی عجم بوده باشد و طبعاً خانقاه و مقبره‌اش به نام پدر، یعنی خانوادهٔ آنان، زنگی عجم شهرت یافته باشد.

مقالهٔ من، هر چند بی‌سروته است و بیشتر براساس تصور و خیال نهاده شده، اما به هرحال، یک رشته باریک مثل رشته‌ای که محتویات شمع را به هم پیوند می‌دهد و باعث روشنایی می‌شود، یعنی فتیله‌ای، اجزاء آن را به هم متصل می‌کند، و هیچ مورث تعجب نیست که چگونه، درین مقاله سمرقند و بخارا و تفلیس و کرمان به هم پیوسته مثل شعر خاقانی رشته ارتباط به هم تافته و بافته و پیوند خویشی یافته‌اند:

خاقانی و خاقان و کنار کُر و تفلیس　　جیحون شده آب کُر و تفلیس سمرقند

و این خاصّه و مختصّهٔ تمدن‌های آسیای مرکزی است که مثل رشته‌های ابریشم، در اطراف راه ابریشم به هم تنیده می‌شود. آن نردبان ابریشمی که تیمور با آن قلعهٔ تفلیس را گرفت در اینجا تبدیل به رشته ارتباط میان ملتهای مسیر راه ابریشم و ماوراء قفقاز و سواحل بحر عمان شده است. و آرزوی من آن است که روزی این حرفها را درکنار رود کُر به زبان آورم.[۲]

اما آن شعر لطیفی که در اول مقاله از قول گورکی خواندیم، اصل آن کجاست؟ و واقعاً آیا متعلق به همین زنگی عجم بوده است؟ چون بنای مقاله برحدس و گمان نهاده شده، در اینجا اظهارنظر قطعی با خواننده است.

احتمال مخلص این است که اصولاً شاعرکرمانی که در سفر دوردست بوده و قرار بوده کنارکُر به حضور تیمور برسد، دیوان شعر خود را نیز همراه داشته و در

---

۱. مزارات کرمان، ص ۴۶.

۲. در قراباغ فراغ تو، دو چشم است مرا　　کز یکی آب کُر آید، زدگر آبِ ارس

(مؤید مهنه‌ای)

جیب گریبان یا چنتهٔ درویشی بر دوش خود آویخته، و چون در آب افتاده، کل دیوان نیز به آب کُر شسته شده است. به همین سبب است که ما امروز هیچ شعری از زنگی عجم در دست نداریم.[۱]

آن قطعه که گورکی یاد کرده، شاید نسخه‌ای ترجمه‌گونه از یک شعر او به زبان ترکی یا ارمنی یا گرجی بوده است که در افواه باقی بوده و گورکی نقل به معنی کرده است.

اینکه تصور کنیم همه حرفهای گورکی مورث خیال او بوده باشد، با تصریحی که در آخر آن می‌کند که «تمام اینها حقیقت است. تمام آنچه که در این جا ذکر شده عین حقیقت است. این حقایق را مادران خوب می‌دانند. از آنها بپرسید تا بگویند...»[۲] دلیل این معناست، وگرنه خیلی طبیعی بود که گورکی آدمی معروفتر و شاعری مشهورتر، از شهری نامی‌تر، مثل شیراز یا اصفهان را برگزیند، و تصریح به کرمانی خمار نداشته باشد.

فرم تنظیم مقاله به ما این تصور را می‌دهد که حرفها را گورکی از زبان یک مادر، و احتمالاً مادر خودش شنیده باشد، با آن تعابیر شاعرانه و عارفانه، و کل داستان مادر و برخورد با تیمور و وساطت شاعر کرمانی، و فرمان تیمور برای آزادی فرزند آن زن را به ظن من، یک زن، و بهتر بگویم شاید یک مادر گرجی، نقل کرده‌باشد.

سرنوشت رمزآمیز شاعر کرمانی و دیوان شعر او باعث شد که این شاعر کرمانی خمار، در ادب روس، و احتمالاً گرجی، زنده و جاوید بماند و حتی شهرتش، در ماوراء قفقاز، از شهرت او در مسقط‌الرأس خودش در کرمان و کوه

---

۱. یک ظن بد هم دارم، و آن این است که مؤمن صوفی خمّار کرمانی، چون به کارتیل و کاخت رسیده، همچون کرد لوکری که به دوغ رسیده باشد، دمی به خمره زده و از فرط حواسپرتی به درهٔ رودکر افتاده است و دیوان را هم به آب داده، یعنی مصداق شعر حافظ، کشتی در شط شراب انداخته و سفینه غزل را هم به آب کر سپرده است. این ظن من است، هر چه گفته‌اند «ان بعض‌الظن اثم...»

بخارا خوش‌تر از لوکر بود، شاها، و میدانی ‌‌‌ ولیکن کُرد نشکیبید از دوغ بیابانی

۲. مادر تو را ستایش می‌کنم، ص ۲۴۵.

تندرستان و سرگدارو، بیشتر باشد، و البته، باز این سعادتی است برای یک شاعر که تنها یک شعر از او باقی بماند و بقیه به آب شسته شود، البته شعری که به قول صاحبان تذکره‌ها «با یک دیوان برابر است» و صد البته چنین سعادتی نصیب امثال ما بی‌سعادتها نمی‌شود.

# روابط متقابل تاریخی و فرهنگی ایران و گرجستان

## سنن دیرینه، چشم‌انداز آینده

پروفسور جمشید گیوناشویلی*

مردمان ایران زمین، در سراسر تاریخ طولانی و غنی خود دستاوردهای قابل توجهی از فرهنگ مادی و معنوی آفریده، سهم بزرگی در پیشرفت تمدن جهانی داشته‌اند. سطح عالی فرهنگ ایرانی و روابط دیرینهٔ تاریخی، اقتصادی و فرهنگی گرجستان با ایران همواره روشنفکران گرجستان را مکلف می‌کرد نسبت به مسائل ایران و ایران‌شناسی توجه شایانی مبذول دارند. طبیعی است که در طی قرون متمادی در بسیاری از موارد گرجیان اولین مترجمان و مروجان شاهکارهای نظم و نثر فارسی بوده‌اند و آنها را قدرگذاشته‌اند. لازم به ذکر است که در سال ۱۹۱۸ م.، یعنی سال بنیان‌گذاری دانشگاه تفلیس، که درواقع نقطهٔ عطفی در توسعه و تعمیم علم و فرهنگ گرجستان به شمار می‌رود، تدریس اوستا و زبان و ادبیات فارسی توسط آکادمیسین گورکی خولدیانی و پروفسور یوستین آبولادزه آغاز گردید[1] بعدها فعالیتهای تدریسی و تحقیقی گسترده‌تر گردید؛ در سال ۱۹۳۹ کرسی فیلولوژی ایرانی، در سال ۱۹۴۵ دانشکده خاورشناسی و در سال ۱۹۵۰ کرسی تاریخ خاور نزدیک در دانشگاه تفلیس شد. در سال ۱۹۶۰ انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم با چهاربخش علمی ایران‌شناسیِ فعلا بنیان‌گذاری

* سفیر جمهوری گرجستان در ایران.

1. D. Kobidze, *Iranskaia filologia*, v Gruzii, Tbilisi, 1971, s. 7.

شد، اینک ایران‌شناسان همچنین در دانشگاه کوتائیسی، در انستیتوی آموزشی آسیا و آفریقای تفلیس، در انستیتوی تاریخ، در انستیتوی تاریخ ادبیات، در انستیتوی نسخ خطی و موزه تاریخ آکادمی علوم و موزهٔ هنرهای زیبای گرجستان مشغول مطالعه و تحقیقات هستند. مبالغه نخواهد بود اگر بگوییم در حال حاضر ایران‌شناسی و مسائل روابط تاریخی ـ فرهنگی ایران با گرجستان یکی از مباحث مهم علوم انسانی در گرجستان است و در حقیقت ایران‌شناسی یکی از ارکان مهم گرجستان‌شناسی به‌شمار می‌رود.

طبق فرضیهٔ جدید آکادمیسین تاماز گامکرلیدزه و پروفسور ایاخسلاو ایوانف دربارهٔ زبان و تاریخ هند و اروپائی‌ها و تعیین و تشخیص وطن اولیهٔ آنها در ناحیهٔ شمال غربی ایران و بخش شرقی آسیای صغیر و مسیر مهاجرت آنها به محل سکونت امروزی‌شان[1] امکان ارتباط تنگاتنگ طوایف هند و ایرانی با قبایل کارتوِل، یعنی گرجی در هزارهٔ دوم قبل از میلاد، خیلی نزدیک به یقین به نظر می‌رسد.

گرجیان خودشان را کارتوِل می‌نامند که برگرفته از کارت، نام یکی از اقوام گرجی است. ولی واژهٔ گرج /گرجیان از واژهٔ Vrka در فارسی باستان و Vehrka در اوستا، به معنی گرگ، مشتق شده است. در فارسی میانه تبدیل شده است به Varc/ Varucan و بنا به قانون تحولات آوایی که «و» در اول کلمه در شرایط معینی به «گ» تبدیل می‌شده، مثلاً تبدیل وَرد به گُل، Varc / Varucan تبدیل شد به gurj/ gurjan.

۲۵ قرن پیش دولت متمرکز و مقتدر هخامنشی که دارای بنیادها و نهادهای منسجم و استوار کشورداری و فرهنگی بود، نقش مهمی در تکامل تاریخی و فرهنگی بسیاری از کشورهای همجوار و یا واقع در قلمرو خود ایفا کرد. آشنایی گرجیان با نهادهای اداری، اجتماعی، سیاسی و حقوقی که در امپراتوری

---

1. T. Gamkrelidze, V. Ivanov, *Indoevropeiski jazik i indoevropeitsi*, I-II, Tbilisi, 1982.

هخامنشیان تکامل یافت، به قول خاورشناس معروف آکادمیسین گورکی تسرتلی، برای استقرار نهادهای دولتی گرجستان بسیار بااهمیت بود.[۱] در منابع تاریخی گرجی آمده است که پرنواز حکمران گرجستان شرقی برای بنیان‌گذاری نهادهای دولتی خود، نظام امپراتوری هخامنشی را ملاک و الگو قرار داد.

روش تربیت فرزندان در میان طبقات بالای جامعه در بین هر دو ملت مشابه بود. از پنج سالگی فرزندان زمامداران دو ملت برای تربیت سپرده می‌شدند به خانواده‌هایی که در طبقات پایینتر اجتماعی قرار داشتند. چنانکه در منابع ایرانی می‌خوانیم که رستم آمادگی خود را برای تربیت سیاوش اعلام می‌کند، و نیز ویس و رامین دور از خانواده در خوزستان تربیت می‌شوند، در کارنامک اردشیر پاپکان آمده که دختر مهرک در خانواده‌ای روستایی تربیت می‌شود و مثالهایی مانند آن. جوانان گرجی و ایرانی در فنون اسب‌سواری، شکار، چوگان بازی، تیراندازی، نیزه‌اندازی، تعلیمات دینی و مباحثه متبحر می‌شدند.[۲]

یکی از خصایص گرجیان دلاوری، جنگاوری و وفاداری در خدمت بود. خواجه نظام‌الملک که بدون شک به مسائل کشوری و لشکری کاملاً آشنا بود در سیاست‌نامه، در باب «اندر لشکر داشتن از هر جنس» به شاهزادگان ایرانی توصیه می‌کند که در گارد سلطنتی مردان دیلمی، خراسانی، شبانکاران پارسی و گرجیان را استخدام کنند، چون همه آنها «مردان نیک باشند». فکر می‌کنم در این محفل لزومی به برشمردن اسامی سرداران و رجال برجستهٔ ایران که گرجی و گرجی‌تبار بودند، نیست.

در ادوار مختلف روند تحولات اجتماعی گرجستان به اندازه‌ای با حیات سیاسی ـ فرهنگی ایران مرتبط بود که در بعضی موارد انحرافات موجود در ایران

---

۱. گ. تسرتلی، «دولت هخامنشی و تمدن جهانی»، آینده، سال دوازدهم، شمارهٔ ۸ـ۷، ۱۳۶۵، ص ۳۷.

۲. رجوع شود به کتاب خانم T. Chkheidze که دربارهٔ سیستم تربیت در عصر ساسانی است و در ۱۹۷۹ به‌زبان گرجی به چاپ رسیده است.

نیز در گرجستان منعکس می‌شد. بنابه اطلاعاتی که ازکتیبهٔ شاپور اول و از دیگر منابع به دست می‌آید. هامازاسپ شاه گرجستان، که با خاندان سلطنتی ساسانیان قرابت داشت مسلک مانی را در نتیجهٔ تبلیغ «پیامبر نور» یعنی خود مانی پذیرفته بود اما بعدها تلاشهای جدی شاپور و موبد موبدان کرتیر، موجب شد تا مسلک مانی در گرجستان ریشه‌کن شود.

اصولاً قرون وسطی از یک طرف عصر خلاقیت و فرهنگ بود و از طرف دیگر دورهٔ سفاکی و خونریزی. از بین بردن فرزندان و نزدیکان خود، کشتارها و قتل‌عامها در مناطق مختلف داخل و خارج کشور، بچه‌ها را از شکم مادر به در آوردن و سر نیزه کردن، کور کردن، زنده‌پوست کندن، در آب جوش سوزاندن، به حلق آویختن و سرب گداخته در گلو ریختن، به قول نصرالله فلسفی از جمله سیاستهای عادی و معمول شاهان بود.

در طی بیش از ۲۵۰۰ سال، زمامداران ایران بارها به نواحی مختلف گرجستان مخصوصاً گرجستان شرقی لشکرکشی کرده‌اند و در نتیجه صدها هزار گرجی به قتل رسیده یا کوچانده شدند. گرجیها فداکارانه دفاع می‌کردند و در مواقعی که نیرویشان بیشتر بود، خود تجاوز می‌کردند. بنا به روایت وقایع‌نگاران گرجی، ارمنی و ابن‌خلکان در حوالی سالهای ۱۲۱۰-۱۲۰۹ م. لشکر گرجستان شهرهای تبریز، اردبیل، زنجان و قزوین را تصرف کردند.[۱]

پس در طی قرون متمادی بین گرجیان و ایرانیان جنگ و جدال و خونریزیهای فراوانی به وقوع پیوست و آخرین آن در سال ۱۷۹۵ م. در نتیجهٔ حملهٔ آقامحمدخان رخ داد. ولی این مسئله فقط یک طرف سکه است. بنیانگذار دانشگاه تفلیس (۱۹۱۸) آکادمیسین جاواخی شویلی که بر منابع گرجی، ارمنی، فارسی، عربی، ترکی، یونانی و غیره کاملاً مسلط بود و دربارهٔ تمام صحنه‌های

---

۱. جاواخی شویلی، تاریخ ملت گرجی، جلد دوم، ۱۹۶۵، ص ۲۸۷-۲۸۲ (به زبان گرجی)
(K.Salia, *History of the Georgian Nation*, Paris: 1983, p. 181.)

جنگ و خونریزی‌ها اطلاعات موثقی داشت در اثر پرارزش خود تاریخ ملت گرجی می‌نویسد «فرهنگ ایران دورهٔ اسلامی برای گرجیان نامأنوس نبود و آنان پیوسته برای علم و هنر ایرانی احترام فراوان قائل بوده‌اند... نظم فارسی در شعر و ادبیات گرجی تأثیر بسیار داشته و گرجیان به اندازه خود ایرانیان به شعر فارسی علاقه‌مند بوده‌اند... شعر و فرهنگ سبب ایجاد وحدت معنوی بین گرجیان و ایرانیان می‌گردید و دوستی و محبت را جانشین خصومت می‌ساخت.[۱]

در اینجا مثال بارزی از همزیستی و همکاری نمایندگان ادیان مختلف آورده می‌شود: در قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم گرجستان در اوج عظمت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بود. بنا به اقتضای وقایع تاریخی، ارمنیها از قرن یازدهم حکومت ملی خود را از دست داده بودند و بیشتر نواحی ارمنی‌نشین در قلمرو دولت گرجستان بود. در کلیسای ارامنه مسئله‌ای پیش آمد که خودشان قادر به حل آن نشدند و رجوع کردند به دولت وقت. دربار ملکه تامار برای بررسی و حل و فصل مسئله به اصطلاح امروزی کمیسیونی تشکیل داد و در آن به عنوان اعضای کمیسیون، غیر از نمایندگان روحانیان مسیحی ارتدکس (که دین رسمی گرجیان و کشور گرجستان بود)، مسیحی گریگوریان (که دین سکنه نواحی ارمنی‌نشین بود)، قاضی مسلمانان تفلیس، قاضی مسلمانان شهر آنیس، قاضی مسلمانان شهر دوین و شیخ معروف سورمان تعیین شده بودند. آکادمیسین جاواخی شویلی با خرسندی تأکید می‌کند که در گرجستان آن عصر همزیستی مسمالت‌آمیز و همکاری نمایندگان سه مذهب مسیحی ارتدکس، مسیحی گریگوریان و اسلام بدون هیچ مشکلی امکان‌پذیر بود و نتیجه‌ای مثبت و عالی دربرداشت.[۲]

امروز در اواخر قرن بیستم و عصر اتم و رایانه برخی چنین تلقین می‌کنند که کانون درگیریها، تضاد ادیان و تمدنها خواهد بود. در رابطه با این اصل ارزیابی

---

۱. همان، ص ۳۰۶ـ۳۰۵.
۲. همان، ص ۳۰۷ـ۳۰۶.

آکادمیسین جاواخی شویلی که حدود هشتاد سال پیش ارائه شده بی‌نهایت حائز اهمیت است. در صفحهٔ ۳۰۵ از جلد دوم تاریخ ملت گرجی، این دانشمند شریف می‌نویسد: «جنگهای گرجیان با مسلمین هیچ‌وقت مبارزهٔ محض دو مذهب نبود».

در تاریخ روابط دو خلق، دو کشور و دو مذهب صفحاتی است که حقیقتاً بی‌نهایت جالب و آموزنده است. در تاریخ قم، اثر حسن بن محمدبن حسن قمی که هزار سال پیش تدوین شده آمده است: «روایتی است از حسن بن یوسف و او از خالد ابی یزید و او از ابی عبدالله علیه‌السلام که او فرمود که حق جل علا از جمیع شهرها، کوفه و قم و تفلیس را برگزیده است».[1] بیش از چهل نفر از علما و فقهای معتبر جهان اسلام «التفلیسی» بودند، یعنی به‌نحوی با تفلیس رابطه‌ای داشتند. مهد ادبیات کلاسیک ارامنه و عرصهٔ فعالیت ثمربخش میرزا فتحعلی آخوندزاده، تفلیس بود. از خودگذشتگی و فداکاری سوسیال دموکراتهای گرجی در نهضت مشروطیت ایران کاملاً روشن است. با توجه به مطالب مذکور ابتکار جناب آقای شواردنادزه و ارائه شعار «قفقاز صلح‌جو»، یک اقدام سیاسی به علت ملاحظات وضع روز نیست، بلکه دارای پشتوانه استوار تاریخی است.

امروز ما با کمال اطمینان می‌توانیم بگوییم که سنن دیرینهٔ همزیستی مسالمت‌آمیز و همکاری ثمربخش فرهنگی دو ملت زمینهٔ مساعدی را برای تشریک مساعی علمی و فرهنگی دو کشور، با رعایت موازین و مقررات موجود در دو کشور، بی‌مضایقه در دسترس ما قرار داده است. در این باب فکر می‌کنم رهنمود جناب آقای هاشمی رفسنجانی که دو سال پیش در دانشگاه تفلیس در سخنرانی خود ایراد فرمودند دستورالعمل جدی برای هر دو طرف است: «ما باید ارزشهای مشترک فراموش شده را زنده کنیم».

توانایی علمی و فرهنگی جمهوری گرجستان کاملاً جوابگوی اهداف گستردهٔ همکاری دو کشور است. اولین گامها جهت تشریک مساعی نویسندگان و

---

۱. حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، طهران، ۱۳۱۳، ص ۹۷.

کارگردانان گرجی و ایرانی به‌وسیلهٔ صدا و سیمای دو کشور برداشته شده است. سال پیش هفتهٔ فیلم گرجستان در چارچوب مراسم دههٔ فجر با موفقیت برگزار شد. معلمان و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی گرجستان دو سال است دوره‌های آموزشی تابستانی خود را در دانشگاههای اصفهان، رشت، قزوین و ارومیه می‌گذرانند، ۸ دیپلمات جوان ما دورهٔ کارآموزی خود را در همین‌جا گذراندند، ۱۹ کارمند جوان گمرک گرجستان سطح دانش خود را در ایران ارتقا دادند. فکر می‌کنم کشور بزرگی مانند ایران که در منطقه، من‌جمله قفقاز، منافع سیاسی و اقتصادی قابل توجهی را تعقیب می‌کند، نیاز به قفقاز شناسان حرفه‌ای دارد. منظور بنده آشنایی مستقیم با زبان، ادبیات، مردم‌شناسی، تاریخ، اقتصاد، رسوم و ادیان ساکنان ناحیهٔ کثیرالملل قفقاز است. در این کار تشریک مساعی نهادهای مربوطه در جمهوری اسلامی با دانشگاه تفلیس و انستیتوهای آکادمی علوم گرجستان که تجربهٔ غنی در این رشته دارند در امر تربیت کادر قفقاز شناسان ایرانی سودمند خواهد بود.

بنده به آیندهٔ همکاری علمی ـ فرهنگی دو کشور بسیار خوش‌بین هستم.

# مدرسهٔ اتفاق ایرانیان

## نگاهی به فعالیتهای فرهنگی ایرانیان تفلیس در سالهای نخست دههٔ ۱۳۰۰ شمسی / ۱۹۲۰ میلادی

*کاوه بیات**

از سالهای آخر قرن نوزدهم با توسعهٔ صنعت نفت در حوزهٔ باکو به‌طور اخص، و توسعهٔ اقتصادی و تجاری قلمرو روسیه در قفقاز و آسیای میانه به‌طور کلی، تعداد روزافزونی از ایرانیان چه به‌صورت دائم و چه به‌صورت فصلی برای کسب و کار بدین نقاط رهسپار شدند.

تا پیش از انقلاب مشروطهٔ ایران، تلاشهایی که برای تأمین خواسته‌های فرهنگی و آموزشی ایرانیان قفقاز و آسیای میانه جریان داشت، تلاش محسوس و قابل توجهی نبود، ولی در پی پیروزی مشروطیت و بازتاب وسیع آن در میان اقوام و ملل قفقاز و آسیای میانه و بالاخص ایرانیان این سامان، تشکیل انجمنهای صنفی و سیاسی ایرانی شتاب خاصی یافته، تشکیل مدارس ایرانی در نقاط مختلف قفقاز و آسیای میانه یکی از نخستین نمودهای این حرکت گردید. از مجموعه مدارسی که در این موج معارف‌پروری در شهرهایی چون ولاری قفقاز، گروزنه، خات‌یورت، پطرُوسکی، حاجی‌طرخان، باکو، باطوم، تفلیس، مرو، قزل آروات، تاشکند، عشق‌آباد و غیره تشکیل شدند، فقط تعداد معدودی چون

---

* پژوهشگر، مورخ و عضو شورای علمی مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.

مظفری عشق‌آباد، اتحاد ایرانیان بادکوبه و اتفاق ایرانیان تفلیس توانستند در خلال تحولات پر فراز و نشیب جنگ و انقلاب و جنگهای داخلی بعدِ آن، ماهیت ایرانی و مستقل خود را حفظ کنند. مابقی یا از میان رفتند و یا در سیستم آموزشی نظام جدید شوروی ادغام شدند.

در این بررسی سرگذشت پایانی یکی از این مدارس، یعنی تلاش مدرسهٔ اتفاق ایرانیان در سالهای دههٔ ۱۳۰۰ ش. / ۱۹۲۰ م. برای تجدید سازمان و ادامهٔ فعالیت، مورد توجه قرار دارد.

مدرسهٔ اتفاق ایرانیان در سال ۱۳۲۴ ق. / ۱۹۰۶ م.، یعنی مقارن با روزهای نخست انقلاب مشروطیت ایران در تفلیس تأسیس شد، و همانند دیگر مدارس ایرانیِ قفقاز و آسیای میانه از حمایت و پشتیبانی دو نهاد داخلی و خارجی ایرانی، یعنی جمعیت خیریهٔ ایرانیان و ژنرال قنسولگری ایران در تفلیس برخوردار بود.

تا پیش از استقرار نظام شوروی، از آنجا که زمینهٔ فعالیتهای تجاری و تولیدی گسترده بود، جامعهٔ تجار و بازرگانهای ایرانی نیز از عهدهٔ تأمین حوایج مالی مدرسهٔ اتفاق برمی‌آمدند و در این زمینه مشکل چندانی نبود. ولی با استقرار نظام بلشویکی و تضییقاتی که در این زمینه پیش‌آمد، تا حدود بسیاری از توانایی‌های جامعهٔ ایرانی تفلیس کاسته شد.

جمعیت خیریهٔ ایرانیان تفلیس در نامه‌ای به وزارت معارف ایران در رجب ۱۳۴۲ در توصیف این دگرگونی چنین نوشتند: «... البته معلوم است که تا چند سال قبل اتباع دولت علیه مقیمین قفقاز به قدر امکان و اقتدار که داشتند امورات خیریه و مدرسه را اداره می‌نمودند، چند سال است که اتباع دولت علیه متضرر و دچار خسارتهای فوق‌العاده بوده و هستند...» و دیگر توانایی لازم را ندارند.[1]

---

۱. جمعیت خیریهٔ ایرانیان در تفلیس به وزارت معارف، بدون شماره، ۲ رجب ۱۳۴۲. تمامی اسناد این ←

علاوه بر این مقرری ماهانه‌ای نیز که از عواید صندوق تذکره، به دستور وزارت خارجه توسط کنسولگری برای کمک به مدرسه پرداخت می‌شد ـ در این مورد خاص ماهیانه ۲۵ تومان ـ مدتی بود که قطع شده بود.[۱]

اولین تلاش جدی برای احیاءِ مجدد مدارس ایرانیان قفقاز در سال ۱۹۲۰ در دوران استقلال زودگذر سه جمهوری آذربایجان، گرجستان و ارمنستان صورت گرفت. سیدضیاءالدین طباطبایی در مقام رئیس هیئت اعزامی ایران بـه قـفقاز، برای اعزام معلم از مرکز و تجدید سازمان مدارس مورد بحث اقداماتی به عمل آورد،[۲] ولی نه دولت تهران در موقعیتی بود که بتواند در این زمینه کاری کند و نه اصولاً وضعیت قفقاز به نوعی بود که پذیرای چنین تلاشهایی باشد.

تنها در پی فروکش کردن تب و تاب ناشی از هجوم نیروهای ارتش سـرخ و استقرار نظام بلشویکی بود که هم از لحاظ ثبات مجدد اوضاع داخلی قفقاز و هم از لحاظ توانایی نسبی دولت ایران در رسیدگی به این‌گونه امور، امکان اقدامات عملی در این زمینه فراهم شد.

در پاییز ۱۳۰۱ وزارت معارف از دولت خواست که اعتباری را برای کمک به مدارس ایرانیان بین‌النهرین، آسیای میانه و قفقاز تخصیص دهد. اگرچه این اعتبار تنها پس از یک سال و اندی مکاتبات اداری، در اواسط سال ۱۳۰۲ به تصویب مجلس شورای ملی رسید، ولی مدرسهٔ اتفاق ایرانیان تفلیس را شامل نمی‌شد.[۳]

تا این مرحله ازکار مدرسهٔ اتفاق توانسته بود با پذیرش حدود ۱۲۰ دانش‌آموز ایرانی در سال و تدریس دروس فارسی، عربی، ترکی، شریعت، فرانسه، روسی،

---

→

بررسی از مجموعه‌های الف و ب اسناد معارف، سازمان اسناد ملی ایران است کـه تـحت شماره‌های الف ۲۱۵۶ و ب ۲۱۷۷ـ۲۱۷۶ نگهداری می‌شوند.

۱. همان.

۲. وزارت امورخارجه، سواد راپورت نمایندگی بادکوبه، نمره ۸۹۵، مورخه ۲۴ دلو ۱۳۰۰.

۳. وزارت معارف به هیئت وزرا، بدون شماره، ۲۱ حمل ۱۳۰۲.

گرجی و موزیک... تا حدودی از عهدهٔ وظایف خود برآید، ولی اینک با دشواری‌هایی که پیش آمده بود، بیم تعطیل شدن مدارس می‌رفت.[1]

ژنرال قنسولگری ایران در تفلیس که در این سالها سعی بسیار داشت که مدرسهٔ اتفاق ایرانیان را در تفلیس دایر و بی‌قرار نگه‌دارد، در یکی از گزارشهایی که در پاییز ۱۳۰۲ در تأکید مجدد بر ضرورت پشتیبانی دولت از این نهاد به مرکز ارسال داشت، از مراسم جشنی که به مناسبت افتتاح سال تحصیلی جدید در عمارت جمعیت خیریهٔ ایرانیان تفلیس برگزار شده بود، گزارشی ارائه کرده است که به روشنی گویای حال و هوای آن روزگار است.

می‌نویسد: «... اطفال و شاگردان مدرسه با معلمین مردانه و زنانهٔ خود به طور دفیله وارد تالار شد یک نفر از شاگردان یک ورقه خطابه... به جهت تبریک ورود خواند و از اولیای دولت علیه تشکر نمودند... سپس تمام شاگردان سرودهای ملّی ایرانی خوانده و اظهار جانفشانی و محبت نسبت به وطن‌عزیز نمودند...»

سپس ژنرال قنسول ایران طی سخنانی «... شرحی برای تشویق حضرات تقریر نمود تا با افکار عالیه برای ترقی وطن مألوف و تجلیل و تعظیم ایران تربیت شوند...» و مراسم پایان گرفت.[2]

اگرچه در همین ایام علیقلی خان مشاورالممالک، سفیر کبیر ایران در مسکو نیز در تأیید اقدامات احتشام همایون، ژنرال قنسول ایران در تفلیس، برای حمایت از مدرسهٔ اتفاق با مقامات وزارت خارجه وارد مکاتبه شد، به عقیدهٔ او «... با این که امروزه دولت علیه هزار قسم منافع اقتصادی و سیاسی در گرجستان و در تمام قفقازیه دارد، یک همچون مدرسه در انظار خوشایند نیست و از پیشرفت مقاصد دولت خواهد کاست...» وزارت معارف هم می‌بایست «... مساعدتی فرموده در اعزام یک نفر مدیر کافی و یک معلم زبان فارسی اقدام

۱. ژنرال قنسولگری تفلیس به وزارت خارجه، بدون شماره، ۱۰ اسد ۱۳۰۲.

۲. ژنرال قنسولگری تفلیس به وزارت خارجه، بدون شماره، ۲۴ عقرب.

نمایند تا مدرسه سروصورتی گیرد و بر اهمیت و عظمت دولت در قفقاز افزوده شود. دور نیست اگر از طرف اولیاء دولت علیه در این موضوع بذل توجه نشود، فوراً دولت عثمانی درصدد برآید.»[۱]

درواقع موضوع عثمانی ـ یا به عبارت دقیقتر ترکیه ـ که در این گزارش مورد اشاره قرارگرفت، وجهی از مشکلات مدرسهٔ ایرانیان در قفقاز بود که در این مرحله به نحو فزاینده‌ای مطرح شد و تقریباً برای مدت دو سال بسیاری از اقدامات جاری در زمینهٔ تجدید حیات مدارس ایرانیِ قفقاز را تحت‌الشعاع قرار داد. موضوع نفوذ فوق‌العادهٔ ترک‌ها بود در قفقاز و تلاش آنها برای ایجاد محدودیت بیش از پیش برای ایرانیان که در درجهٔ اول خود را در فعالیتهای فرهنگی ایرانیان نشان داد.

از آنجاکه صحنهٔ اصلی این رویارویی در باکو و بر سر سرنوشت مدرسهٔ اتحاد ایرانیان باکو بود، در این بررسی به آن نپرداخته، صرفاً متذکر می‌گردد که بروز چنین تعارضاتی موجب آن شد که برای چند سال بخش قابل توجهی از مساعی ایران صرف توجه به مسائل و مشکلات مدرسهٔ اتحاد ایرانیان در باکو شود و تلاش جمعیت خیریه و مدرسهٔ اتفاق ایرانیان در تفلیس برای کسب حمایت و پشتیبانی لازم تا چند سال به جایی نرسد.

احتمالاً فوت احتشام همایون، سرکنسول ایران در تفلیس در این ایام، که سعی وافر در حمایت از مدرسهٔ اتفاق داشت در این فترت و فراموشی بی‌تأثیر نبوده است.

انتشار خبر کمک بالنسبه چشمگیر دولت ایران به مدارس ایرانیان بین‌النهرین در بهار ۱۳۰۶، بار دیگر علی‌اکبر رسول‌زاده، صدر جمعیت خیریهٔ ایرانیان تفلیس را برآن داشت طی تسلیم گزارشی به کنسولگری، پس از برشمردن دشواریهای حاصله از «تنگی بودجه» که به تعطیل کلاس‌های پنجم و آموزش صنعت و

۱. سفارت ایران در مسکو به وزارت خارجه، ۲۲ جدی ۱۳۰۲، م ـ ۲۱۷۷.

موزیک منجر شده بود، بار دیگر بخواهد که ازکنسولگری «... هر چه زودتر به مرکز مخابره شود هرگاه همراهی فوری نخواهد شد بزودی اعلام فرمایند که لامحاله میز و کرسی [و] آلات موزیک رابه قونسولخانه مبارکه تحویل داده و مدرسه را موقوف نمایند...»[۱]

خود کنسولگری تفلیس نیز ضمن ارسال گزارش مزبور در تأیید خواسته‌های جمعیت خیریهٔ ایرانیان، خاطر نشان ساخت از آنجا که تفلیس «... مرکز قفقاز و سیاست حکومت شوروی نسبت به دول شرق می‌باشد، وجود این مدرسه... از واجبات است.»

بویژه آنکه انتشار خبر «... مساعدت اولیای محترم دولت نسبت به مدارس بین‌النهرین... بی‌اندازه جلب توجه مسلمانان قفقاز را نموده و امیدواری حاصل است که مختصر مساعدتی هم به مدرسهٔ تفلیس که اساس آن را ایرانیان وطن‌پرست ریخته‌اند در این موقع بشود.»[۲]

پس از رشته مکاتباتی میان وزارت خارجه، وزارت معارف و وزارت مالیه در زمینهٔ جوانب مالی این مسئله که بیش از یک سال به طول انجامید[۳]، بالاخره اوایل پاییز ۱۳۰۷ وزارت معارف میرزا علی‌خان جواهر کلام را به عنوان مدیر و شمس‌الملوک خانم همسر وی را به‌عنوان معلم زبان فارسی، مأمور مدرسهٔ اتفاق تفلیس ساخت.[۴]

در مجموع با احتساب حقوق معلمین محلی و اعزامی، مستخدمین مدرسه، هزینه کتاب وکرایه منزل و غیره، ۴۹۷ تومان به‌عنوان بودجهٔ مدرسه تصویب شد

---

۱. وزارت امور خارجه، سواد عرضحال انجمن خیریه، بدون شماره و تاریخ.

۲. وزارت امور خارجه، سواد راپرت ژنرال قونسولگری تفلیس، نمره ۱۵۸، مورخهٔ ۲۱ فروردین ۱۳۰۶.

۳. برای مثال بنگرید به وزارت امور خارجه به وزارت معارف، نمرهٔ ۱۷۹۳، ۷۳۸، تاریخ ۱۳۰۶/۲/۱۸؛ وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه به وزارت خارجه، نمره ۱۸۴۸، تاریخ ۱۳۰۶/۳/۴؛ وزارت مالیه [به معارف؟]، نمره ۱۰۳۰، مورخه ۶ اسفند ۱۳۰۶.

۴. وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه به تشکیلات نظمیه مملکتی، نمره ۱۵۰۸۱/۴۱۸۱، تاریخ ۱۳۰۷/۷/۱۷.

که مقرر شد از صندوق مرکزی تذکرهٔ قفقاز پرداخت شود تا تحت نظارت ژنرال قونسولگری ایران در تفلیس مصرف شود.[۱]

میرزا علی‌خان جواهرکلام ظاهراً در اواسط آذرماه همان سال، یعنی چند صباحی پس از آغاز سال تحصیلی وارد تفلیس شده و همراه با ظهیری، سرکنسول وقت ایران، با همکاری مقامات محلی گرجستان، به «ترتیب پروگرام جدید و استخدام معلمین و غیره» مشغول شد.[۲]

وزارت معارف برای ارسال کتب درسی نیز با وزارت خارجه وارد مذاکره شد که از طریق بسته‌های دیپلماتیک «مستقیماً لاک و مهر کرده، به تفلیس فرستاده شود.»[۳]

گذشته از میرزا علی‌خان جواهرکلام و همسرش شمس‌الملوک خانم گروهی از معلمین دورهٔ جدید اتفاق ایرانیان از اتباع ایرانیِ مقیم تفلیس بودند مانند فرخ خانم قاجار، سیما خانم فرج‌زاده، آفرین خانم علی‌زاده، گوهر خانم پاپایوف، هما خانم رسول‌زاده، محمودخان شایسته، میرزا تقی‌رضازاده، میکائیل برزا قاجار، و علی‌اکبر رسول‌زاده ناظم و منشی مدرسه که در ضمن ریاست جمعیت خیریهٔ ایرانیان را برعهده داشت. و گروهی نیز اتباع شوروی، مانند نینا خانم آقا لاراوا معلم زبان گرجی، اسفندیاربیک علی‌زاده معلم ترکی، سهراب جعفریوف معلم تعلیمات مدنی و ساشا اوغا نیزاشویلی معلم سرود.[۴]

در فهرست کلاسهای مدرسهٔ اتفاق گذشته از زبان فارسی و تاریخ و جغرافیای ایران، حساب، طبیعیات، تعلیمات مدنی و همچنین زبانهای ترکی، روسی و گرجی نیز دیده می‌شود. به‌نظر می‌آید که برای شرعیات کلاسی منظور نشده بود.

---

۱. وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه به ادارهٔ محاسبات، بدون شماره، ۱ آبان ۱۳۰۷.

۲. [سرکنسولگری ایران در تفلیس] به وزارت معارف، نمره ۲۸۴۴، تاریخ ۴ دی ۱۳۰۷.

۳. وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه به ادارهٔ محاسبات، نمرهٔ ۷۷۳۴ / تاریخ ۱۸ / ۱ / ۱۳۰۷.

۴. صورت اسامی و مشاغل اعضاء مدرسهٔ دولتی اتفاق ایرانیان در آبان ماه ۱۳۰۸، ضمیمهٔ مدرسهٔ دولتی اتفاق ایرانیان تفلیس به ریاست تعلیمات عمومی، نمره ۱۵۱، تاریخ ۹ آبان ۱۳۰۸.

حتی از مفاد یکی از گزارشهای واصله به تهران چنین برمی‌آید که مقامات محلی گرجی درخواست کرده بودند که مدرسهٔ اتفاق ایرانیان یکی از معلمین را «برای مذاکرات اخلاقی راجع به رفع مناقشات مذهبی برای شاگردان مسلمان، یهودی و مسیحی که در این مدرسه تحصیل می‌نمایند» مأمور کند. که به نام مؤدبانه‌ای برای تبلیغات الحادی شبیه است.

علاوه بر این دروس ورزش، نقاشی، موزیک، تعلیم کفشدوزی نیز در زمرهٔ دیگر برنامه‌های مدرسه بود.

مدرسهٔ اتفاق ایرانیان نیز مانند دیگر مدارس مشابهی که در شوروی فعال بود، دو مشکل عمده داشت؛ یکی ناتوانی مالی دولت ایران در تأمین تمام حوایج و نیازمندیهای این گونه مدارس و دیگری مداخلهٔ فزایندهٔ مقامات شوروی در ادارهٔ این مدارس.

تأخیر در پرداخت بودجهٔ مقرر، که حقوق مدیر اعزامی از مرکز را نیز شامل می‌شد، یکی از مضامین اصلی مکاتباتی است که بین تفلیس و تهران جریان داشت. علاوه‌براین، پاره‌ای از نارساییهای اداری هم‌مزید بر علت بود، مثلاً اینکه حقوق مدیر و معلم اعزامی از تهران بایددر مرکز (از سوی وزارت مالیه) و یا در محل و توسط صندوق تذکرهٔ کنسولگری تأدیه شود.[۱]

لزوم تعمیر ساختمان مدارس «... در ایام تعطیل تابستان... والاّ در موقع برف و باران زمستان غالب اطاقهای فعلی قابل سکونت نمی‌باشند...»؛ کمبود کتب فارسی و جغرافیا و نقشه‌های فارسی؛ کمبود اثاثیهٔ مدرسه از قبیل میز و نیمکت به‌نحوی که در همان سال ورود جواهرکلام «... عدهٔ زیادی شاگرد به‌واسطهٔ نداشتن اثاثیه در مدرسه پذیرفته نشده‌اند...»؛ فقدان کتابخانهٔ مدرسه وکاستیهای دیگر از جمله مواردی بود که در مکاتبات میان مدرسهٔ اتفاق و وزارت معارف موضوع بحث بود.[۲]

---

۱. وزارت مالیه به ادارهٔ محاسبات معارف، نمرهٔ ۲۵۳۴، ۲۸ فروردین ۱۳۰۹.

۲. مدرسهٔ دولتی اتفاق ایرانیان، نمرهٔ ۶۵، تاریخ ۷ خرداد ۱۳۰۹.

برخی از این کاستیها را می‌شد به‌نحوی رفع و رجوع کرد و برخی را نیز نمی‌شد، مثلاً هنگامی‌که جواهرکلام لزوم افتتاح کلاس هفتم را خاطرنشان ساخت و ادارهٔ محاسبات وزارت معارف «به مناسبت موجود نبودن اعتبار هرگونه اقدامی در هذه‌السنه برای تأسیس کلاس مزبور [را] غیرمقدور...» تشخیص داد.[1] مدیر مدرسه و به‌ویژه سرکنسول ایران، میرفندرسکی، که عدم تأسیس چنین کلاسی را «لطمه به کلاسهای دیگر» تلقی می‌کردند. تقاضا کردند که لااقل وزارت معارف اجازه دهد که این کلاس از محل صرفه‌جویی در کلاسهای دیگر تأسیس شود که با پیشنهاد آنها موافقت شد.[2]

همان‌گونه که اشاره شد مشکلاتی از این دست به هر حال به‌نحوی قابل رفع و رجوع بودند کما اینکه سال تحصیلی ۱۳۰۹-۱۳۰۸ که در واقع دورهٔ اول مدرسهٔ اتفاق به صورت جدید نیز بود با نتایج بالنسبه خوبی پایان یافت. به گزارش جواهر کلام «.. از یکصد و شصت و هفت نفر محصلین و محصلات این مدرسه در هذه‌السنه مطابق روسیه امتحانات یکصدوچهارنفر شاگرد بدون شرط تجدید امتحان به کلاسهای بالا ارتقا یافته...» بودند.[3]

آنچه به‌تدریج به مشکلی لاینحل تبدیل شد، موضوع مداخلات فزایندهٔ مقامات شوروی در ادارهٔ امور مدرسه بود؛ مدرسهٔ اتفاق دائماً از سوی نمایندگان ادارهٔ فرهنگ گرجستان تحت کنترل بود و هرازگاه مؤظف می‌شد برنامه‌های جدیدی را پیاده کند، اگرچه برخی از این برنامه‌ها مانند ضرورت تشکیل «شورای والدین و اولیای اطفال» و «تشکیل مجمع شاگردان و نمایندگان محصلین کلاسهای بالا» برای ارزیابی امور تحصیلی مدرسه، و لزوم ایجاد «ارتباط با یکی از مدارس روستایی قصبات مجاور» برای آشنایی با وجوه زندگی غیرشهری و موارد

---

۱. وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه به ژنرال قنسولگری تفلیس، بدون شماره و تاریخ.
۲. تلگراف بی‌سیم پهلوی، تفلیس به وزارت معارف، نمرهٔ ۲۸۸، ۱۹۳۰/۹/۲۹.
۳. مدرسهٔ دولتی اتفاق تفلیس به وزارت معارف، نمرهٔ ۹۶، ۲۲ خرداد ۱۳۰۹.

مشابه، فی‌نفسه امر مطلوبی بود، ولی نحوهٔ پیگیری مقامات محلی صورت بهانه‌جویی نیز داشت.[۱]

یکی دیگر از مشکلاتی که در این زمینه پیش‌آمد و در نهایت قابل رفع و رجوع نبود، دستور مقامات گرجستان به حذف واژهٔ «دولتی» از عنوان رسمی مدرسه و حذف نشان شیر و خورشید از تابلوی مدرسه بود.[۲] ظاهراً مقامات محلی پیشنهاد کرده بودند که مدرسهٔ مزبور به نام مدرسهٔ ایران و شوروی نام‌گذاری شود.[۳] مقامات ایرانی مدتی مقاومت کردند و مدرسه بدون تابلو ماند و بالاخره در آخر جواهرکلام پس از مشورت با نمایندهٔ معارف گرجستان ـ نریمانوف ـ و کنسولگری ایران ترتیبی داد که موقتاً تابلویی تحت عنوان «مدرسهٔ ایرانیان»، همراه با ترجمهٔ گرجی و روسی آن، بر سر در مدرسه نصب شود.[۴]

### پایان کار

برای ایران، مدارس ایرانیان خارج از کشور و به‌ویژه مدارس ایرانی قفقاز از اهمیت خاصی برخوردار بود و به‌رغم مشکلات مالی کشور، برای باز نگه‌داشتن آنها از هیچ تلاشی دریغ نداشت.

از اسناد و مکاتبات موجود چنین برمی‌آید که مقامات وزارت خارجه نیز چه در سطح محلی و چه در تهران و سفارت ایران در مسکو نیز کم و بیش پیگیر مسائل بوده و برای حل و فصل آنها تلاش داشتند، ولی همزمان با تشدید مسائل موجود میان ایران و شوروی، مانند مسائل تجاری و تجاوزات مرزی و غیره، دولت ایران در زمینهٔ مدارس ایرانیان نیز بیش از این تاب

---

۱. مدرسهٔ دولتی اتفاق تفلیس به وزارت معارف، نمرهٔ ۱۳۰۹/۱۰/۲۹/۱۸۹؛ مدرسهٔ دولتی اتفاق تفلیس به ژنرال قونسولگری ایران در تفلیس ـ، ۱۳۰۹/۳/۹، ۲۱۷۶۰۳.

۲. ژنرال قونسولگری تفلیس به وزارت خارجه، ـ ۲۵ خرداد ۱۳۰۹، م. ۲۱۷۶.

۳. مدرسهٔ دولتی اتفاق ایرانیان، نمرهٔ ۱۸۴، تاریخ ۱۳۰۹/۱۰/۲۴.

۴. ریاست وزرا به وزارت معارف، نمرهٔ ۸۰۶۳۷، ۲۳ اسفند ۱۳۰۹.

بهانه‌گیریها و مشکل‌تراشیهای دولت شوروی را نیاورده و تصمیم به انحلال مدارس مزبور گرفت.

در مصوبهٔ هیئت دولت آمده است:

«نظر به مشکلاتی که از طرف دولت شوروی نسبت به مدرسهٔ ایرانیان در بادکوبه و تفلیس ایجاد و هر قدر مساعدت می‌شود مشکلات مجددی تهیه۸ می‌کنند و فایده‌ای از نگه‌داری مدارس در روسیه مترتب نیست علی‌هذا هیئت وزرا در جلسهٔ ششم اسفندماه ۱۳۰۹ مقرر می‌دارند که دو مدرسهٔ مذکوره از اول فروردین ۱۳۱۰ منحل...» شود.[۱]

البته درپی انتشار خبر انحلال مدرسه در پایان سال شمسی، هم دانش‌آموزان و اولیای آنها از بلاتکلیف ماندن شاگردان در سه ماههٔ آخر سال تحصیلی ابراز نگرانی کردند و هم معلمین و کارمندان که از وضعیت شغلی خود و نحوهٔ وصول مطالباتشان نگران بودند.[۲] لهذا در وزارت معارف دستور صادر شد که «مدرسه را عجالتاً نگه‌دارید ولی در اول تابستان قطعاً منحل نمایید.»[۳]

بدین‌ترتیب مدرسه منحل شد و جواهر کلام نیز به ایران بازگشت.

تلاش ایرانیان برای دایر و برقرار نگه‌داشتن مدارس ایرانی در قفقاز و آسیای میانه، و به‌ویژه شکست و ناکامی این تلاش در سالهای پایانی دهٔ ۱۳۰۰ ق./ ۱۹۲۰ م.، بر سیاستهای فرهنگی ایران تأثیر چشمگیری داشت.

این تجربه در کنار دیگر تحولاتی که در برخی از استانهای مرزی و کشورهای همسایه برای مبارزه با زبان فارسی جریان داشت، موجب آن شد که دولت در مقام مقابله، برای جلوگیری از کاربرد دیگر زبانها در سطح محلی و همچنین

---

۱. ریاست وزرا به وزارت معارف، نمرهٔ ۸۰۶۳۷، ۲۳ اسفند ۱۳۰۹.

۲. مدرسهٔ دولتی اتفاق ایرانیان به وزارت معارف، نمرهٔ ۲۴۳، ۲۳ اسفند ۱۳۰۹.

۳. وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه به ژنرال قنسولگری ایران در تفلیس، نمرهٔ ۳۰۱۱۹/۱۴۱۹۱، تاریخ ۱۳۰۹/۱۲/۲۸.

پیشبرد زبان فارسی دست به اقداماتی بزند که از لحاظ فرهنگی و سیاسی پیامدهای بسیار داشت.

علل شکست تلاشهای ایران در دایر و برقرار نگه‌داشتن مدارس ایرانی قفقاز، حتی در مورد خاصی چون تجربهٔ حاد و پرتنش مدرسهٔ اتحاد ایرانیان باکو، به خودی خود قابل توجیه نیست، مشکلات این مدارس چه از لحاظ کمبود امکانات مالی ایران و چه از لحاظ انطباق با معیارهای محلی به حدّی نبود که قابل حل و فصل نباشد. درواقع این تجربه با دوره‌ای از روابط خارجی ایران و شوروی توأم شد، که نظر به دگرگونیهای اساسی و مصیبت‌باری که در درجهٔ اول در خود شوروی جریان داشت، مانند سیاست اشتراکی کردن اجباری کشاورزی و صنعتی‌سازی سریع کشور، کل روابط تجاری و مرزی ایران و شوروی دچار بحرانی عمیق شده‌بود. جامعهٔ شوروی به سرعت رو به انزوایی می‌رفت که تنها سالها بعد و با مرگ استالین از شدت و حدت آن کاسته شد.

یکی از این دگرگونیها، حذف مسئله اتباع ایرانی مقیم شوروی و به دنبال آن حذف خواسته‌های فرهنگی آنها بود.

# سعیـد نفیسی و ادبیات گرجـی

دکتر لودمیلا گیوناشویلی*

شادروان سعید نفیسی از زمره فرهنگیان برگزیده و پرکاری بود که فعالیت علمی، تدریسی، ادبی و اجتماعی آنها تعیین‌کننده خط مشی ترویج و توسعه طرز تفکر علمی و فرهنگی ایران نیمه اول قرن مسیحی جاری بود. سهم کلان سعید نفیسی در استقرار و گسترش رشته‌های مختلف علوم انسانی معاصر ایران برای اهل علم و فرهنگ انکارناپذیر است. به مصداق سخنان مرحوم آکادمیسین یان‌ریپکا، سعید نفیسی در سطح جهانی مرجع موثق در مسائل ایران‌شناسی بود.[1]

سعید نفیسی رجل علمی و فرهنگی چند بعدی بود و حوزهٔ علائق و تمایلات پژوهشی او وسیع و متنوع بوده، وجوه مختلف علوم انسانی را احاطه می‌کرد. مبحث اشتقاق، تدوین و نشر فرهنگهای مختلف (فراموش نکنیم که برنامه تدوین فرهنگ کامل زبان فارسی را دهخدا با تشریک مساعی سعید نفیسی انجام داد[2])، متن‌شناسی، مأخذشناسی و نشر متون ادبی و تاریخی با حواشی و تعلیقات مفصل، تاریخ ادوار مختلف ایران، تاریخ خاندانهای معروف، تاریخ فرهنگ، تاریخ ادیان و نهضتهای مختلف، مباحثی است که استاد با تحقیق آنها میراث ارزنده‌ای برای ملت خود به یادگار گذاشته است. ولی در وهلهٔ اول و عمدتاً،

---

* محقق، ادیب و ایران‌شناس گرجی.

1. J. Rypka, Iranische Literaturgeschichte, Leipzig, 1959, s. 256; "Poets and prose writers of the late Saljuq and Mongol periods", *The Cambridge History of Iran*, v, 1968, p. 621.

2. R. Galunov, *Bibliografia Vostoka*, II-IV, Leningrad: 1934, s. 132.

سعید نفیسی ادبیات‌شناس و اهل قلم بود. شکل‌گیری ذوق سلیم ادبی و فرهنگی او در خانواده‌ای اصیل و روشنفکر ایرانی پی‌ریزی شد و مرهون توجه خاص ناظم‌الاطبا، پدر سعید نفیسی و علی‌اصغر نفیسی مؤدب‌الدوله برادر بزرگترش بود.

معلومات عمیق و وسیع استاد و روش و اسلوب پژوهشی او، ترکیب بسیار جالبی از علم و فرهنگ کلاسیک و سنتی ایرانی وقت، با دانش فیلولوژی پیشرفته اروپایی بود. ولی سعید نفیسی از دستاوردهای علم و فرهنگ غربی کورکورانه و لاقید پیروی نمی‌کرد و همیشه برای اولویت بخشیدن به مبانی سنتی ملی تلاش می‌کرد. به گفتهٔ دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، «در وجود او چیزی بود که می‌خواست بین شرق و غرب پل بسازد تا شرق ما بی‌آنکه از سیل تمدن غرب ویران شود، بتواند از برکت هدیهٔ آنها بهره یابد.»[۱]

به قول وحید دستگردی، سعید نفیسی «یکی از احیاکنندگان آثار اساتید قدیم و متتبع در شرح حال شعرای گمنام» است.[۲]

به نظر حقیر بزرگترین خدمت و وظیفهٔ خطیری را که استاد سعید نفیسی در ادبیات‌شناسی فارسی به عهده گرفته است، همانا تحقیق همه جانبهٔ زندگی و احوال و خلاقیت شاعر بزرگ فارسی زبان، رودکی، و جمع آوری و نقد اشعار اوست.

دانشمند بزرگ تاجیکی آکادمیسین باباجان غفوروف در مقاله‌ای که در یادنامهٔ سعید نفیسی درج شده است، می‌نویسد: «... غیرقابل تصور است که بتوان دربارهٔ تاریخ ادبیات کهن و اندیشه‌های اجتماعی و ادبیات‌شناسی ایران بدون مراجعه به آثار سعید نفیسی تحقیق علمی به عمل آورد».[۳]

«سعید نفیسی را بی‌اغراق می‌توان از معماران واقعی نثر جدید ایران شمرد.... در زمینهٔ داستان کوتاه... نفیسی از اولین کسانی است که در فارسی تحول قابل

---

۱. عبدالحسین زرین‌کوب، «دربارهٔ سعید نفیسی»، پیام نوین، شمارهٔ ۱، (۱۳۵۱)، ص ۴۷.

۲. وحید دستگردی، ارمغان، سال دهم، شمارهٔ ۱، ص ۵۵.

۳. ب. غفوروف، «سعید نفیسی دانشمند و نویسندهٔ ایران»، یادنامهٔ سعید نفیسی، (تهران، ۱۳۵۱)، ص ۶.

ملاحظه‌ای به‌وجود آورد.[۱] به این سخنان دکترعبدالحسین زرین‌کوب ممکن است اضافه کنیم که خانه پدری سعید نفیسی پنج سال پیش از یکی بود یکی نبود جمالزاده به چاپ رسید. سعید نفیسی صاحب دو مجموعه داستان کوتاه، ستارگان سیاه و ماه نخشب، و سه رمان، فرنگیس، آتشهای نهفته و نیمه‌راه بهشت است که توصیف بی‌پرده‌ای از معایب اشراف وقت به شمار می‌رود.

سعید نفیسی با ادبیات یونان باستان و اروپا کاملاً آشنا بود. او نه فقط مترجم نمونه‌های نظم و نثر این ادبیات بوده، بلکه محققِ به تمام معنایِ آثار خلاقهٔ نویسندگانی مانند بالزاک، دوده، موپاسان و آدام میتسکه ویچ بود. سعید نفیسی علاقهٔ مفرطی به ادبیات روسی داشت. تحقیقات چندین سالهٔ این دانشمند در دو کتاب ارزشمند جمع‌بندی شده است: تاریخ ادبیات روسی که در جلد اول آن مطالب تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نوشته شده و زندگی، کار و هنر ماکسیم گورکی که در سال ۱۹۵۶ به چاپ رسید. بنده تحقیقات استاد را دربارهٔ مسائل ادبیات روسی، ۲۵ سال پیش در مقاله‌ای که در یادنامهٔ سعید نفیسی در تهران به چاپ رسید مطرح کرده‌ام.[۲]

یادآوری می‌شود که گرجستان از اوایل قرن چهارم میلادی کشوری مسیحی و ادبیات آن از قرن پنجم مستند است. سعید نفیسی با مراحل عمدهٔ تطور ادبیات پرمایهٔ گرجی آشنا بود.

در طی ۳۰ سال یعنی از سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۶۴، سعید نفیسی بارها دربارهٔ مسائل مبرم ادبیات گرجی و روابط ادبی فارسی ـ گرجی اظهارنظر کرده است. وی اولین بار در سال ۱۹۳۴ به عنوان شرکت‌کننده در مراسم بزرگداشت فردوسی که در مراکز عمدهٔ علمی شوروی سابق برگزار می‌شد به گرجستان سفر کرد. او شخصاً با نویسندگان و فرهنگیان گرجی از جمله ایراکلی اباشیدزه، شالوا آمیرانا

---

۱. پیام نوین، شمارهٔ ۱، (۱۳۵۱)، ص ۵۰.

2. L. Guyounachvili, "Said Naficy et la litterature russe", *Melange d'iranologie en memoir de feu said Naficy*, Tehran: 1972, pp. 105-109.

شویلی، آلکساندر بارامیدزه، لادو گودیاشویلی، گئورگی تسرتلی و کنستانتین تسرتلی آشنا بود و بارها با آنها در گرجستان، در مجامع علمی شوروی سابق و خارج از آن ملاقاتهایی داشت.

سعید نفیسی، اولین دانشمند ایرانی بود که برای میراث گرانبهای ادبیات پرتوان و خود ویژهٔ گرجی اهمیت قائل شد و در سال ۱۹۳۴ در مقاله‌ای تحت عنوان «ادبیات فارسی در گرجستان» که در شماره ۷ مجله مهر به چاپ رسید خطاب به هموطنان خود نوشت: «بایست تاریخی از ادبیات گرجستان نوشت».

سعید نفیسی در ملاقات خود خوانندهٔ ایرانی را با خلاقیت شاوتلی (قرن ۱۲ مسیحی)، سرپیون ساباشویلی (قرون ۱۶-۱۵)، خسرو تورمانیدزه (قرن ۱۶) ماموکا تاواکالاشویلی (قرن ۱۷)، باردزیم واخنادزه (قرن ۱۷) پارسادان گورگیجانیدزه (قرن ۱۷) و آرشیل (قرن ۱۸) آشنا می‌کند. سعید نفیسی اظهار امیدواری می‌کرد که شاهکار نظم گرجی، منظومهٔ پلنگینه‌پوش اثر شوتا روستاولی به فارسی ترجمه خواهد شد.

سعید نفیسی با ذکاوت و تیزبینی خود به خوبی متوجه همزیستی مسالمت‌آمیز و همکاری نمایندگان ادیان و فرهنگهای مختلف در تفلیس گردید. مظهر این دوستی و حسن سلوک را استاد در خلاقیت سایات نووا شاعر دربار ایراکلی دوم (نیمهٔ دوم قرن ۱۸) تشخیص داد.[۱] این شاعر بیانگر احساسات سه ملت ماورای قفقاز، ارمنی‌ها، آذری‌ها و گرجی‌ها بود. او به هر سه زبان در سطح عالی اشعاردلپذیر می‌سرود و حقیقتاً از لحاظ زبان، سبک و مضمون مشکل بتوان گفت سایات نووا شاعر کدام یک از ملتهاست.

استاد نفیسی توجه شایانی به ترجمه‌ها و روایات گرجی شاهنامه و ویس و رامین مبذول داشت. وی در تحقیقات خود به اهمیت ترجمه‌های گرجی برای تصحیح و تنقیح متون فارسی که در آنها تصرف کرده‌اند، اشاره می‌کرد.

---

۱. مجلهٔ مهر سال دوم، شمارهٔ ۷، (۱۳۱۳)، ص ۷۴۶.

مستحضرید که در دوران شوروی، سیاست رسمی متوجه به‌هم آمیختگی اقوام گوناگون در یک مجموعهٔ سیاسی و فرهنگی واحد بود. ولی با آنکه طی شصت ـ هفتاد سال به اهل قلم و روشنفکران جداً توصیه می‌شد که اصول وحدت فکر و اطاعت محض از دستگاه حاکم را رعایت کنند، بسیاری از شعرا و نویسندگان گرجی (در گرجستان و خارج از مرزهای آن) با اتکا به سنن گرانقدر ادبیات ملی و توجه به نوآوریهای ادبیات جدید دیگر ملتها، توانستند آثاری به وجود آورند که مورد توجه صاحب‌نظران در ادبیات معاصر قرار گیرد و خارج از مرزهای گرجستان نیز از شهرت فراوان برخوردار گردد. در رابطه با این نکتهٔ اساسی و مهم، سعید نفیسی در مقاله‌ای که در سال ۱۹۶۴ در یادنامهٔ استاد یوستین آبولادزه، یکی از بنیان‌گذاران ایران‌شناسی گرجستان در تفلیس به چاپ رساند، نوشت: «ادبیات معاصر گرجی راه را به ایرانیان نشان خواهد داد که چگونه ادبیات جدید را روی پایه ادبیات قدیم بسازند.»[۱]

ایران‌شناسان و نویسندگان گرجی برای استاد سعید نفیسی احترام فراوانی قائل هستند. در جلد دوم منتخبات فارسی پروفسور داوید کوبیدزه که در سال ۱۹۶۷ در تفلیس به چاپ رسید آثار استاد نفیسی، زندهٔ جاوید، خانه پدری، راه آدم شدن و بخشی از نیمه راه بهشت درج گردیده است. پروفسور کوبیدزه، مقاله‌ای تحت عنوان «سعید نفیسی و گرجستان» در یادنامهٔ مذکور به چاپ رساند و بعد از فوت استاد شرح حال متوفی را در روزنامهٔ دانشگاه تفلیس چاپ کرد.[۲]

بنده مفتخرم که تحقیقات نهایی‌ام را دربارهٔ سعید نفیسی که کتابی است به حجم ۲۸۷ صفحه تحت عنوان خلاقیت سعید نفیسی، و در سال ۱۹۷۶ در تفلیس به چاپ رسید، براساس رهنمودهای پروفسور داوید کوبیدزه و آکادمیسین یان ریپکا تدوین کردم.

---

۱. سعید نفیسی، «روابط ادبی گرجستان و ایران»، مجلهٔ دانشگاه تفلیس، جلد ۱۰۸، (۱۹۶۴)، ص ۵۸.

۲. روزنامهٔ دانشگاه تفلیس، ۱ ژانویه ۱۹۶۷؛

D.Kobidze."Said Naficy et la Georgie", *Melange*... pp. 110-112.

# نقد و بررسی ایران‌شناسی در گرجستان

دکتر ناصر تکمیل همایون*

شناخت یک «جامعهٔ تام»[1] یا هر «مجموعه»[2] فرهنگی دیگر، فزون برداشتن روشهای علمی و استعداد دریافت عناصر تمدنی و معنوی «غیرخودی» و مجهز بودن بر انواع تسهیلات پژوهشی و توانمندی در داشتن تساهل و تسامح و دوری از تعصب و جانبداری، با امر دیگری (این همانی فرهنگی) نیز می‌تواند پیوند داشته باشد و به زبان دیگر نزدیکی و قرابت پژوهشگران یا دوری و بیگانگی آنان از امر پژوهش و ماهیت و محتوای آن در کیفیت پژوهش دخالت دارد.

به همین دلیل **ایران‌شناسی** را به درونی یا از درون[3] و بیرونی یا از برون[4] تقسیم کرده‌اند که هر یک دارای نوعی مزیّت و سودمندی است و تردیدی نیست که عنایت به یکی و روی گرداندن از دیگری زیانهای علمی و تحقیقاتی خواهد داشت.

در این تقسیم‌بندی، یک محقق منطقه‌ای دورافتاده از ایران که برای مثال دربارهٔ «آداب و آیین‌های خانقاهی در خراسان عصر سلجوقیان» پژوهش می‌کند، با یک دانشمند ایرانی که خود برخاسته از خراسان است و ریشه‌های خاندانی در تصوّف خراسان دارد و به راحتی می‌تواند متون و مدارک و اسناد را از نظر

---

* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

1. La Societé Globale (= Totale).
2. Ensemble
3. Du Dedans
4. Du Dehors

بگذراند، و به موضوع اشراف فرهنگی دارد یکسان نیست؛ یکی از برون به بررسی موضوع می‌پردازد و دیگری از درون، و هر یک بخشی از واقعیّت را مشاهده می‌نمایند، حال آنکه کمال تحقیق در آن است که هر دو با هم همکاری علمی داشته باشند و از بررسیهای یکدیگر طرف بربندند.

امّا در مورد محقّقان گرجی یا ارمنی و ارانی و تاجیک و حتّی ترک و ترکمن، اُزبک و هندی و عرب، به سختی می‌توان تقسیم‌بندی یاد شده را همیشه به کار برد و جایگاه واقعی آنان را شناخت، زیرا از یک بُعد تاریخی، پژوهشگران متعلق به کشورهای جدید که در برگیرندهٔ قومهای یاد شده هستند، قرنها با تاریخ و فرهنگ ایران همنوایی و یگانگی داشته‌اند و با دیگر مردمان این سرزمین زیسته‌اند و در شادی و اندوه، آرامش و جنگ و خوشبختی و تیره‌روزیهای یکدیگر شریک و سهیم بوده‌اند و با همیاری و مشارکت مستمر خود، تمدّن بزرگ تألیفی و ترکیبی ایران را پدید آورده‌اند، برای این اقوام، و از آن میان گرجیان، ایرانشناسی یعنی پژوهش در مدنیت شکوفایی که در ایجاد آن، خود نیز کوشیده‌اند و پیداکردن سهم خود؛ یعنی شناخت عناصر فرهنگی اقوام گرجی در تاریخ و تمدّن ملّتهای آسیایی و به قول استاد جمشید گیوناشویلی «ایرانشناسی و مباحث روابط دیرینهٔ گرجستان با ایران به عنوان یکی از ارکان مهم گرجستان‌شناسی تلقی می‌شود».[۱]

این امر از دوره‌های باستان (قدرتمداری سکاها و کیمریها) تا ظهور اسلام و حاکمیّت مسلمانان (عربها و ایرانیها و ترکان و مغولان) و روزگار بعد از مغولان و تیموریان یعنی عصر صفویّان، استمرار داشته است و در دوره‌های متأخر که استیلای روسها در قفقاز گسترش یافت و در تقابل سیاسی با دولتهای حاکم بر ایران قرار گرفت، وضع دگرگون گردید.

---

۱. استاد جمشید گیوناشویلی در مجموعه‌ای نظریات خود را جدیداً انتشار داده‌اند. مطالعات گرجی ـ ایرانی، (تفلیس ـ تهران، ۱۳۷۶).

در این مدّت که زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم گرجستان در پیوند تاریخی با ایران و قومهای ایرانی بود، بیش و کم، اندیشه‌ها، باورها و آیینها، ذوقیات و احساس‌ها، گرایش‌های هنری و ادبی ـ شیوه‌های حیات و تولید مادی و معنوی بسیاری از نظامهای حکومتی و دیوانی و جز اینها، همسانی و همانندی داشته و گاه در زمانهایی یگانگی سازمانی و کارکردی یافته‌اند. ترجمه‌های فارسی به گرجی، آثار گرجیان به زبان فارسی یا عربی در معارف اسلامی، سرایش به زبان فارسی، خاصه در دوره‌های پس از حاکمیت مغولان، تألیف و گردآوری کتابهای تاریخی و سیاسی و داستانی، و اقتباسی از متنهای فارسی یا سبکهای گوناگون ادبی و هنری ایرانی، و دیگر کوششهای فرهنگی از این نوع، در جمع می‌تواند در حیطهٔ خاص «ایران‌شناس از درون»، قرار بگیرد که به تحقیق، نوع برجسته‌ای از پژوهشهای ایرانی خواهد بود.

از هنگام انعقاد معاهدهٔ گلستان و ترکمانچای، موقعیت جدیدی پیش آمد که در بسیاری از امور تاریخی و فرهنگی گرجستان، از آن میان شناخت متقابل ساکنان آن دیار و ایران، تأثیراتی نه همه‌گاه مثبت، پدید آورد. در دورهٔ تسلط تزارها، و عصر پایان یافتهٔ کمونیسم، ایران‌شناسی گرجستان همچون دیگر کشورهای استقلال یافتهٔ آسیایی، هم از شیوه‌های سنتی دور شد و هم در پذیرش روشهای علمی و عینی، گرایش و خواستهای سیاسی و باورمندیهای اجتماعی، خدشه پدید آورد که به تحقیق در آینده، نوع جدیدی از تعادل و واقع‌بینی جایگزین شیوه‌ها و روشهای گذشته خواهد شد.

در این پژوهش، برای روشنتر شدن موضوع، از تاریخ و مدنیتِ همزیستیهای گذشته برخورداری حاصل شده است و ارتباط و تعاملهای فرهنگیِ میان قومیِ گرجیان و دیگر ساکنان ایران زمین، هر چند کوتاه، موردتوجه قرارگرفته است و با گذر از نشیب و فراز زمان، دامنهٔ سخن به روزگاری کشیده شده که «ایران‌شناسی گرجیان» معنا و مفهوم مستقل علمی پیدا کرده و در مسیر تحوّل و پیشرفت قرار گرفته است.

## موقعیت فرهنگی و تاریخی گرجستان

در روزگاران گذشته که کشورها به معنای امروز حدود جغرافیایی و حکومتی نداشتند و ملّت‌ها با هویتهای اجتماعی و فرهنگی مشخص، آن‌سان که دانشهای جدید اجتماعی به آن پرداخته‌اند، شکل یافته و ممتاز نشده بودند، پاره‌ای عوامل حیاتی و طبیعی و انگیزه‌های اجتماعی ـ انسانیِ حراست و پایداری قومی، انواع ادغامها و هماهنگیهای منطقه‌ای را پدید آورده که به تحقیق گاه دارای جنبه‌های نظامی و قدرتمداری و سیطره‌یابی نیز بوده است.

در بخشی از جهان آسیایی، در سرزمینهای وسیعی که از آغاز تمدّن تا سده‌های اخیر، جغرافی‌دانان و مورّخان خودی و بیگانه بدان نام «ایران زمین» داده‌اند، مجموعه واحدی از زیست بیش و کم مشترک و بس فراتر از «ایرانِ سیاسی» و حاکمیّتِ «سلسله‌ها» و «منطقه‌ها» پدید آمده که بخشهای درونی آن در تقابل کمالی با یکدیگر قرار داشته و در زمانهای نابهنجار و خطرآفرین، آمیختگی دفاعی یافته‌اند.[1] در ادب و فرهنگ ایران‌شناسی، مطالعه و بررسی همه جانبهٔ آن واحد بزرگ سراسری، که چندین کشور را در خود جای داده، حد و رسم تحقیقات علمی یافته است و بی‌تردید قومها و تیره‌ها و خاندانهای بزرگی که در آن مجموعه تاریخی زیسته‌اند، هر یک دارای عناصر پاره فرهنگی گوناگون بوده و از زبان و گویش و دین و مذهب و آداب و رسوم ویژه‌ای برخوردار داشته‌اند که

---

۱. حمدالله مستوفی قزوینی از جغرافی‌دانان متقدم در ذکر اقلیم چهارم و «کشور ایران زمین» حدودی تعیین کرده که «ولایت آس و روس و چرکس و برطاس و دشت خزر که آن را دشت قبچاق خوانند و آلان و فرنگ» در آن قرار دارد و دیگران چه پیش از او و چه به دنبال او، بر همین قول اتفاق داشته‌اند، نزهة‌القلوب به سعی گای لسترانج، «المقالة الثالثه» (لیدن: بریل، ۱۳۳۱ ق. / ۱۹۱۳ م.)، ص ۲۰. زین‌العابدین شیروانی از جغرافی‌دانان معاصر در ذکر «ایران زمین» اعتقاد دارد که «چندین طایفه در آن کشور حکومت گذارند و طریق استبداد و استکبار سپارند اول دولت قاجاریه». وی تا هیجده حکومت برشمرده و در پایان آورده است: «امثال ایشان در گوشه و کنار باشند و خاطر مترددین و مسافرین را به تیشهٔ ظلم و جور تراشند» و در لابلای نوشته خود «بلاد ارمن»، «دیار بکر» و «احبای دولت روسیه که ایشان در تمامت دیار شیروان و اران و گرجستان و اکثر بلاد طالش درکمال اقتدارند» در حیطهٔ «ایران‌زمین» دانسته است. بستان السیاحه یا سیاحت‌نامه، (تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۴۷ ق.)، ص ۵۶ و ۱۵۴.

هنوز هم، نشانهای بارزی از آنها مشهود است و در جمع همه آنها، از فروع مطالعات ایران‌شناسی به شمار می‌آیند، به تحقیق واحدهای یاد شده در وضع مشابهی نبوده‌اند و به‌نظر می‌آید که دو عامل بنیادی در موضع‌یابی‌های هر یک مؤثر بوده است:

**نخست.** میزان قرابتهای پاره فرهنگی، که هر یک از واحدهای درون جامعه‌ای را در دوری و نزدیکی قرارداده وگاه تا حد یگانگی پیش برده است.

**دوم.** عوامل جغرافیایی و طبیعی، با در نظرگرفتن عدم تسلط علم و تکنولوژی بر جامعه و ارتباطات انسانی در آن روزگار، بسیار کارایی داشته است. بدین‌سان واحدهای مرکزی مجموعهٔ تاریخی مورد بحث (ایران زمین) در ادغام استوارتری قرار داشته‌اند و برعکس واحدهایی که در پیوند با مجموعهٔ یاد شدهٔ حیات تاریخی یافته‌اند، امّا جایگاه جغرافیایی آنها در حواشی مرزهای فرهنگی - سیاسی بوده، همواره با دیگر مجموعه‌های جهانی در تعارض به‌سر برده‌اند و همین واحدها (سرزمین‌ها) اگر دارای موقعیتی ممتاز و زمینی حاصلخیز و از لحاظ تولیدی وکشاورزی (اقتصادی) بارور بودند و شرایط سوق‌الجیشی منطقه (نظامی) ممیزات چشمگیری داشتند، آنگاه به صورت پایگاه حمله و یورش و قتل و غارت درآمده و مردمش در آسیبهای بسیار دلخراش روزگار گذرانده‌اند. سرزمین گرجستان در مجموعهٔ گستردهٔ «ایران زمین» تاریخی در چنین وضعی قرار داشته، و انواع برداشتها و داوریهای مردم ساکن درآن منطقه را باید در ارتباط با این پیوندهای فرهنگی بازشناسی کرد و به تحقیق دریافت این پیوندها در مسیر تاریخ ایران و شناخت کامل گذشته‌های قفقاز تحقّق پیدا می‌کند.

گرجستان در منطقهٔ مثلثی شرق دریای سیاه در قفقاز قرار دارد. از سوی دریا با جهان اسلاو و بیزانس و اقوام اروپای شرقی رویاروست و از سوی شمال با بلندیهای قفقاز و از جنوب با ارمنستان و از شرق با سرزمینهای اقوام قفقازی (ارانی، شیروانی و داغستانی) همسایگی دارد و به‌طور کلی به مانند قطعاتی از

یک «موازییک اجتماعی» به شمار می‌روند که هر یک از یکدیگر اثر پذیرفته‌اند و به‌گونه یک واحد نیرومند فرهنگی با مجموعهٔ ایران زمین در پیوند تاریخی (فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی)، تداوم حیات یافته است.

در تاریخ ایران زمانی که از کارتلی،[1] کاخت[2] و ولایت تفلیس یا تیبلیس (به معنای آبهای گرم) سخن به میان آمده، مقصود کشور گرجستان کنونی است که بیش از سه هزار سال فرهنگ و تمدن با آوازه داشته و به علت موقعیت خاص جغرافیایی، هر چند نسبت به دیگر اقوام قفقازی از بسیاری آسیبها و تهاجمها دور مانده، امّا تأثیرات نژادی ـ فرهنگی بسیاری نیز از جماعتهای همجوار خود پذیرفته است. دربارهٔ این تأثیر و تأثّرات که از دورهٔ باستان آغاز شده، دیوید مارشال لانگ[3] نوشته است:

«در اواخر سدهٔ هشتم پیش از میلاد، ماورای قفقاز[4] و آناتولی، دستخوش یک سلسله حملات اقوام وحشی شد که تأثیرات مخرب آن، مشابه با حملات اقوام هند و اروپایی بود که تمدّن آناتولی را در عصر مس و اوایل عصر مفرغ در حدود ۲۱۰۰ پیش از میلاد از میان برد. همچنین مشابه ورود «اقوام دریا» بود که امپراتوری هیتیایی را در حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد نابود ساخت. این بار مهاجمان عبارت از کیمریها[5] و سکاها[6] از سرزمین استپی قفقاز[7] بودند.»[8]

آثار زندگی انسانهای اولیه در قفقاز به عصر پارینه سنگی و زندگی در غارها برمی‌گردد. امّا به دلیل اینکه همه‌گاه چند قوم یا چند قبیله در منطقه ساکن بودند، و هر قوم و قبیله و منطقه‌ای با داشتن گذشتهٔ فرهنگی خاص در برخوردهای یاد

---

1. Kartli
2. Kakhet
3. David Marshall Lang
۴. ماورای قفقاز در نظر مؤلفان روسی و اروپایی همان قفقاز مؤلفان و جغرافی‌دانان ایرانی و مسلمان است.
5. Cimmerians
6. Scythians
۷. سرزمینی استپی قفقاز همان منطقه‌ای است که مؤلفان و جغرافی‌دانان ایرانی و مسلمان آن را ماورای قفقاز نامیده‌اند.
۸. گرجی‌ها، ترجمهٔ رقیه بهزادی، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳)، ص ۷۳.

شده با دیگر اقوام و قبایل کارسازی یافته‌اند، می‌توان باور داشت که بر روی هم در عصر مفرغ ساکنان این منطقه از پیشینهٔ فرهنگی برخوردار بوده‌اند و تا دورهٔ آهن توسعهٔ اقتصادی یافته و در نیمهٔ دوم هزارهٔ دوم به صورت جامعه‌ای متشکل درآمده‌اند.

آکادمیسین روئین مترولی در این باره می‌گوید:

«در پایان هزارهٔ دوم و آغاز هزارهٔ اول پیش از میلاد در نواحی جنوب شرقی گرجستانِ تاریخی دو اتحادیه اصلی قبایل ظهور کردند». قبایل مزبور و اتحادیه‌های آنها، با اقوام مشرق زمین چون هیتی[1]ها و میتانی[2]ها و اورارتوها و ارامنه و دیگر اقوام قفقازی و آسیایی از همان زمان در ارتباط بودند که چگونگی این اتحادها و شکل‌گیریهای اجتماعی را در تحولات تاریخی هزارهٔ یکم باید جست‌وجو کرد.[3]

اگر ورود گرجیان به تاریخ، همزمان با ورود بخشهایی از ایران زمین فرض شود، با آنکه تاریخ گرجستان و منطقه‌های داخلی آن دارای دوره‌بندیهای ویژه‌ای است، امّا در پیوند با تحولاّت تاریخی ایران و حرکتهای عام آن، دوره‌های زیر می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد:

**گرجستان در عهد باستان** (اشتراکات فرهنگی گرجیان با ساکنان «ایران زمین»)؛

**گرجستان در عصر اسلامی** (اسلام در قفقاز)؛

**گرجستان در دورهٔ صفویه** (حاکمیت قزلباش و باگراتهای نو مسلمان)؛

**گرجستان در پیوند با روسیه** (الف. از هنگام زمامداری پتربزرگ تا انعقاد قرارداد گلستان؛ ب. از آغاز تسلّط تزارها تا عصر پروستریکا) در این دوره گرجستان حیات تاریخی خود را پس از پایان سلطهٔ تزاریسم، به دوران جدید

---

1. Hittit
2. Mitanni

۳. روئین مترولی، گرجستان، ترجمهٔ بهرام امیراحمدیان، زیرنظر جمشید گیوناشویلی، (تهران: نشر سفارت گرجستان در جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۵)، ص ۹.

زندگی در عصر شوروی رساند و در پی آن بر پایه نیازها و تحولهای جدید جهانی به دورهٔ کنونی (عصر استقلال) رسید.

اشاره به پیوندهای تاریخی گرجستان و ایران با تکیه بر ویژگیهای فرهنگی و ایران‌شناختی هر یک از این دوره‌ها، هر چند کوتاه و موجز، روشنگر این بحث درازآهنگ فرهنگی است.

## ۱. گرجستان در عهد باستان (اشتراکات فرهنگی گرجیان، ساکنان «ایران‌زمین»)

نام و نشان گرجیان برپایهٔ پژوهش درکتیبه‌های کهن، نشانگر برقراری مستمر انواع رابطه‌ها میان ـ اقوام و ملتهای آن روزگار در منطقهٔ آسیای شمال غربی بوده است. روئین مترولی می‌گوید که «در پایان قرن هفتم پیش از میلاد، پادشاهی ماد [نخستین دولت منسجم ایرانی] قدرت را در جنوب غربی گرجستان به‌دست می‌گیرد، در اواسط قرن ششم دولت هخامنشیان جایگزین آنان می‌شوند که بعدها مردم گرجستان را مقهور خویش می‌سازند. تیبار[1]ها، موسینیک[2]ها، ماکرون[3]ها، موسخی[4]ها و مار[5]ها در محدودهٔ ساتراپ نوزدهم واقع شده بودند و به پارس‌ها خراج سالیانه می‌پرداختند.»[6]

بدین‌سان گرجیان فزون بر مراودات فرهنگی در نوعی وابستگی حکومت با ایران، همچون پرداخت مالیات و باج و خراج و مراودات بازرگانی و جز اینها قرارگرفته‌اند و این امر با تغییرات چشمگیری به زمان اسکندر و حاکمیت سلوکیان رسیده است و در پایان دورهٔ سلطهٔ یونانیان، همانان با تشکیل پادشاهی کارتلی (ایبریا)، توانستند شاید یکی از نخستین دولتهای قفقاز را در آسیای غربی پدید آورند.

در دورهٔ اشکانیان و رویارویی این سلسله با رومیان، گرجستان گاه تحت نفوذ

1. Tibare
2. Mossinik
3. Macron
4. Moskhi
5. Mar

۶. همان، ص ۱۰.

ایرانیان و گاه رومیان قرار داشته است. دکتر عنایت‌الله رضا در تمایل گرجیان به ایران آورده است:

«در نخستین سدهٔ میلادی درگرجستان دولتی پدید آمد که به نام دولت لازیکا در تاریخ شناخته شده است. سرزمین لازیکا گاه در تصرف رومیان قرار می‌گرفت ولی گرایش مردم آن سرزمین به ایران قابل انکار نیست.»[1]

در چگونگی این گرایش یکی از مورخان رومی به نام پروکوپیوس در زمان قباد و انوشیروان آورده است که مردم «تابع رومیان بودند، امّا نه خراجی به ایشان می‌پرداختند، نه فرمان آنها را اطاعت می‌کردند... تحت فشار دولت بیزانس قرار گرفتند... از بودن سربازان رومی در شهر خود و رفتار ناهنجار آنان به ستوه آمده بودند، مصمّم گشتند به ایرانیان متوسل شوند» مورخ رومی در گفت‌وگوی آنان با خسرو چنین آورده است: «ای پادشاه اگر قومی از فرط نادانی از دوستان خود رخ تافته و به مردمی بیگانه پیوسته‌اند و پس از مدتی بر خبط خویش آگاه گشته و با کمال شوق و مسرت به سوی دوستان دیرینه خود بازگشته‌اند، بدان که... پیش از این با ایرانیان دوست و یگانه بودند... استمداد ما را بپذیر... دادگستری آیین دیرینه ایرانیان بوده است. ریشه این ظلم و فساد را از سرزمین ما برکن، زیرا عدالت عبارت از آن نیست که آدمی خود شخصاً از تعدّی و ستمکاری خودداری نماید، بلکه بر او واجب است که هرگاه قدرتی دارد به یاری کسانی که گرفتار ظلم و ستم‌اند بشتابد و آنان را از ستم دیگران رهایی بخشد.»[2]

گرجیان از سودمندیهای سیاسی و اقتصادی حاکمیت ایران برگرجستان سخن به میان آورده‌اند که تمامی آنها را پروکوپیوس، که به قول عنایت‌الله رضا «با دیدی خصمانه نسبت به ایران کتاب خود را نوشته است»، بیان کرده است.[3]

در سال ۳۳۰ م. ساکنان گرجستان به مسیحیت گرایش یافتند و این امر چون

---

۱. «جمهوری گرجستان»، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی، بهار ۱۳۷۲)، ش ۴، ص ۲۰۴.

۲. همان‌جا.

۳. همان، ص ۲۰۵.

جنبهٔ سیاسی داشت بعدها به رقابت ایرانیان و رومیان شدت بخشید و جنگهای میان آن دو قدرت برای گرجیان مشکل ایجاد کرد و آن قوم را تحریض کرد تا برای استقلال خود تلاش نمایند.

سلسلهٔ میریان که در تاریخ به میریان مقدس شهرت یافته‌اند، نخستین سلسله عیسوی گرجستان هستند که از شعبه مهردادیان ایران (یکی از هفت خاندان مهم ایرانی) برخاسته و به خسرویان نام‌آور شده‌اند.[۱] این سلسله که نوعی حکومت «خودی» و بیش و کم «قومی» در گرجستان (ایبریا) پدید آورده بود، در پی لشکرکشی خسرو انوشیروان به قفقاز مضمحل گردید و دوباره کل منطقه و، از آن میان گرجستان به رغم یورشهای خزرها و رومی‌ها در قلمرو سیاسی دولت ساسانی قرار گرفت. به مرور باکوشش حاکمان این سلسله دیانت زرتشی توسعه یافت، امّا سختگیریهای موبدان با غیرمجوس (ارامنه و گرجیان) و تخالف ایران با آنان (در پیوند با بیزانس و دفاع با رومیان از مسیحیّت)، دو قوم یاد شده را به دیانت نصارا علاقه‌مندتر کرد و رسمیت آن را در کشورشان محقق ساخت.

گرجستان باز هم همچون گذشته میان ایران و روم دست به دست گردید و جامعهٔ گرجی در شیب و فراز تاریخی روزگار گذراند و با آنکه در برابر حمله‌های بیزانس به ایران و یورشهای جدید خزرها، ایرانیان در حفظ تفلیس تلاش کرده‌اند، امّا وضع کلی تغییری نیافت تا اینکه با پیدایش اسلام، کل منطقهٔ غربی آسیا دگرگونه گردید.

آنچه در عهد باستان به لحاظ فرهنگی، خاصّه پس ازکاوشهای باستان‌شناسی سیمای گرجستان را ترسیم کرده و پیوند آن را با ایران روشن ساخته، از این قرار است:

آثار پیدا شده، فلزکاریها، طلاکاریها، سکّه‌ها، ساختمانهای مکشوف پس از حفاری‌های باستان‌شناسی، نه تنها عظمت و لطافت هنری مردم گرجستان را

---

۱. همان جا.

آشکار ساخته، بلکه همسانی آنها را با پدیده‌های باستانی جماعتهای همجوار نشان داده است، که می‌توان بخشی از آنها (خاصّه یافته‌های گرجستان شرقی) را با برنزهای لرستان و دیگر پدیده‌های باستانی در سرزمین مانا[1] در جنوب ارومیه مطابقت داد و اثرهای متقابل آنها را بازشناسی کرد.

با پیدایش آیین مزدایی در ایران، گرجیان نیز از آن اثر پذیرفتند و عناصری از باورهای مزداپرستی و آتش دوستی و منزلت ایزدان، از آن میان ایزد جنگل، در باورهای گرجیان دیده شده است، همچنین نام و نشان پاره‌ای از ایزدان قفقاز نزد کاسپین‌ها و اقوام آسیای غربی نفوذ کرده است. در موسیقی و نقّاشی، زبان و ادب و شعر و واژه‌شناسی، اسطوره‌ها و فولکلورهای کهن و ذوقیات هنری، عناصر مشترک فرهنگی ایرانیان و مردم گرجستان نیز مورد توّجه قرار گرفته است.

بدین‌سان بسیاری از پژوهشهای باستان‌شناسی، انسان‌شناسی، زبان‌شناسی، نامهای ایرانی به خط گرجی، شیوه‌های حکومت و دیوان‌سالاری، اسطوره‌ها و افسانه‌های کهن، اعتقادهای متافیزیکی و مذهبی مردم از هر نوع، آیینها، جشنها و عیدها و جلوه‌های گوناگون تولید و سازندگی و معاملات اقتصادی و دیگر بررسیهای مربوط به علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در عهد باستان که بخشی از ایران‌شناسی پویا و عینی جامعهٔ بزرگ ایرانیان است، در همکاریهای علمی دانشمندان و پژوهشگران ایرانی و گرجی می‌تواند مورد بازشناسی قرار گیرد.

### ۲. گرجستان در عصر اسلامی (اسلام در قفقاز)

پس از ورود اسلام به ایران و رسیدن آن به آذربایجان، باگذر از رود ارس و نفوذ در اران و شیروان و دیگر نقاط قفقاز، در سال ۶۵۴ م. (۲۴-۳۳ ق.) گرجستان توسط مسلمانان فتح شد و زمامداری مسلمان، بر تفلیس حاکمیت پیدا کرد. پایداری گرجیان سالها ادامه یافت تا آنکه سلحشوران خاندان باگرات بر گرجستان دست

1. Mana

یافتند و زبان گرجی و دیانت مسیح اندک اندک رونق پیشین را بازیافت. در سدهٔ دهم میلادی اتحاد میان گرجیان فزونی یافت. در سدهٔ یازدهم هجوم سلجوقیان به قفقاز وضع را دگرگونه کرد و موجب خرابیهای بسیار شد، امّا نظام چادرنشینی متحرک و مهاجم در برابر نظام شهرنشینی ساکن و مقاوم کارساز نبود.

گرجیان در سال ۱۱۲۲ م. (۶۱۹ ق.) داود دوم (دیوید[1]) را به پادشاهی برگزیدند و با خارج کردن تفلیس از دست مسلمانان و بنیانگذاری دولتی جدید، گرجستان را در مسیر دیگری قرار دادند.

در سالهای میان ۱۱۸۴-۱۲۱۲ م. (۵۷۷-۶۰۹ ق) در زمان پادشاهی ملکه تامارا[2] سیطرهٔ حاکمیت گرجستان مناطق چرکس‌نشین، شروان و اران و آذربایجان و حتی ترابوزان را در برگرفت.

پادشاهی گرجستان گاه با امپراتوری روم شرقی (بیزانس) در تقابل قرار گرفت و گاه در برابر حملات سلجوقیان از منطقه جنوب، پایداری نشان داد، و در زمان آلب‌ارسلان سلجوقی آسیبهای زیادی را تحمّل کرد.

در زمان داود چهارم، جانشین و پسر گئورگی دوم، پس از اتحاد دیگری، گرجیان سرانجام سلجوقیان را از سرزمینهای خود بیرون راندند.

دیانت مسیح و ادبیات گرجی دوباره رونق یافت و با آنکه میان نهاد سلطنت و کلیسا، کشمکشهایی وجود داشت، امّا آموزشهای دینی گسترش پیدا کرد. با گزینش تفلیس به پایتختی، و پیشرفت اقتصاد و تجارت و علم و دانش و مدنیّت و فرهنگ، تفلیس به صورت اورشلیم دوم یا آتن دوم درآمد و پایگاه علم و دین گردید.

در دورهٔ صلیبی‌ها، گرجیان گاه در معرض حمله و سختگیری آنها قرار گرفته‌اند و گاه در آسیب زدن بر مسلمانان با آنان همراه بوده‌اند.

حملهٔ مغول در سال ۱۲۳۵ م. (۶۳۲-۳۳ ق.) همان‌طور که در مناطق گوناگون

---

1. David II

2. Tamara

ایران از ماوراءالنهر بدین سو ویرانی و بی‌سامانی و آشفتگی پدید آورد، در قفقاز نیز به پادشاهی گرجیان تقریباً خاتمه داد و بخش مهمی از منطقه زیرسلطهٔ ایلخانان مغول قرار گرفت. گرجیان در برابر بیگانه استقامتهای چشمگیری نشان دادند و در سالهای ۱۳۱۴ تا ۱۳۴۶ م. (۷۱۴ تا ۷۴۷ ق.) گئورگی هفتم که در بخش کوچکی از گرجستان حاکمیّت داشت برای برپایی پادشاهی گرجستان قیام کرد. امّا این بار، در برابر یورشهای متعدّد تیمور قرار گرفت. تیمور میان سالهای ۱۳۸۶-۱۴۰۳ م. (۷۸۸-۸۰۶ ق.) هشت بار به گرجستان حمله کرد؛ قلعه‌ها، کلیساها، صومعه‌ها، خانه‌ها و بازارها و کاروانسراها ویران شدند و آبیاریهای مزارع و باغها و تاکستانها، از میان رفتند.

گرجستان باز برای چندمین بار دورهٔ دیگری از حیات خود را آغاز کرد. پس از آنکه عثمانیان در سال ۱۴۵۱ م. (۸۵۵ ق.) قسطنطنیه را فتح کردند، گرجستان و ارمنستان از مسیحیّت مغرب زمین جدا شدند و در سال ۱۴۵۳ م. (۸۵۸ ق.) ترکان عثمانی بر گرجستان حمله آوردند و بر فرهنگ و تمدّن گرجیان آسیبها وارد ساختند و از لحاظ حکومتی آن را بر چند بخش، کارتلی، کاختی و شاهزاده‌نشینهای دیگر تقسیم کردند.

از آن زمان، با برقراری حکومتهای قره قویونلو و آق قویونلو و منازعات جدید، همه گاه تجاوزات عثمانیان را نیز در برداشت، گرجستان با هر سختی زندگی اجتماعی خود را استمرار داده است.

این دوره از تاریخ گرجستان از برخی جنبه‌های فرهنگی قابل توجه است:

ورود اسلام به قفقاز و فتح گرجستان و دیگر نواحی آن سامان موجب گردید که پاره‌ای مناطق تحت نفوذ کامل و مطلق مسلمانان درآید و در برخی مناطق اسلام نفوذ نسبی پیدا کند و ساکنان آن با پرداخت جزیه در امان باشند.

درگرجستان و ارمنستان به علّتهای سیاسی، از آن میان حمایت روم شرقی در پدید آوردن مقاومت و واکنش، فرصت گسترش دیانت جدید پیش نیامد.

به لحاظ حکومتی کل قفقاز در قلمرو اسلام قرار گرفت.

اسلام در منطقه قفقاز با رنگ ایرانی پیش‌رفت و ترکان نیز توانستند آن را تغییر دهند.

تفلیس (به‌گونهٔ مرکزی مهم در منطقه) به عنوان یکی از کانونهای آموزش اسلامی درآمد و مدارس و مساجد معتبری در آن بنا گردید و دانشمندان و ادیبان و فقیهان و متکلمان و قرآن‌شناسان بزرگی با عنوان تفلیسی یا التفلیسی از آن منطقه برخاستند که در جهان اسلام نامور شدند. بزرگانی چون: حُبَیش تفلیسی (قرن ششم) صاحب کتابهای قانون‌الادب، بیان‌التّصریف، وجوه قرآن و آثار گرانبهای دیگر و شعرای پارسی‌سرای قرن هفتم مانند سیف تفلیسی، بدر تفلیسی، قاضی تفلیسی، کمال تفلیسی، لطیف تفلیسی و چند شاعر پارسی‌سرای دیگر با عنوانهای گرجی یا گرجستانی همچون کامی گرجی و چند تن دیگر که زبان و ادب فارسی را در آن سرزمین توسعه داده‌اند.[۱]

جاواخی شویلی[۲] نوشته است:

«نظم فارسی تأثیر زیادی در شعر و ادبیّات گرجی نموده و گرجیان مانند خود ایرانیها به شعر فارسی علاقه‌مند بوده‌اند... شعر و فرهنگ سبب ایجاد وحدت معنوی بین گرجیان و ایرانیان گردیده، دوستی و محبت را جانشین خصومت می‌ساخت.»[۳]

ترجمهٔ آثار شاعران ایرانی، بخشی از کارهای مفید فرهنگی گرجیان بوده که از همان سده‌های نخستین اوج زبان فارسی دری آغاز شده است.

استاد جمشید گیوناشویلی نوشته است:

«به‌عقیده ادبیات‌شناسان گرجی، مثلاً شاهنامهٔ فردوسی، کلیله‌ودمنه و بسیاری

---

۱. عزیز دولت‌آبادی، سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، (تهران، موقوفات دکتر افشار یزدی، ۱۳۷۰)، ص ۱۹.

2. Javakhi Shvili

۳. به نقل از جمشید گیوناشویلی، «درباره ادبیّات فارسی در گرجستان»، مجلهٔ سخن، دوره بیست و یکم، (۱۳۵۰)، ص ۱۷۸.

از آثار بزرگان ایران در قرون ۱۲ ـ ۱۱ میلادی (قرن پنجم و ششم هجری) به زبان گرجی ترجمه شده بود، ولی در نتیجه حوادث فلاکت‌بار اعصار بعدی از بین رفته است.»[1]

بسیاری از این ترجمه‌ها در روایتهای متعدد و در زمانهای متوالی انجام یافته است، چون شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی از قرن یازدهم میلادی و پاره‌ای از ترجمه‌ها چون داستان ویس و رامین (سرودهٔ ۴۴۳ ق. / اواسط قرن یازدهم میلادی) که ۵۰ تا ۶۰ سال پس از سرایش فراهم آمده و بعدها نیز به صورتها و روایتهای دیگر ترجمه‌های جدیدتری از آنها تهیه شده است.

سرایندهٔ این اثر جاویدان، فخرالدین اسعد گرگانی است و داستان گزیدهٔ او به عقیدهٔ بسیاری از مورخان و محققان، منتسب به عصر شاپور اول پسر اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی است. با در نظر گرفتن این امر (اشتراک تاریخی) بعید نیست که عناصری از این داستان، در گرجستان جایگاه تاریخی داشته است.

امّا درباره ترجمهٔ این اثر از زبان فارسی دری به زبان گرجی، استادگئورگی تسرتلی در «سرسخن» خود بر چاپ جدید ویس و رامین آورده است: «ترجمهٔ گرجی که نیم قرن پس از تألیف اثر از طرف فخرالدین گرگانی انجام گرفته، اهمیّت فوق‌العاده‌ای را در درک متن دارا می‌باشد. ظاهراً مترجم گرجی به نسخه‌ای از متن دسترسی داشته که گرچه ممکن است کمال مطلوب هم نبوده باشد، در هر صورت به نسخه اصلی نزدیک بوده است به این جهت شواهد این نسخه مخصوصاً در مواردی که با شقوق نسخ دیگر مطابقت دارد، اهمیت قاطعی را در مشخص ساختن متن داراست.»[2]

تسرتلی از محققانی چون مینورسکی نام می‌برد که از متن گرجی استفاده

---

۱. همان جا.

۲. فخرالدین اسعدگرگانی، ویس و رامین، به تصحیح ماگالی ـ الکساندر گواخاریا (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹) صفحهٔ پانزده.

کرده‌اند، همچنین باید از مرحوم سعید نفیسی یاد کرد که اعتقاد داشت «امروز برای تصحیح متن فارسی که در آن دست برده‌اند و تصرّف کرده‌اند [ترجمهٔ اول گرجی ویس و رامین] منتهای اهمیّت را دارد.»[1]

همچنین کتابهای دیگری چون کلیله‌ودمنه، به صورت کامل یا مختصر، از قرن دوازدهم میلادی به زبان گرجی درآمدند و گرجیان نیز به سان فارسی‌زبانان و عرب‌زبانان از آن برخوردار شدند.

### ۳.گرجستان در دوره صفویه (حاکمیّت قزلباش و باگرات‌های نومسلمان)

گرجیان از آغاز نفوذ دیانت اسلام و گسترش آن در قفقاز و تمرکز حکومتی آن در تفلیس، گاه زندگی صلح‌آمیز و گاهی نیز ستیزه‌جویانه با اقوام همجوار داشتند، اما در دورهٔ شکل‌گیری سلطنت شیعیان قزلباش، با روی کار آوردن دودمان صفویه و سیطره‌جویی و تقابل عثمانیان، همواره مورد تجاوز هر دو قدرت قرار داشتند و سرزمین آنان برپایه معاهدهٔ «آماسیه» در سال ۱۵۵۵ م. (۹۶۲ ق.) به سه بخش تقسیم شد که بخش شرقی آن به ایران و بخش کوهستانی و غربی آن به عثمانیان تعلق یافت و این امر، در عمل و واقعیت مورد قبول هیچ‌یک از صاحبان دعوا (ایران و عثمانی) و نیز ساکنان اصلی منطقه (گرجیان) واقع نشد.[2]

زمانی که صفویان با قدرت قزلباش بر اریکهٔ زمامداری ایران تکیه زدند، در گرجستان شاهزادگان سلسلهٔ باگراتی، حکومت می‌کردند. همزمان شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی و سلاطین عثمانی که در تسلط بر گرجستان با یکدیگر رقابت داشتند، به آن سامان لشکرکشی کردند. در دورهٔ شاه عباس اول نیز، پس از وقفهٔ کوتاهی، دوباره لشکرکشیها آغاز شد و قفقاز به تصرف دولت صفوی درآمد. گروهی از مردم بی‌گناه کشته شدند و بیش از هزاران تن از ساکنان گرجستان به

---

۱. «درباره ادبیات فارسی در گرجستان» ص ۱۷۹.

۲. برای آشنایی با چگونگی معاهدهٔ آماسیه رجوع کنید به: جمال گوگچه، قفقاز و سیاست امپراتور عثمانی، ترجمهٔ وهّاب ولی (تهران: مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ۱۳۷۳)، صص ۲۹-۳۳.

درون ایران گسیل گردیدند و باگرات ششم که حاکمی «جدیدالاسلام» بود، به دستور شاه درکارتیل بر تخت سلطنت نشانده شد.[۱]

گرجستان تا سال ۱۱۳۶-۱۱۳۷ ق. (۱۷۲۳-۱۷۲۴ م.)، گه‌گاه زیر نظر حاکمان و امیران گسیل شده از قزوین یا اصفهان قرار داشت و بیشتر اوقات از خود گرجستان و بزرگان آن دیار، صاحب‌منصبان پرتوان به کارهای مهم کشوری و لشکری گماشته شده‌اند و بر روی هم آن دیار، ولایتی تابع ایران و در نظام مالیاتی خاص باقی ماند و البته در زمانهایی نیز قوای نظامی در آن نگاهداری نمی‌شد.[۲]

رُهر برن، به نقل از مؤلف ناشناختهٔ تذکرةالملوک، القاب والیان گرجستان را چنین نوشته است: «ایالت و سلطنت پناه، شوکت و حشمت دستگاه، عالیجاه، عمدةالسلاطین‌العظام و الخوانین الکرام، نظاماً لایاله و السلطنه و الامتنان.»[۳]

عثمانیان تسلط بر گرجستان را هیچ‌گاه فراموش نکردند. نظامیان آنان دوباره بر قفقاز سیطره یافتند که این امر گاه گرجیان را با صاحبان قدرت در اصفهان نزدیکتر می‌ساخت به‌گونه‌ای که در امور داخلی ایران صاحب مقام و منصب گردیده‌اند. شغل «داروغگی اصفهان» نیز همواره به یک شخصیت گرجی‌تبار تفویض شده است.[۴]

---

۱. در مورد اسیرانی که توسط شاه عباس اوّل به ایران آورده شدند، پروفسور روئین مترولی نوشته است: «یک صدهزار نفر گرجی نیز به اسارت گرفته شدند که نسلهای آنان در حال حاضر در شهرستان فریدن در ایران زندگی می‌کنند» گرجستان، ص ۳۹. سخنان مترولی که مینورسکی هم به آن اشاره دارد، درست است. به ابتکار دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی در نخستین و دومین میزگرد گرجستان، عده‌ای از گرجیان منطقهٔ فریدن به تهران دعوت شده و در جلسه شرکت کردند و پس از چهارصدسال دوری از گرجستان، با میهمانان گرجستانی به زبان گرجی صحبت می‌کردند. آنان هم‌اکنون خود را ایرانی و مسلمان و شیعه می‌دانند و در تمام مراسم و آیینهای موجود در ایران شرکت فعال دارند. چندین شهید در انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی داشته‌اند. برگزاری عید نوروز و جشنهای ایرانی و نیز مراسم سوگواری سالار شهیدان حسین بن علی (ع) نزد آنان احترام خاص دارد.

۲. ولادیمیر مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی یا تحقیقات و حواشی و تعلیقات بر «تذکرةالملوک»، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا (تهران: انجمن کتاب، ۱۳۳۴)، ص ۴۲ (پاورقی).

۳. رُهر برن، نظام ایالات در دورهٔ صفویه، ترجمهٔ کیکاووس جهانداری، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷)، ص ۱۳۱.

۴. سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۵۳.

از میان بسیاری مقامات درباری و بخشی از قشون خاص شاه می‌توان به «امیرانی که غلام درگاهند» یا «فرماندهی غلامان سلطنتی» (قوللرآقاسی) اشاره کرد که گرجی بوده‌اند.[۱] چنانکه در تعلیقات مینورسکی به نقل از تذکرة‌الملوک آمده است: «فوجی کثیر از این طبقه توفیق اسلام و سعادت غلامی این درگاه ملائک مقام دریافته، اکثر از عهد صبی در ظل مرحمت و سایه تربیت آن حضرت [= شاه عباس اول] نشو و نما یافته و به اطوار حمیده‌اش آشنا کشته، استعداد امارت و قابلیت مناصب خانی و مراتب سلطانی. به‌هم رسانیده بودند.»[۲]

گرجیان تا پایان سلطنت صفویه، گاه با داشتن دو نام و حتی دو مذهب در مقامات دولتی و نظامی باقی ماندند و در زمان شاه سلطان حسین خاصه در مقابله با افغانها و سرکوبی آنان نقش برجسته‌ای داشتند.[۳]

از میان مهمترین شخصیتهای گرجی که در عصر صفویه نام‌آور شده‌اند می‌توان به اینان اشاره کرد:

داود برادر سیمون اوّل پادشاه کارتیل که اسلام آورد (۹۶۹ ق. / ۲-۱۵۶۱ م.) و حاکم تفلیس شد؛

سیمون که او نیز با نام سلطان محمودخان به دیانت اسلام درآمد (۹۸۵ ق. / ۱۵۷۷ م.) و به جنگ با عثمانیان اعزام گردید؛

---

۱. مینورسکی درباره واژهٔ «قوللر» آورده است که معنای «غلام» را دارد غلامان [سرکار خاصّه شریفه] و چنین نوشته است که آنان «به کلیهٔ سلاحهایی که خاص قورچیان بود، مجهز بودند. این سپاه سوار از مردم بومی کشورهای شمالی (گرجستان و قفقاز و حتی مسکوی) به خدمت گرفته می‌شدند و به این طریق که یا از میان گروهی که از کودکی به ایران آمده یا از کسانی که از والدین مقیم ایران متولّد شده بودند. انتخاب می‌گردیدند از آنجا که بیشتر آنها نیاکان مسیحی مذهب داشتند، از نسل اول یا دوم قبول اسلام می‌کردند». مینورسکی اضافه کرده است: «طبق سخن دلاواله ۳۰ هزار قوللر (قول) وجود داشته است که از این تعداد فقط ۱۵ هزار تن سرباز بودند. شاردن تعداد آنان را ۱۰ هزار تن می‌نویسد و می‌گوید که اطلاق نام قول یابنده دلیل محدودیّت آزادی آنان نسبت به دیگر سپاهیان نیست... شاه عباس که علاقهٔ مفرطی به این افراد زبده داشت، آنان را «ینی چری‌های سوار» خویش نام نهاده بود.» همان، ص ۵۳-۵۴.

۲. همان، ص ۲۵.

۳. برای آگاهی بیشتر لارنس لکهارت، انقراض سلسلهٔ صفویّه و ایام استیلای افاغنه در ایران، ترجمهٔ مصطفی قلی‌عماد، (تهران: مرواريد، ۱۳۶۴)، فصل چهارم.

رستم‌خان والی کارتیل؛
الله‌وردی خان (پسرخسروخان) قوللر آقاسی و امیرشکارباشی؛
قسطنطنین دوم آخرین والی صفویه با نام محمدقلی‌خان.
این گروه و دهها تن دیگر از بزرگان گرجستان با لقب «فرزندی» «اخویم» و عمّی» و جز اینها خطاب شده‌اند.

در دورهٔ دیگر از صاحب‌منصبان گرجی‌تبار زیر می‌توان یاد کرد:
صفی‌قلی‌خان، بیگلربیگی بغداد و حتی متولّی بقاع مبترکه عراق؛
خسروخان، حاکم استرآباد؛
منوچهرخان، حاکم مشهد؛
امام قلی‌خان (فرزند الله‌وردی خان، ارمنی؟) بیگلربیگی فارس؛
صفی‌قلی خان، (پسر امام قلی‌خان) حاکم لار؛
شاهنواز دوم (گورگین خان ـ گئورگ یازدهم) سپه‌سالار و بیگلربیگی قندهار؛
خسروخان یا کیخسرو (برادرزاده **گورگین**) والی کارتیل؛
حسینقلی خان (واختانگ ششم)، سپه‌سالار و بیگلربیگی آذربایجان؛
منصورخان (گرجاسب بیک) از صاحب منصبان کاخت؛
عیسی‌خان (یسه لئوس دوم) فرمانروای کاخت.

ناگفته نماند که از آغاز سلطنت صفویان، همواره آمیزش نژادی، خاصه از طریق ازدواج زنان گرجی با ایرانیان وجود داشته است و کوچ دادن گرجیان به منطقه‌های گوناگون کشور نیز آن راگسترش داده و به دلایل گوناگون این آمیزش در دوره‌های بعد نیز ادامه یافته است، به‌گونه‌ای که بسیاری از خاندانهای ایرانیِ دارای نام و نشان، از نژاد گرجی بوده‌اند.[۱]

---

۱. پاره‌ای از سفرنامه‌نویسان خارجی، زیبایی ایرانیان را در آمیزش با گرجیان دانسته‌اند، چنان‌که مینورسکی به نقل از تاورنیه آورده است «افراد ایرانی زیبا نگردند مگر به آمیزش باگرجیان اعم از نرینه و مادینه». سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۲۴.

به‌هرحال پراکنده شدن گرجیان در سراسر ایران و پدید آمدن آمیزشهای نژادی و اجتماعی، به مرور یگانگیهای جدیدی را بر پایهٔ فرهنگ ایران و دیانت اسلام (تشیّع) پیش آورده است.

در دورهٔ صفویه نیز شاعران و ادیبان برجستهٔ گرجی در تذکره‌ها نام‌آور شده‌اند که مشهورترین آنان عبارتند:

بزمی کور، موجی گرجی، یمینی گرجی، کوکبی گرجی، برهمن گرجی، خسروگرجی، دوستاق گرجی، زینل گرجی، سروش گرجی، کیخسرو گرجی، کیوان گرجی، ممتاز گرجی، نژاد گرجی، نشاطی گرجی، ولی گرجی و دیگران.[۱]

وجود این افراد و بسیاری از هنرمندان دیگرگرجی در رشته‌های دیگر هنری و ذوقی، از آن میان نقاشی در دورهٔ شاه تهماسب (مکتب قزوین)، و پهنهٔ اندیشه، نشان‌دهنده هم‌آوایی و هم‌سویی فرهنگی اجتماعی ساکنان منطقه بزرگ قفقاز در عصر یاد شده است. که در حیات دینی مسیحیت و اسلام به رشد و تعالی رسیده‌اند. به عقیدهٔ پاره‌ای از محققان همسویی و اقتباسی حتی در شیوه‌های حکومتی نیز مشهود گردیده است.[۲]

## ۴. گرجستان در پیوند با روسیه (تزاریسم و کمونیسم)

از زمانهای دور روسیه نسبت به ماورای قفقاز نظرهای سیاسی و اقتصادی داشت و از بدو آشنایی بیشتر با دروازه بزرگ «دربند» و سرزمین قفقاز و تماسهای مذهبی با مسیحیان آن منطقه (گرجیان و ارامنه)، به بهانه‌های گوناگون، مثلاً حمایت از

---

۱. سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، ص ۲۴۴-۲۷۴.

۲. مینورسکی از کتابی به عنوان دستورالعملی یاد کرده که به کوشش پ. اومیک آشویلی در سال ۱۷۰۶ م. (۱۱۱۸ ق.) فراهم آمده و در سال ۱۸۸۶ م. (۱۲۰۳ ق.) در ۲۰۴ صفحه به خط گرجی انتشار یافته است. وی در مورد این کتاب نوشته است: «کتاب مزبور تشکیلات اداری کشور پادشاهی گرجستان را که بسیار تحت نفوذ سازمان و اصطلاحات کشور مقتدر ایران بود، مجسم می‌سازد. اسم کتاب مزبور از لفظ «دستورالعمل» فارسی اخذ شده است. موضوع آن مشابه تذکرة‌الملوک و تاریخ نگارش آن نیز اندکی قبل از تاریخ نگارش تذکرة‌الملوک است.» سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۲۷۶.

هم‌کیشان مسیحی، برگسترش متصرفات خود دلبستگی بیشتری پیدا کرد. مردم غیرمسلمان قفقاز نیز گه‌گاه، شاید برای بقای خود، در برابر ایرانیان شیعی و عثمانیان سنی، به قدرت سومی توسل جسته‌اند که با آنان در اعتقادهای دینی (نصارا) یگانگی داشتند و همین امر اندک اندک گرجستان را در مسیر دیگری از حیات تاریخی خود سوق داده است.

دربارهٔ این وضع جدید که سابقه‌ای نسبتاً طولانی هم داشت، روئین مترولی می‌نویسد:

«وجود ارتباط سیاسی ـ اقتصادی و فرهنگی بین روسیه باستانی و گرجستان به قرنهای ۱۱ و ۱۲ میلادی برمی‌گردد. صحنهٔ جدیدی از روابط بین دو کشور از اواخر قرن پانزدهم گشوده می‌شود. درسال ۱۴۹۱ م. الکساندر پادشاه کاختی پسر گئورگی، سفیری را به دربار ایوان سوم، تزار روسیه با نامه‌ای حاوی تقاضای مربوط، به مسکو اعزام می‌دارد. این اقدام گام مهمی به‌سوی برقراری ارتباط با روسیه بود. در سال ۱۵۶۳ م. لوان شاه کاختی (۱۵۷۴ـ۱۵۱۸ م.) از دولت روسیه تقاضا می‌کند که پادشاهی او را حراست کند. تزار، ایوان مخوف، با ارسال گروهی نیرو به او پاسخ مثبت می‌دهد امّا شاه لوان توسط ایران تحت فشار قرار گرفته ناگزیر می‌شود از سربازان روسی بخواهد که از قلعه‌های کاختی خارج «کشور را ترک کنند.» مترولی افزوده است:

«الکساندر دوم پادشاه کاختی (۱۶۰۵ـ۱۵۷۴ م.) پشتیبانی روسیه را در خلاصی کشورش از دست‌اندازیهای ایرانیها و ترکها طلب می‌کند و در سال ۱۵۸۷ از تزار روس قول مساعد می‌گیرد. در سال ۱۵۸۹ سرانجام الکساندر دوم فرمانی از امپراتور دریافت می‌کند، از این رو سرانجام پیمان حمایت تهیه می‌شود.»[۱] حراست و حمایت روسیه از مسیحیان قفقاز در دورهٔ پتر بزرگ تحول جدیدی پیدا کرده است.

۱. گرجستان، ص ۳۸.

**الف) از هنگام زمامداری پتر بزرگ تا انعقاد قرارداد گلستان**

با روی کار آمدن پتر بزرگ، توسعه‌طلبی روسها به سمت آسیا و سرزمینهای ایرانی‌نشین آغاز شد و بر پایهٔ «وصیت‌نامه» منسوب به وی ــ بی‌آنکه در درستی یا نادرستی آن سخن به میان آید ــ روسیان در رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس و دریای جنوب ایران از خود کوششهایی ظاهر ساختند که مورد تردید نمی‌تواند باشد، خاصه اینکه پژوهشگران امپراتوری روسیه، آگاهیهای نسبتاً دقیقی از اوضاع جغرافیایی و اقتصادی و حکومتی و نظامی ایران به دست آوردند که آنان را در سیاست توسعه‌طلبی، توان بیشتر داده است.[۱]

ناگفته نماند که مسیحی بودن مردم گرجستان، نوعی علاقه‌مندی در آنان نسبت به روسیه پدید آورد و ستمهای حکومتی دولتهای ایرانی و عثمانی نیز مزید بر علّت گردید، به‌گونه‌ای که پس از بلندآوازگی پتر بزرگ، چون گذشته، تنی چند از شاهزادگان گرجی با اعزام سفیران و نمایندگانی به سن پترزبورگ، خواستار حمایت از سوی وی شدند.

مترولی آورده است:

«با کمک روسیه شاه و اختانگ ششم سعی کرد که از نفوذ ایرانیان آزاد شود، پیشتر در سال ۱۷۲۰ م. پتر اول، امپراتور روسیه مذاکراتی را با مردم ماورای قفقاز [قفقاز] آغاز کرده بود. امپراتور، شاه کارتلی را در غلبه بر اطرافیان یاری داد و قول داد که او را از سلطه «غیرمسیحیان» [ایرانیان و عثمانیان] رها سازد این چنین علایق دو جانبه منجر به ایجاد روابط نظامی و سیاسی بین کارتلی و روسیه شد. در ژوئن سال ۱۷۲۲ م. پتر اول اعلامیه‌ای دربارهٔ عملیات جنگی نظامی علیه

---

۱. برای آشنایی با روند توسعه‌طلبی روسیه در آسیا، خاصه سرزمینهای ایرانی‌نشین رجوع کنید به: ناصر تکمیل همایون، «درآمدی بر آشنایی روسیان با ایران و جامعه های مسلمان آسیایی»، تاریخ و فرهنگ معاصر (قم، مرکز بررسیهای اسلامی، بهار و تابستان ۱۳۷۴)، سال ۴، ش ۱ و ۲؛ «نگاهی بر سیاست آسیایی پتر کبیر» تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۴ و ۵؛ «سیطره‌طلبی روسیه در ایران»، تاریخ و فرهنگ معاصر [بهار و تابستان ۱۳۷۶] سال ۶، ش ۱ و ۲.

ایران صادر کرد. برطبق این برنامه، ارتشهای ارمنستان و گرجستان وارد گنجه شدند. امّا آنها ارتش روسیه را ملاقات نکردند. به‌علت مشکلاتی که در امور داخلی و خارجی وجود داشت، روسیه عملیات جنگی را لغو کرده بود. به تلافی آن شاه و اختانگ ششم را از سلطنت خلع و ادارهٔ امور کارتلی را به کنستانتین فرمانروای کاختی داد. بعد شهر تفلیس را با ارتشی از سربازان مزدور داغستانی به محاصره درآورد (۱۷۲۳ م.) پایتخت تسخیر و غارت شد، واختانگ خود را در شیداکارتلی (کارتلی داخلی) مستقر کرد، در حالی که کنستانتین تفلیس را اشغال کرده بود. در همان سال تفلیس توسط ارتش ترکها به تصرف درآمد.»[۱]

پتر بزرگ مسائل منطقه را برپایهٔ دیدگاه سیاسی خود می‌شناخت و طبق همان دریافت عمل می‌کرد و سرانجام پس از انعقاد قراردادی با ترکها در سال ۱۷۲۴ م. (۱۱۳۷ ق.)، «سواحل غربی و جنوبی دریای خزر تحت مالکیّت روسیه شناخته شد، در مقابل پتر اوّل، گرجستان شرقی، ارمنستان، آذربایجان و خطه شمالی ایران را به ترکها واگذار کرد و طرح آزادی گرجستان عملاً شکست خورد.»[۲]

به هر حال با برپایی آشوبهای شیروان و شماخی علیه بازرگانان روس و حصول آگاهی بیشتر امپراتور از فروریختگی نظام حکومت صفویه، فرصتهایی پدید آمد که به دنبال تمهیدات و آمادگیهای لازم قشون روسیه به قفقاز یورش آورد، و شرایط پیش‌آمده پس از کشته شدن شاه سلطان حسین و فتنه‌های افاغنه، و ناتوانی مدعیان سلطنت صفویه، موقعیت روسیه را مستحکمتر کرد، به‌طوری که به آسانی می‌توانست سراسر قفقاز را تصرف کند و گرجستان با آنکه دست به دست می‌گردید، امّا بالقوه پایگاهی علیه ایران برای روسیان شده بود.

به قدرت رسیدن نادرشاه در ایران، موازنهٔ نیروها را دگرگون کرد. وی در سال ۱۱۵۷ ق. (۱۷۴۴ م.) حاکمیت کارتیل را به تهمورث یا تیموراز[۳] که از خاندان

---

۱. گرجستان، ص ۴۱. ۲. همان.

3. Teymoraz

باگرات‌ها بود داد. پس از او پسرش اراکلی[1] یا هراکلیوس بر مسند پادشاهی نشست و کارتیل و کاخت را متحد کرد و در سال ۱۱۹۸ ق. (۱۷۸۳ م.) به علت حملات اقوام شمال قفقاز و خرابی اوضاع اقتصادی، نه تنها به روسها نزدیک شد، بلکه رسماً پس از مذاکرات با کاترین دوم، تحت‌الحمایگی دولت روسیه را پذیرفت.

مترولی نیز به این امر چنین اشاره کرده است:

«در تاریخ ۲۴ ژوئیه سال ۱۷۸۳ م. (شعبان ۱۱۹۷ ق.) معاهده‌ای بین گرجستان و روسیه درگئورگیوسک[2] به امضا رسید. معاهده در ۲۴ ژوئیه ۱۷۸۴ م. (رمضان ۱۱۹۸ ق.) به تصویب شاه هراکلی دوم رسید. به استناد این معاهده پادشاهی کارتلی ـ کاختی تحت حمایت روسیه قرار گرفت که برتری امپراتوری روسیه را مورد شناسایی قرار داد.»[3]

به دنبال کشته شدن نادرشاه ایران در آتش جنگهای «ملوک‌الطوایفی» می‌سوخت و دولت مقتدری که بر سراسر کشور و مرزها حاکمیت داشته باشد، وجود نداشت و بیش وکم از صحنه دور افتاد. کاترین با پرداخت سالی ۶۰ هزار منات مقرری برای اراکلی و اعزام نیروی کافی به سرکردگی فیلد مارشال کنت دو گوداویچ[4] به داغستان موقعیت جدیدی را در جنگهای قفقاز فراهم آورد.[5]

واکنش آقامحمدخان قاجار، وضعی را پیش آورد که سپاهیان روسی به خواسته‌های خود نرسیدند. اراکلی پس از فرار از جبههٔ جنگ و سرگردانی در گرجستان، با آنکه کاترین دوم سپاه جدیدی، در حدود ۶۰ هزار تن به سرداری زوبف[6] به قفقاز اعزام کرد، از غصه دق کرد و در سال ۱۷۹۸ م. (۱۲۱۳ ق.) در

---

1. Erekly
2. Gerogievsk
۳. همان، ص ۴۵.
4. F.M.Gomte de goodowitch
۵. علی‌اصغر شمیم، ایران در دورهٔ سلطنت قاجار، (تهران: ابن‌سینا، ۱۳۴۲)، ص ۵۸.
6. Zobov

گذشت و جانشین او الکساندر پل اول[1] بر تخت سلطنت گرجستان نشست و در سال ۱۸۰۱ م. (۱۲۱۶ ق.) کارتیل و کاخت و به مرور قسمتهای دیگر گرجستان، ضمیمه روسیه شدند و در زمره ولایات آن کشور، با عنوان فرمانداریهای گوناگون درآمدند و بدین ترتیب نوع خاصی از نظام استعمار و استیلاگر بر بخشی از منطقهٔ قفقاز حاکمیت یافت.[2]

با قتل آقامحمدخان قاجار، روسیه به سرداری سیسانوف[3] قشون مجهزی برای تسخیر بخشهای دیگر قفقاز (مسلمان‌نشین) اعزام داشت، شهر تاریخی گنجه درسال ۱۲۱۸ ق. (۱۸۰۳ م.) مورد تعرض روسیان قرار گرفت و دو تن از شاهزادگان گرجی به نامهای الکساندر و تهمورث که در دربار فتحعلی‌شاه قاجار پناهنده بودند، و نیز بزرگان اران و علمای شهرهای مسلمان‌نشین، آزادی قفقاز را از سلطهٔ روسیان متهاجم و متجاوز تقاضا کردند.

طی نبردهای سنگینی در شوره‌گول و ایروان (۱۲۱۹ ق.)، عسکران و گنجه و بادکوبه (۱۲۲۰-۱۲۲۱ ق.)، سالیان، قراباغ، ایروان، اصلاندور (۱۲۲۲-۱۲۲۸

---

1. Alexandb Paul I.

۲. آکادمیسین گرجستانی آقای روئین مترولی در این باب نوشته است:

«در دهۀ ۱۷۹۰، آقامحمدخان ایران را تحت حاکمیت خود درآورد. در اوایل سپتامبر سال ۱۷۹۵ او به گرجستان حمله کرد. گرجیها مقاومت قهرمانانه‌ای از خود نشان دادند. اما در نبرد کرتسانیسی شکست خوردند. تفلیس فتح و غارت شد. در ژانویه ۱۷۹۸ هراکلی دوم فوت کرد. در زمان سلطنت گئورگی دوازدهم پسر هراکلی دوم، منازعات ادامه داشت. موقعیت خارجی کشور دوباره حاد شد. گئورگی دوازدهم هوادار موضع روسی بود. او برقراری مجدّد معاهده با روسیه را تقاضا کرد و خواهان آن شد که پسرش شاهزاده داوید وارث سلطنت او باشد. پل اول امپراتور روسیه این تقاضا را پذیرفت. در سال ۱۷۹۹ یک فوج روسی وارد گرجستان شد. در سال ۱۸۰۰ روسیه و فرانسه با هم سازش کردند. پل اول با به دست آوردن قدرت پیمان را نقض کرد و با تصمیم به براندازی پادشاهی کارتلی ـ کاختی، آن را ضمیمه روسیه ساخت. گیورگی دوازدهم در دسامبر ۱۸۰۰ از دنیا رفت. براساس تفاهم موجود، قرار بود داوید پسر گیورگی، شاه کارتلی ـ کاختی بشود. اما در ۱۸ دسامبر ۱۸۰۰ اعلامیه‌ای صادر شد که براساس آن پادشاهی کارتلی ـ کاختی به عنوان یکی از فرمانداری‌های روس اعلام شد. مفاد نخستین این اعلامیّه در ۱۶ فوریه سال ۱۸۰۱ در تفلیس منتشر شد اما الغاء پادشاهی کارتلی ـ کاختی و انضمام آن به روسیه سرانجام در ۱۲ دسامبر ۱۸۰۱ به صحّه تزار الکساندر اول رسید.» گرجستان، ص ۴۶.

3. Sissianov

ق.) که گاه ایران و گاه روسیه پیروز می‌شدند، ارتش ایران از حقوق ملی و تاریخی خود در قفقاز دفاع کرد، امّا در شوال سال ۱۲۲۸ ق. (اکتبر ۱۸۱۳ م.) طی عهدنامه‌ای در گلستان (از توابع قراباغ) تمامی گرجستان، به دولت امپراتوری روسیه تعلق گرفت.[۱] و بعدها تزار روسیه در پترزبورگ به حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی که به عنوان نمایندهٔ ایران عهدنامه مزبور را امضا کرده بود، چنین گفت: «اهالی گرجستان چون مسیحی هستند، تابعیت آنها نسبت به روسیه، از اطاعت نسبت به ایران اولیٰ وانسب است.»[۲]

**ب) از انعقاد قرارداد گلستان تا عصر پروستریکا**

این دوره از حیات تاریخی گرجیان از سال ۱۸۰۱ م. (۱۲۱۶ ق.) شروع شده و با انعقاد قرارداد گلستان استحکام یافته است. امضای معاهده ترکمانچای، پس از جنگهای دوره دوم ایران و روسیه (۱۲۴۳ ق. / ۱۸۲۸ م.) و اعلام استقرار صلح بین دولتین که به ظاهر شرایط جدید «مبتنی بر ازدیاد و استحکام روابط آتیه مودّت و صلح مابین روسیه و ایران» را در برداشت،[۳] مسئلهٔ گرجستان به کلی از تاریخ سیاسی ایران خارج گردید.

گرجیان که سده‌های متمادی در فرهنگ مشرق‌زمین و قفقاز زندگی کرده بودند و با تمدّن و فرهنگ ایران یگانگی داشتند و به هر دلیل از اسلام و حاکمیت مسلمانان دور نبودند، از آن تاریخ، به دلایل سیاسی و اقتصادی که با انگیزهٔ هم‌کیشی همراه بود، به صورت بخشی از کشور روسیه درآمدند، کشوری که با مردمش تجانس تاریخی و همزیستی فرهنگی اندکی داشتند. با تسلط روسیه بر گرجستان، این سرزمین تاریخی به چندین ناحیه تقسیم شد و در هر ناحیه یک افسر روسی فرماندهی یافت. ظلم بر مردم به ویژه دهقانان فزونی پیدا کرد و به

۱. فصل سوم عهدنامهٔ گلستان.
۲. ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۶۶.
۳. فصل اول و دوم عهدنامهٔ ترکمانچای.

مرور طغیانهای روستایی راکه صبغهٔ سیاسی نیز داشتند، پدید آورد. جابه‌جا کردن مردم ساکن گرجستان، خاصه مسلمانان و کوچ دادن افراد غیرگرجی در منطقه‌های گرجی‌نشین، موجب واکنشهای تندی گردید. با اعلام رسمی شدن زبان روسی در کشور و روسی کردن همه گویشها و لهجه‌ها و دگرگونی در خصلتهای اجتماعی و آداب و رسوم فرهنگی، اندک اندک واکنشهای ملی در قالب انجمنهای ادبی و فرهنگی در کشور پدید آمد که درواقع دفاع از هویت تاریخی مردم گرجستان را نشان می‌داد. در دهه‌های بعد، جوانان گرجی که در دانشگاههای مسکو و سن پترزبورگ تحصیل کرده بودند و با آرا و اندیشه‌های جدید آشنایی داشتند، در این انجمنها عضویت یافتند و حرکتهای فرهنگی را سمت و سوی سیاسی دادند. دامنهٔ دفاع از زبان و ادبیات گرجی به انواع جنبشهای آزادیخواهانهٔ مردمی کشیده شد و فرهنگ ملی جایگاه والایی پیداکرد. روزنامه‌ها، مجلات و احزاب و سازمانهای سیاسی در سراسر گرجستان پدید آمدند و مردم با شرکت در اعتصابات صنفی و سیاسی و هماهنگی با دیگر گروهها و سازمانهای روسی در مسیر مبارزات سوسیالیستها و آزادیخواهان سالهای آغازین قرن بیستم، در جنبشهای ضدتزاریسم شرکت کردند، و افرادی برجسته از آنان به مرور به بلشویکها نیز پیوستند.[۱]

در سال ۱۹۱۷ م. یعنی در دورهٔ انقلاب سوسیالیسی، ادارهٔ گرجستان در حیطهٔ قدرت کمیتهٔ حزب سوسیال دموکرات قفقاز قرار گرفت. جنگ جهانی اول که شعله‌هایش به قفقاز نیز کشیده شد، در موقعیت گرجستان و آینده آن تأثیراتی باقی گذاشت.

استالین که خود گرجی‌تبار بود، با طرح فدراسیون قفقاز، به محو قومیتها و ملیتهای منطقه پرداخت و در سال ۱۹۲۱ م. گرجستان راکه به سه جمهوری و منطقهٔ خودمختار آبخازیا، آجاریا و اوستیا تقسیم شده بود، باکمک سپاهیان

۱. گرجستان، صص ۴۶ـ۵۵.

ارتش سرخ، به عنوان یک جمهوری در عضویت فدراسیون قفقاز درآورد. بعدها گرجستان در سال ۱۹۳۶ م. در زمره کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی قلمداد گردید.

مترولی در مورد این تصمیم‌گیریها با حساسیت تمام می‌نویسد:

«در ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) سال ۱۹۱۷ حکومت بورژوازی منحل و دیکتاتوری پرولتاریا برپا شد. پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه فعالیتهای انقلابی را در گرجستان به وجود آورد».

«در ۲۶ مه سال ۱۹۱۸ گرجستان جمهوری مستقل دموکراتیک را اعلان کرد و دولت آنرا تشکیل داد، جمهوری دموکراتیک گرجستان توسط بسیاری از کشورهای جهان مورد شناسایی قرار گرفت».

«در ۷ مه سال ۱۹۲۰ گرجستان پیمان صلحی را با روسیه به امضا رساند. این پیمان در ۲۵ فوریه ۱۹۲۱ هنگامی که ارتش سرخ گرجستان را تسخیر و حکومت شوروی گرجستان را تشکیل داد، نقض شد».

«گرجستان که به‌طور عملی به روسیه ضمیمه شده بود، در سال ۱۹۲۲ به اتحاد شوروی پیوست و به عنوان «جمهوری شوروی سوسیالیستی گرجستان»، تا سال ۱۹۹۰ به حیات سیاسی خود ادامه داد.»[۱]

بدین‌سان مردم گرجستان، که با وجود اختلافات دینی، قرنها با ایرانیان نوعی همزیستی داشتند، پس از تحمّل یک قرن سلطهٔ تزاریسم (از ۱۸۰۱ تا ۱۹۱۷ م.) و هفتاد و پنج سال سلطهٔ کمونیسم (از ۱۹۱۷ تا ۱۹۹۱ م.) سرانجام با فرارسیدن عصر پروستریکا و حاکمیت اراده و خواست مردم گرجستان، به دورهٔ فقدان آزادی و ترورهای خونین پایان دادند و هماهنگ با دیگر ملتهای شوروی سابق روزگار جدید استقلال خود را آغاز کردند.

---

۱. گرجستان، صص ۵۵-۵۶.

**ایران‌شناسی نوین در گرجستان**

پس از فروپاشی حکومت صفویان و آغاز توسعه‌طلبی روسها در قفقاز، در سرتاسر دوران آشوب، سنت فرهنگی و ادب دوستی گرجیان چه در قفقاز و چه در دیگر ولایتهای داخلی ایران، استمرار داشت اما با افزایش استیلای سیاسی روسیان در منطقه و نیز به‌سبب تجانس دینی آنها با اکثریت مردم گرجستان و نفوذ زبان و ادب روسی درامورگوناگون فرهنگی و سیاسی در تفلیس و شهرهای دیگر، وضع به‌تدریج دگرگون شد به طوری که گویی زبان فارسی در آن دیار «مهجور» شده است.

با این همه گرجیانی که در ایران تحت قلمرو قاجاریان زندگی خود را ادامه دادند و فرزندانشان با نام و نشان «گرجی»، «گرگین»، «گرجی‌زاده»، «گرجی‌پور»، «گرجیان» و جز آنها هنوز هم باقی هستند، شاعران و نویسندگان برجسته‌ای را پرورش دادند که شرح احوال آنها در تذکره‌ها و تاریخ ادبیات معاصر ایران آمده است.

اختر گرجی، اشتهای گرجی، یوسف گرجی و گرجیان دیگری که اسلام را پذیرفته بودند و شمار آنان بسیار است، در جامعهٔ ایران به حیات اجتماعی خود ادامه دادند و از خود نام نیکی به یادگار گذاشتند.[۱]

اما در گرجستان قفقاز که زیر سُلطهٔ استعماری روسیه قرار گرفت، آشنایی با فرهنگ و تمدن ایران، و به زبان دیگر ایران‌شناسی، فزون بر شیوهٔ سنتی، در دو شکل روسی (تزاری) تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و شوروی (مارکسیستی) تا عصر استقلال برقرار بود.

به نظر می‌رسد در هر دو شکل عالمان و سیاست‌گذاران فرهنگی پترزبورگ و مسکو راهبری و ارشاد و حمایت ایران‌شناسی درتمام واحدهای سیاسی ـ اجتماعی وابسته به روسیه را برعهده داشته‌اند.[۲]

---

۱. سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، ص ۲۴۴-۲۷۴.

۲. برای آگاهی کامل از چگونگی خاورشناسی و ایران‌شناسی در روسیه تزاری رجوع کنید به: واسیلی ولادیمیر و بارتولد، خاورشناسی در روسیه و اروپا، ترجمهٔ حمزه‌سردادور، (تهران: ابن‌سینا، ۱۳۵۱).

یکی از کسانی که به درستی در تحولات ایران‌شناسی در روسیه و اتحاد شوروی و کشورهای وابسته به آن پژوهش کرده، پروفسور نیکیتین[1] است. وی از قول پروفسور بارتولد[2] مستشرق بزرگ روسی که خود در تحلیل چگونگی شرق‌شناسی در روسیه و اروپا بلندآوازه است آورده: «پیشرفت تدریس و تعلم زبانهای عربی و فارسی و ترکی در روسیه مربوط است به عمر دور و دراز تدریس استاد بولدیرف[3] در مسکو (سنهٔ ۱۸۱۱ تا سنهٔ ۱۸۳۷) و استاد سنکوفسکی[4] در سن‌پترزبورگ (از ۱۸۲۲ تا ۱۸۴۷) و استاد کاظم بیک در قزان (از ۱۸۲۶ تا ۱۸۴۵) و در پترزبورگ (از ۱۸۴۵ تا ۱۸۷۰). آقای بولدیرف نخستن مؤلف کتابهای درسی در زبان و ادب عربی و فارسی است که تا اواخر قرن ۱۹ در دانشگاههای روسی تدریس می‌شد و تقریباً تمام مستشرقین روسی نسل معاصر شاگردان این سه نفر معلم‌اند». نی‌کی‌تین که به بارتولد نیز اعتقاد علمی دارد، اضافه کرده است «اسامی ژوکوفسکی،[5] زالمان،[6] میلر،[7] فریمان،[8] رُماسکویچ[9] و غیره در محافل ایران‌شناسان دارای معروفیت کافی است و می‌توان گفت که ایران‌شناسان شوروی امروز شاگردان آنها هستند.»[10]

استادان برشمرده شاگردان برجسته‌ای تربیت کردند. بسیاری از تحصیلکردگان گرجی در پترزبورگ و مسکو، در محضر آنان روش تحقیق و نگارش آثار و برخورداری از متون قدیمی را آموختند. استادان روسی نیز در تفلیس با بهره‌وری از نسخه‌ها و اسناد فارسی پژوهشهای هماهنگی با یاری محققان گرجی انجام دادند که حاصل آن آثار با ارزشی است که گاه نام و نشان آنها

---

1. Basile Nikitine
2. Barthold
3. Boldyrov
4. Senkovski
5. Joukovski
6. Salemann
7. Miller
8. Freyman
9. Romaskevitch

۱۰. «تتبعات ایران‌شناسی در شوروی»، مجلهٔ یغما، (تهران: دورهٔ دهم، صص ۲۶۶-۲۶۷.

در پاره‌ای نوشتارهای فارسی، دیده می‌شود، اما شرایط استفادهٔ مستقیم از آنها هنوز فراهم نیامده است.[۱]

تا فرا رسیدن دورهٔ حاکمیت بلشویکها، مردم گرجستان با آثار گرانبهای فارسی که پیشتر اشاره شد آشنایی داشتند. شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی برجسته‌ترین اثر از این نوع به شمار رفته است. قسمت عمده‌ای از این اثر بزرگ را سراپیون ساباشویلی کدلائوری[۲] شاعر سده‌های ۱۵ و ۱۶ میلادی، به زبان گرجی ترجمه کرده بود و در سدهٔ بعد خسرو تورمانیدزه، دنبالهٔ کار او را گرفت و در سدهٔ هفدهم ماموکا تاواکالاشویلی[۳] در کمال بخشیدن به آن کارهای قابل تمجید، کوشش کرد.[۴]

تیموراز[۵] اول (۱۵۸۹-۱۶۶۳ م.) مضمون داستانهای ورد و بلبل، شمع و پروانه، لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا را اقتباس کرد و به نظم گرجی درآورد. هنرمند و ادیب دیگری به نام نودار تسی‌تسی‌شویلی[۶] داستان بهرام گور را به نظم گرجی برگرداند. دو شاعر ناشناس گرجی در اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هیجدهم خسرو و

---

۱. از آن میان (به نقل از مجله پیام نوین دورهٔ دوم): س. کشمشوف، اردو کشیهای نادرشاه به هرات، قندهار، هندوستان و وقایعی که بعد از مرگ او در ایران رخ داده است، (تفلیس، ۱۸۶۹ میلادی، ۴ / ب ۳۰۵ صفحه)؛ ن. م ماسالسکی، مدارکی برای وصف ایران و ترکیه آسیا، (تفلیس، ۱۸۸۳، ۲۰-۱۶۰ صفحه)؛ ل. ک. آرتامونوف، آذربایجان شمالی، شرح نظامی و جغرافیایی، قسمت اول، (تفلیس، ۱۸۹۰، ۳/۸۶/ ۴۵۶ صفحه)؛ علی خانوف آورسکی، مهمان شاه، شرحی راجع به ایران، (تفلیس، ۱۸۹۸، ۲۳۹ صفحه)؛ گزارش مسافرت به ایران، قسمت‌های ۱ و ۲، (تفلیس، ۱۹۰۲، صفحه ؟؟)؛ گزارش راجع به مسافرت در ایالات غربی ایران (آذربایجان و کردستان ایران) به انضمام وصف راهها در فصل زمستان سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۱، قسمت ۱ و ۲، (تفلیس، ۱۹۰۳، صفحه ؟؟)؛ گزارش مسافرت از کرمان به خبیص در پاییز ۱۹۰۵، (تفلیس، ۱۹۰۷، ۹۷ صفحه)؛ گزارش مسافرت از کرمان به بندرعباس از طریق گائوک، بم، جیرفت تنگ و نیورگو در ماه‌های ژوئن و ژوئیه ۱۹۰۶، (تفلیس، ۱۹۰۸، ۱۱-۶۱ صفحه)؛ م. کارنائوخوف، قفقاز، ترکیه و ایران، مطالعات نظامی و آماری (تفلیس، ۱۹۰۸، ۷۵ صفحه)؛ اسیمرنوف، پارسیان، شرح مذاهب ایران، (تفلیس، ۱۹۱۶، ۲۶۴-۲۰ صفحه).

2. Serapion Sabashvili Kedelauri

3. Mamuka Tavakalashvili

۴. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: جمشید گیوناشویلی، «دربارهٔ ادبیّات فارسی در گرجستان، سخن، ش ۲۱، ص ۱۷۸-۱۸۱.

5. Teimuraz

6. Nodar Tsitsishvili

شیرین دهلوی و بهرام و گلندام را به نثر شیوا ترجمه کردند. در قرن هیجدهم تیموراز دوم سندباد نامه را به گرجی درآورد و در اوایل سدهٔ نوزدهم (همزمان با ضمیمه شدن گرجستان به خاک روسیه) داستان بختیارنامه توسط فارسی‌دان برجسته‌ای به نام سولخانی شویلی[1] و همزمان قهرمان‌نامه به زبان گرجی درآمد.[2]

با آنکه حکومت و سیاست به زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی و حیات اجتماعی آن در درون جامعهٔ گرجی آسیب وارد کرد، امّا روند علمی و تحقیقی آن بیش و کم استمرار داشت و پس از انقلاب بلشویکها وارد مرحلهٔ جدیدی شد.

پروفسور نیکیتین نیز نوشته است:

«علم خاورشناسی بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ درروسیه پیشرفت فوق‌العاده نموده، بدیهی است که در اوایل انقلاب شوروی، مستشرقین هم مانند متخصصین دیگر بنا به برنامهٔ سیاسی دولت بیشتر مشغول رسیدگی به مطالب اقتصادی و اجتماعی بودند و حتی علم زبان‌شناسی مطابق طریقهٔ مرحوم پروفسور مار[3] از روی مجادلهٔ طبقات و اختلافات اقتصادی و جنبشهای انقلابی موردنظر و مباحثه بوده است، ولی با مرور زمان فعلاً می‌بینیم که خاورشناسی شوروی منحصر به محیط اجتماعی و اقتصادی نمی‌ماند و مربوط به مسائل ادبی و روحانی و امثال آن نیز می‌شود.» وی درباره توسعهٔ دانشهای مربوط به مشرق زمین و ایران آورده است: «سبب ترقی خاورشناسی عموماً و ایران‌شناسی خصوصاً، اوّلاً این است که حکومت اتحاد شوروی بیش از پیش به اهمیت آسیا برای روسیه معتقد گردیده، ثانیاً به جای دو مرکز تعلیم‌السنهٔ شرقیه که قبل از انقلاب وجود داشت، اکنون بنابر تشکیلات دولتی در هر یک از جمهوریهای شوروی مراقبت می‌شود، چنانکه در قزان تاتار، و در تبلیس گرجی، در اریوان

---

1. Sulxanishvili

۲. همان.

3. Marr

ارمنی و در باکو آذری و در عشق‌آباد ترکمن و در تاشکند ازبک و استالین آباد [= دوشنبه] تاجیک و در آلماآتا قزاق و همچنین در غالب شهرهای دیگر تتبعات خاورشناسی و حفریات تعقیب می‌شود و نتایج آن به قلم و لهجه بومی و یا به روسی تألیف و چاپ و منتشر می‌گردد و به‌طور طبیعی در این ضمن ایران‌شناسی مخصوصاً در دیارهای هم‌حدود ایران خوشبختانه وسعت زیاد پیدا کرده است.»[۱]

پروفسور ایلیازاخودر نیز بر این بارور است که:

«تغییرات عظیمی که انقلاب اکتبر در شرایط زندگی و تصورات جهانی مللی که اتحاد جماهیر شوروی را تشکیل می‌دهد، پیش آورده است، در موضوعها و نتیجه همهٔ علوم انسانی و از آن جمله علمی که مربوط به مطالعه در باب ایران است، اثر زوال ناپذیری گذاشته است و بر شمارهٔ کسانی که وقت و همت خود را صرف خاورشناسی می‌کنند، بسیار افزوده شد. لنینگراد و مراکز خاورشناسی سابق آن (بنگاه خاورشناسی، موزهٔ آسیایی سابق، دانشگاه و غیره) درجهٔ اول را حائز بوده و مانند دوره‌های بیش از انقلاب اکتبر در روسیه هنوز درجهٔ اول را دارد. پس از انقلاب اکتبر بنگاههای علمی و درسی جدید در شهرهای دیگر دایر شد و بر مؤسسات لنینگراد افزوده شده است. در بنگاههای بررسیهای علمی و در دانشگاههای جمهوریهای شوروی همسایه ایران در آسیای مرکزی و در قفقاز، مطالعات دربارهٔ ایران قهراً مقامی را که مخصوصاً اهمیّت دارد احراز کرده است. گذشته از هیئتهای علمی دانشمندانی که سابقاً، علی‌الخصوص از مدرسهٔ خاورشناسی لنینگراد بیرون می‌آمدند، تاشکند، بخارا، سمرقند، بادکوبه، تفلیس، ایروان و شهرهای دیگر هم بنا گذاشته‌اند که هیئتهای خاورشناسی تشکیل دهند.»[۲]

---

۱. «تتبعّات ایران‌شناسی در شوروی» یغما، سال دهم، ص ۲۶۷.

۲. «مطالعات درباره ایران در اتحاد جماهیر شوروی»، پیام نو، سال اول، ش ۱، ص ۳۱.

در مورد انتقال دانشهای خاورشناسی به‌ویژه ایران‌شناسی از نظام پیشین روسیه به نظام کمونیستی، بسیاری از دانشمندان روسی نظرهایی ابراز کرده‌اند. خانم‌ها ن. آ. کوزنتسوا و ل.م. کولاگینا چنین نوشته‌اند:

«برخلاف دورهٔ قبل از انقلاب روسیه که کادرهای علمی در آن زمان نسبتاً کم بودند و عدهٔ معدودی اشخاص در پتروگراد، مسکو و تا حدی در تازان و تاشکند به ایران‌شناسی اشتغال داشتند، در اتحاد شوروی انستیتوهای علمی ـ تحقیقی و سایر مؤسسات علمی هم در مسکو و لنینگراد و هم در تفلیس، بادکوبه، ایروان، تاشکند، دوشنبه، بخارا، عشق‌آباد و سایر شهرهایی تشکیل یافته است که ایران‌شناسان مختلف در آنجا متمرکز شده‌اند.»

و به درستی افزوده‌اند:

«طرح و تنظیم موضوعهای ادبیات‌شناسی در نقاط مذکور دارای خصوصیاتی است مثلاً در دوشنبه طبیعی است که به تحقیق و تتبع دربارهٔ آثار شاعران و دانشمندانی بیشتر اهمیت داده شود که به آن ناحیه تعلق دارند، در تاشکند بیشتر آثار علی شیرنوایی، بابرنامه، در بادکوبه، خلاقیت نظامیِ عظیم‌الشأن، در تفلیس هم روابط و تأثیر متقابل ادبیّات گرجی با ادبیات ملل مجاور آذربایجانیان، فارسها و ارمنیها مورد مطالعه واقع می‌شود. مسکو و لنینگراد مراکزی هستند که ادبیات تمام ملل در آنجا به یک اندازهٔ مساوی مورد تحقیق و بررسی واقع می‌شود.»[۱]

میشل دیاکونوف نیز در جمله‌هایی بیش و کم مشابه چنین آورده است:

«در جمهوریهای شرقی شوروی و همسایهٔ ایران، هیئتها و بنگاههای بسیاری در هر جمهوری که جزو فرهنگستانهای علوم محلی ارمنستان، گرجستان، ازبکستان هستند، یا شعبه‌های فرهنگستان علوم در آذربایجان و ترکمنستان و تاجیکستان نیز به مطالعه در تاریخ و ادبیّات زبان ایران مشغول‌اند.»، وی اضافه کرده است: «ایران‌شناسان شوروی در دانشگاه لنینگراد، مسکو، تاشکند، باکو،

---

۱. «مطالعات درباره ایران» پیام‌نو، سال پنجم، ش ۱، ص ۲۸.

تفلیس و ایروان به وسیلهٔ بنگاه شرق‌شناسی مسکو و بسیاری از مدارس عالی و متوسطه اختصاصی تربیت می‌شوند.»[۱]

بدین‌سان می‌توان بیان‌کرد که سنّت ایران‌شناسی گرجیان، در دورهٔ تسلط تزارها کمرنگ شد، امّا از سال ۱۹۱۸ م. که دانشگاه تفلیس تأسیس شد، و گروههای خاص ایران‌شناس پدید آمدند، شیوهٔ بررسیهای علمی روسیان، در لوای اتحاد شوروی، به این کشور نیز انتقال یافت، به زبان دیگر استادان و پژوهشگران ایراشناس شوروی از نسل خاورشناسان قدیم روسیه هستند که گرجیان نیز در ترکیب‌بندی آن سهم به اندازه‌ای داشته‌اند.

پروفسور ایلیازا خودر در همین باب آورده است:

«در موقع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در پتروگراد و مراکز فرهنگی و علمی دیگر روسیه، اصولی از خاورشناسی رواج داشت. خاورشناسی شوروی که مطالعات دربارهٔ ایران جزو آن بود، حقاً وارث اندوختهٔ فرهنگی گرانبهایی شد که دانشمندان تاریخ در روسیه گرد آورده بودند. دانشمندان اصول قدیم و فرهنگستان علوم طبعاً نخستین استادان نسل خاورشناسی شوروی شدند.»[۲]

نسل پدید آمده، در رشته‌های گوناگون علوم انسانی کاوش و پژوهشهای ارزنده‌ای کرده است که بی‌تردید در پیشبرد دانشهای بشری، از آن میان ایران‌شناسی، نقش عمده‌ای داشته است. لکن سُلطه اندیشه‌های سیاسی و تحلیلهای از پیش تعیین شده بر پایهٔ آن، زیان سنگینی بر دانش‌اندوزیهای عینی وارد ساخته است. بحث تفصیلی در این باب، جای دیگری را طلب می‌کند. امّا به عنوان نمونه فقط برای چگونگی شناخت تاریخ باستانی ایران به گونهٔ یکی از رشته‌های ایران‌شناسی، به سخنان پطروشفسکی، یکی از برجسته‌ترین شرق‌شناسان شوروی سابق اشاره می‌شود: «دانشمندان ایران‌شناسی شوروی در

---

۱. «تحقیق زبان فارسی در شوروی»، ترجمهٔ جلال‌آل‌احمد، ص ۵۹۹ـ۶۰۰.
۲. «مطالعات درباره ایران در اتحاد جماهیر شوروی»، ص ۲۹ـ۳۴.

متدولوژی خودشان راجع به تعالیم ساختهای اجتماعی ـ اقتصادی که حاوی تعدادی از آثارشان، به‌خصوص در زمینهٔ تاریخ کشورهای شرقی است، یعنی در زمینهٔ اهمیت آبیاری، ثبات جامعهٔ روستایی، وجود املاک سلطنتی، همزیستی کشاورزی اسکان یافته همراه با دامداری عشیره‌ای و نیمه‌عشیره‌ای متکی بر مارکسیسم ـ لنینیسم کلاسیک، کارل مارکس، فردریک انگلس، ولادیمیرلنین می‌باشند. تعدادی از این تزها، خصوصاً یکی از آنها درمورد تسلسل ساختهای بالنده، جامعه اشتراکی آغازین، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و کمونیسم است.» ایلیا پاولویچ پطروشفسکی در همین زمینه ادامه داده است:

«در سخنرانی ولادیمیر لنین «راجع به دولت» (۱۹۹۱ م.) به اختصار آمده است مورّخین شوروی براساس متدولوژی مارکسیست ـ لنینیست در مورد دوره‌ای از تاریخ عمومی ایران کارکرده‌اند. اولین جامعه‌ای که در ایران برقرار شده و دارای طبقات بوده، جامعه برده‌داری است که در حدود قرن ششم قبل از میلاد مستقر گشته است. جامعهٔ فئودالی متقدّم بین حدود قرن سوم و پنجم قبل از میلاد و جامعهٔ فئودالی متأخر در قرن دهم میلادی برقرار شده است.»[۱]

این نوع تحلیلها هرگاه یادآور «گفت و شنود» سلولهای درجه دوم حزبی است، در تحقیقات دانشمندان کشورهای وابسته به روسیهٔ شوروی «نیز اثرای به جا گذاشته است، که البته با فرارسیدن دورهٔ استقلال، نوعی تعادل به چشم می‌خورد و اندک اندک در مسیر عینیت‌یابی قرار می‌گیرد.

به هرحال از سال ۱۹۴۵ م. ایران‌شناسی درگرجستان تحول دیگری پیداکرده و انتشارات جدیدی را پدید آورد که مهمترین آنها عبارتند:

منتخبات فارسی، اثر پوتوریدزه؛[۲] تاریخ ادبیات فارسی، اثر کوبیدزه،[۳] (۴۷-۱۹۴۶

---

۱. ایلیا پاولویچ پطروشفسکی، ایران‌شناسی در شوروی، ترجمهٔ یعقوب آژند، (تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۵۹)، ص ۳۴.

2. V.Puturidze

3. D.Kobidze

م.)؛ دستور زبان فارسی، اثر آبولادزه[1] (۱۹۵۳ م.)؛ منتخبات فارسی (دو جلد)، اثر کوبیدزه (۶۷-۱۹۶۴)؛ منتخبات فارسی (برای دانشگاه)، اثر خانم ل. توشی شویلی[2] (۱۹۷۰ م.)؛ منتخبات متون تاریخی فارسی، (در حال انجام؟) اثر ج. گیوناشویلی[3] و د ـ کاتس تادزه، و چند اثر دیگر.[4]

پژوهشهای زبان‌شناسی، تحقیق دربارهٔ زبانهای هند و اروپایی، بررسی زبانهای باستانی و دری ـ ارتباط زبان فارسی با زبان گرجی، ترکیب لغات، لهجه‌شناسی، گویش شناسی، آواشناسی و نیز نسخه‌شناسی و انتشار اسناد تاریخی فارسی موجود در مخازن کتب گرجستان (توسط مرحوم پروفسور پوتوریدزه در چهارجلد در سالهای ۶۴-۱۹۶۱) و کوششهای دیگری در این روند علمی رونق گرفتند. همچنین در مورد تاریخ اجتماعی و سیاسی و شناخت اعصار گذشته و تاریخ معاصر و مسائل اقتصادی، شهرنشینی، روستانشینی، ایلات و عشایر، مالکیتهای گوناگون، حیات قومهای ساکن در ایران، کتابها و مقالاتی به حلیه طبع آراسته گردیدند.[5]

پاره‌ای کارهای کلاسیک چون تحقیق‌وترجمه شاهنامه، کلیله‌ودمنه، یوسف‌و زلیخا، بختیارنامه، ویس و رامین و برگردانهای کهن گرجی بررسی و تجدید چاپ شده‌اند.

همچنین سنّت حسنه ترجمهٔ آثار شعرا و نویسندگان ایران امروز در گرجستان شکل گرفته و اکنون مردم آن سامان، علاوه بر آثار رودکی، فردوسی، عمر خیام، ناصرخسرو، نظامی گنجوی، خاقانی، جلال‌الدین بلخی، سعدی شیرازی، حافظ، عبیدزاکانی، جامی و دیگر ستارگان درخشان شعر و ادب فارسی، با آثار نویسندگان و شاعران معاصر ایران، چون جمال‌زاده، صادق هدایت، سعید

---

1. Abuladze
2. Tushishvili
3. J.Giunashvili

۴. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: جمشید گیونا شویلی، «ایران‌شناسی در گرجستان»، راهنمای کتاب، سال ۱۴، (۱۳۵۰)، صص ۴۸۱-۴۸۰.

۵. همان، ص ۱۸۰.

نفیسی، بزرگ علوی، لاهوتی، نوشین، تولّلی و دیگران نیز آشنایی پیدا کرده‌اند و این امر فرهنگی رونق بیشتری یافته است.[1]

در این دوره نیز نام و نشان پاره‌ای از آثار تاریخی و اجتماعی و اقتصادی مربوط به ایران که در گرجستان انتشار یافته، در نوشتارهای ایرانی دیده شده که پژوهشگران فارسی‌زبان همچنان به محتوای آنها دسترسی علمی نیافته‌اند.[2]

## حاصل سخن

دانشمندان و پژوهشگران علوم انسانی، از سده‌های پیش در شناخت جوامع و فرهنگها و تاریخ اقوام و ملّتهای گوناگون جهان بررسیهای جدیدی را آغاز کرده‌اند، نوعی از این مطالعات گاه با داشتن مایه‌های ایدئولوژیکی از هدفهای عینی و علمی دور مانده و در مسیر خواستهای سیاسی حد و رسم یافته است و گاه با اینکه از منظورهای سیاسی و جهت‌گیریهای خاص، حتی استعماری و استیلاگرانه فاصله دارند، اما محتوا و روش تبیین و ارائه آنها از نظر علمی مورد قبول نیست.

---

۱. همان.

۲. از آن میان (به نقل از مجلهٔ پیام نوین، دوره دوم): ن. کاربوف، امور اقتصادی ایران کنونی (کتاب ماوراء قفقاز)، (تفلیس، ۱۹۲۸، ۲۱۸ صفحه)؛ ن. اوتاروف، تجارت خارجی ایران در سالهای ۱۹۱۳، ۱۹۱۴، ۱۹۱۵-۱۹۲۶، ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹، (تفلیس، ۱۹۳۱، ۷۲ صفحه)؛ د.س. زوارثیف؛ ایران و زمان ما: شرح اقتصادی (کتاب ماوراء قفقاز)، (تفلیس، ۱۹۳۲، ۲۱۵ صفحه)؛ س.و.ترآوانسیان، اردوکشیهای تهماسب قلی‌خان (نادرشاه) و انتخاب او به سلطنت مطابق شرحی که آکوب شماخه‌ای نوشته است، ، (تفلیس، فرهنگستان علوم، انستیتوی علمی ـ تحقیقی قفقازشناس آثار شعبه امور اقتصادی ـ انستیتوی شعبه ترکیب فئودالی، ۱۹۳۲)؛ خطّ مشی تجارتی و سیاسی ایران (کتاب ماوراء قفقاز)، (تفلیس، ۱۹۳۲، ۱۷۶ صفحه)؛ ل. ن. بابیکین (نماینده مختار کمیساریای تجارت خارجی ا.ج. ش. س در ماوراء قفقاز)، تجارت خارجی در ایران در سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳، (تفلیس، ۱۹۳۳، ۲۴۸ صفحه)؛ ایران، وضعیت اقتصادی و تجارت خارجی آن در سالهای ۱۹۰۱-۱۹۳۳، (تفلیس، ۱۹۳۳، ۵۷۷-۵۶ صفحه)؛ د. س زوارثیف، ایران و بحران جهانی، اتاق بازرگانی ماوراء قفقاز، (تفلیس، ۱۹۳۵، ۹۴ صفحه)؛ ویس رامیانی (ویس و رامین) رمان گرجی سدهٔ ۱۲ و منظومهٔ فارسی سدهٔ ۱۱ «ویس ورامین»، با شرح و ترجمه. ب رودنکو و م دیاکونوف، (مسکو ـ لنینگراد [و تفلیس] ـ فرهنگستان علوم، ۱۹۳۸، ۱۸۵ صفحه)؛ ویس رامیانی فارسی با گرجی قدیمی، با مقدمه و تفسیر س. یود دانیشویلی، (تفلیس: شفق خاور، ۱۹۴۹، ۳۸۳ صفحه).

پژوهشگران این نوع دانشها، ممکن است با توجه به علل تاریخی و فرهنگی و تقارب فرهنگی توانِ شناخت موضوع مورد پژوهش را داشته باشند، امّا آشکار شده است که از نظرگاه روان‌شناختی و حتی شناخت‌شناسی[1] با عناصر تحقیقاتی خود بیگانه هستند. اینان با آنکه منابع دست اول پژوهش را در اختیار دارند و با شیوه‌های علمی تحقیق نیز آشنا هستند، لیکن از نظرگاه این همانی[2] تفکر و اندیشه با موضوع پژوهش و واقعیت آن، ناهماهنگیهایی را نشان داده‌اند.

امّا آنان که خود نیز برخاسته از «فرهنگ خودی» هستند، همواره تافته جدا بافته نخواهند بود و فزون بر مشکلات دسترسی به منابع و مآخذ معتبر و دریافت روشهای علمی دولت و شناخت عینی موضوع پژوهش، گاه در مسیر حُب‌البغض قرار گرفته‌اند و با آنکه بسیاری از مطالب و پیچ‌وخم‌ها را دیده‌اند امّا از بسیاری دیگر غفلت کرده‌اند و سرانجام کاری ارائه داده‌اند نه چندان عینی و علمی و در نتیجه واقعیت هر چند نسبی و راه یافته در روند تکامل، هنوز ناشناخته باقی مانده است.

در این نوشتار، در یک سو، به عنوان «موضوع پژوهش»، فرهنگ و تمدن و زبان و ادبیات و تاریخ ایران منظور است و در سوی دیگر به عنوان «انسان پژوهشگر»، دانشمندان گرجستان قرار دارند. رابطه‌های فرهنگ شناختی گرجستان و ایران، به سان چند جامعه دیگر، در قفقاز، ارمنستان، در آسیای مرکزی ازبکستان و ترکمنستان، در شرق ایران، هندوپاکستان و در غرب آن ترکیه و پاره‌ای از کشورهای کنونی عرب زبان، در موقعیت خاصی قرار دارد. دانشمندان و پژوهشگران این کشورها که دربارهٔ ایران در زمینه‌های مختلف بررسی می‌کنند، نه بیگانه با ایران هستند و نه کاملاً یگانه، نه از اسناد و مدارک علمی دورافتاده‌اند و نه همه اسناد و مدارک را در اختیار دارند، نه ناآشنا به روشهای علمی هستند و نه از آسیب روشهای اعتباری دور بوده‌اند. به باور

1. Epistomologie

2. Identite

نگارنده، که خود نیز به سان دیگر پژوهشگران ایرانی و غیرایرانی در چنبر «نسبیت» و رنگ «تعلق» قرار دارد شاید بتوان گفت، آثار محققان جامعه های برشمرده‌ای که اکنون به کشورهای مشترک‌المنافع معروف‌اند، نه کاملاً قابل قبول هستند و نه می‌توان ارزش و علمی بودن همهٔ آنها را نادیده انگاشت.

اما چگونه می‌توان ایران‌شناسی را از خودشناسیهای تاریخی و فرهنگی گرجیان تفکیک کرد در حالی که، گرجیان در یک عصر تاریخی با داشتن جایگاهی والا، هماهنگ با دیگر اقوام منطقه در ساختن تمدن بزرگ تألیفی و ترکیبی ایران سهیم بوده‌اند و قرنها در میان ایرانیان و مردم منطقهٔ غربی ایران و ساکنان قفقاز زندگی بیش و کم مشترکی داشته‌اند، از آیینها و آداب و رسوم و زبانهای یکدیگر اقتباس کرده‌اند، در دادوستدهای اقتصادی و بازرگانی خود بسیاری از شیوه‌های زندگی را از یک قوم به قوم دیگر انتقال داده‌اند، در پدیداری عناصر مادّی فرهنگ (فلزکاری، طلاکاری، تذهیب کاری و دست‌ساختها و دست بافتهای بسیار و حتی هنرهای دینی) از آموزشهای یکدیگر برخوردار شده‌اند، در حاکمیتهای سیاسی، جنگها و صلحها، دوری‌ها و تفارقها و نزدیکیها و تقاربها و تحولاّت سلسله‌ها و نوع حکومتها، مهاجرتها و کوچ دادنهای اجباری و اختیاری، ادغامها و در هم‌آمیختگیهای اجتماعی کل منطقه و جز اینها شرکت داشته و همه با هم هماهنگ حرکت کرده‌اند.

پیدایش ادیان بزرگ و توسعه آنها در منطقه، چون مسیحیت و اسلام، گرایشهای عقیدتی یا مقاومت در برابر آنها، به‌هر صورت همسازیهایی را موجب گردیده است. خاصّه اینکه اسلام به‌گونهٔ یک نظام با جامعه‌های جدید رویارویی یافته است. یعنی یک مسیحی توانسته است در دیانت نصاریٰ باقی بماند و حیات عقیدتی ـ اجتماعی او در یک مدنیت اسلامی استمرار داشته باشد. به همین دلیل تفلیس پایگاه جدیدی برای نشر اندیشه و فرهنگ و تمدن اسلامی ـ ایرانی درآمده است. شاعران و فقیهان و دانشمندان بسیاری از این ناحیه قفقاز

برخاسته‌اند و تألیفات زیادی به زبانهای عربی و فارسی از خود به یادگار گذاشته‌اند و آثار بسیاری را، چه به نظم و چه به نثر از زبان فارسی به زبان گرجی برگردانده‌اند.

این همه کوشش متعلق به زمانی است، که هنوز مفهوم «ایران‌شناس» در فرهنگ جهانی شناخته نشده بود.

در دورهٔ صفویه که همجوشیهای تاریخی، فرهنگی، دینی، زبانی و حکومتی، روند جدیدی یافته بود، قدرت‌طلبی روسیه و تنگ‌نظریهای حاکمان سیاستهای دورمانده از فرهنگ در ایران، و عوامل تاریخی ـ سیاسی دیگر، گرجستان را در موقعیتی قرارداد که از زمان زمامداری پترکبیر، اندک اندک از خاستگاه اصیل تقارب فرهنگی خود که ساختهٔ تاریخ بود، دور افتد و در اواخر قرن هیجدهم تحت حمایت روسیه درآید، حمایتی که به تصدیق مورخان گرجی سرانجامش انقیاد گرجستان بود و از آنجا که هیچ سلطه و استیلایی در جهان دور از واکنشهای اجتماعی نخواهد ماند. مردم گرجستان نیز به سان دیگر قومهای قفقاز با خیزشهای سیاسی و فرهنگی، جامعهٔ خود را از سیطرهٔ تزارها رهایی دادند، امّا بار دیگر گرفتار نظام جدیدی شدند که جامعهٔ گرجی و فرهنگ و حرکتهای فرهنگی آن را در استیلای کامل داشت و مردمی که از بامداد تاریخ تاکنون، همواره در نبرد و تلاش بودند. برپایهٔ خواست تاریخی و مدنی خود، در پی مبارزات بسیار، به عصر نوین استقلال گرجستان رسیدند تا در فضایی آزاد و در عینیت مبتنی بر دانش و معرفت، خود و همسایگان و یاران کهن خود را بشناسند و ایران‌شناسی جدید گرجستان را در منظری نو بازشناسی کنند.

کوتاه سخن، از آغاز جداییها تا پیدایش انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و برقراری سیطرهٔ شیوه‌های بلشویکی بر مستعمرات روسیه، ایران‌شناسی در گرجستان، صبغه‌ای نه چندان عینی و نه بسیار بریده از واقعیت داشت، اما از فوریه سال ۱۹۲۱ با تشکیل فدراسیون قفقاز و عضویت گرجستان در آن و حاکمیت اندیشه‌ای خاص

بر سراسر جهان کمونیستی، از آن میان بر سرزمین گرجیان، بسیاری از تحلیلها و تبین‌ها بر روی هم جنبهٔ مارکسیستیِ «دولتی» پیدا کرد و ذهنیت آرمانی ـ حکومتی بر عینیت علمی مسلّط شد، چنان‌که اگر پاره‌ای پژوهشهای گردآوری شدهٔ بدون تحلیل، و اندکی از کارهای علمیِ تحلیل‌دار دانشمندان برجستهٔ شوروی، که بی‌تردید ارجمندی فرهنگی دارند، از مجموعه کارهای انواع آکادمیهای آن روزگار کنار گذاشته شوند، لزوم بازبینی همهٔ مطالعات و تحقیقات آن زمان، از آن میان پژوهشهای گرجیان، نمی‌تواند مورد انکار قرار گیرد و این امر باید توسط محققان گرانمایهٔ گرجی هر چه زودتر آغاز گردد.

اما از نهم آوریل ۱۹۹۱ که کشور جدید گرجستان، همانند دیگر کشورهای قفقاز و آسیای مرکزی و اروپای شرقی، از سیطرهٔ روسیه شوروی به درآمد و به عنوان کشوری مستقل در جهان حضور سیاسی خود را اعلام داشت، به لحاظ فرهنگی نیز دارای استقلال نسبی گردید و به راستی محسوس است که همه آن کشورها، به سوی استقلال کامل، که از جنبهٔ فرهنگی کمال استقلال است، راه گشایند.

این وضع گرجستان را از موقعیت عهد کمونیسم و تزاریسم خارج کرده است و بدیهی است که موقعیّت آن با دوره‌های پیش از سلطهٔ روسیان نیز بسیار متفاوت شده است، به‌گونه‌ای که دانشمندان و پژوهشگران گرجی با داشتن میراث گرانبهای گذشته (ایران‌شناسی از درون) و دستاوردهای علمی جدید (ایران‌شناسی از برون)، و آگاهی بر روشهای علمی نو، در زمینه‌های گوناگون فرهنگی، ادبی، هنری، تاریخی، اجتماعی، سیاسی، که طی یک قرن‌گاه از آن دور مانده‌اند، با کاربرد شیوه‌های گسترده و عمیق بین‌المعارفی (میان دانشی[1]) و پذیرش همکاریهای علمی و تحقیقاتی با دانشمندان و پژوهشگران ایرانی که آنان نیز همانند گرجیان، تحول و دگرگونیهایی در روشها و شناختها و برداشتهایشان

---

1. Nterdisciplinairer

پدید آمده، طرحی افکنند تا در محیطی دور از فضاهای غیرعلمی، ایران‌شناسی جدید را هر چه بیشتر بارور سازند.

پدید آوردن پژوهشهای علمی جدید در ایران‌شناسی گرجستان به چند امر دیگر هم نیازمند است:

شناخت مسائل مشترک تاریخی و تمدّنی و همکاری محققان ایرانی و گرجی؛ آشنایی به آثار علمی مسلمانان قفقاز موجود در کتابخانه‌های گرجستان و احیای آنها؛ بررسیهای مردم‌شناسی و اجتماعی در احوال مردم گرجستان و پیدا کردن مشترکات فرهنگی ـ عاطفی[1] و افسانه‌ها و اسطوره‌ها؛ بررسی زبان‌شناسی تاریخی ـ تطبیقی (شناخت واژه‌های همانند) روان ایرانی، میترادات (مهرداد)، آپریدون (افریدون، فریدون)، تامارا یا جلال‌الدّنیا و الدّین، تیموراز (تهمورث)، داروغه و دستورالعمل و جز اینها)؛ تهیه فهرستهای جدید کتب خطی و انتشار آن و فراهم آوردن تسهیلات در داشتن میکروفیلمهای درخواستی و ارسال کتاب با شیوه‌های آسان؛ برقراری روابط فرهنگی و دانشگاهی و اعزام استاد و دانشجو و پژوهشگر؛ کمک به محققان گرجی در فراگرفتن زبان فارسی، نه تنها در جهت ایران‌شناسی بلکه به منظور شناخت خود و تاریخ و فرهنگ گذشته گرجستان.

این کوششها و کوششهای مشابه خانهٔ آیندهٔ فرهنگی قفقاز را که همخانه و همسایه همیشگی ایران است، بنا خواهد کرد و در آن منطقه، گرجستان جایگاه ممتازی در تعاطی اندیشه‌ها و همکاریهای فرهنگی خواهد داشت و گرجستان یکی از نقطه‌هایی است که در آن شرق با غرب پیوند می‌یابد و در همان سرزمین تاریخی و پرماجرا، اسلام و مسیحیّت یگانگی می‌یابند.

در پایان اشارتی دارم به بشارتی، سالها پیش، در یکی از دورافتاده‌ترین نقاط ترکستان شرقی، در صدر درِ چوبین کنده‌کاری شده قصر یکی از امیران محلی این بیت حافظ شیرازی را کنده بودند:

---

1. Attitude

«بدین رواق زبرجد نوشته‌اند به زر  که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند»

امّا در گرجستان، شنیده‌ام که بر نگین انگشتری پادشاه کاختی، الکساندر دوم، این مصرع از خواجه منقوش بوده است:

«نه عمر خضر بماند نه ملک اسکندر»

اینها همه به گونهٔ نمادها و نمودهای فرهنگی می‌توانند روایتگر اصالتی باشند که مبشر صلح و انسانیت و عدالت برای همه انسانها، در همه زمینها و برای همه زمانهاست و براین پایه، نوشتار حاضر را با مصرع دیگری از لسان‌الغیب پایان می‌دهیم: «فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم».

# صفحاتی از تاریخ ارتباط ادبیات فارسی و گرجی

*الکساندر گواخاریا**

طی قرون متمادی بین ایران و گرجستان روابط تاریخی، بازرگانی، اقتصادی، فرهنگی و مخصوصاً ادبی بس نزدیکی وجود داشته است[1]. در عصر ساسانیان راه کاروان تجارتی، ایران و گرجستان را به یکدیگر متصل می‌ساخت. اسناد و مدارک باستان‌شناسی و مسکوکات دوره ساسانی که در سرزمین گرجستان کشف گردیده، گواه درخشانی بر روابط بین دو کشور است. یک سلسله اسامی خاص و جغرافیایی و اصطلاحاتی از قبیل بیگارا، اسپیندزا، خواربار، خودابونی، خوراک، گوهر و غیره از زمان قدیم به زبان گرجی راه یافته[2] ولی شواهدی قدیمی‌تر از آن زمان به ما نرسیده است.

لیکن طی قرون ۱۱-۱۰ میلادی این روابط به شکل جدیدی تداوم یافت. منابع فارسی همچون حدودالعالم، عجایب‌الدنیا و غیره، شهر تفلیس را به مثابه مرکز بزرگ و مستحکم بازرگانی توصیف کرده‌اند که در آن کاخها، باغات، حمام و آسیاهای زیادی وجود داشته است.

از طرف دیگر گرجیان هم ایرانیان را خوب شناخته بودند. در آثار ادبی و تاریخی گرجی که در سده‌های هشتم تا دوازدهم میلادی نوشته شده‌ند، مانند

* رئیس کرسی فیلولوژی ایرانی دانشگاه تفلیس.

۱. ای. جاواخی شویلی، تاریخ ملت گرجی (به زبان گرجی)، (تفلیس، ۱۹۴۷).

۲. م. آندرونیکاشویلی، «رساله دربارهٔ روابط زبانهای ایرانی و گرجی»، (تفلیس، ۱۹۶۶).

کتاب زندگی نینوی مقدس یا داستان امیراندار جانیانی (یعنی امیر اندر جهان) این جمله‌ها به زبان فارسی اما به خط گرجی درج شـده است: «راست مـی‌گویی»، «خجسته بانو و رسول پسر ایزد» و «یک چشمم نیست.»[۱]

در آثار ادبی و تاریخی گرجی نامهای قهرمانان داستانهای ایران باستان مانند «ارَتوَزد»، «بیورسپ اژدهاک»، «فریدون» و غیره دیده مـی‌شود. ایـن روایـتهای ایرانی از قدیمی‌ترین زمان درگرجستان رواج داشتند.

ادبیات باستانی و اعصارگذشته گرجی در همبستگی با ادبیات فارسی زبان رونق‌یافته است. در سده‌های یازدهم و دوازدهم میلادی بازگوییهای بسیاری از آثار فارسی مانند شاهنامه فردوسی، مثنویهای گرگانی، عنصری، نظامی و غـیره شکل گرفتند. اما این ترجمه‌ها امروز در دست ما نیست و فقط یک اثر تا زمان ما رسیده است.[۲]

در اواسط قرن ۱۲ میلادی منظومهٔ ویس و رامین اثر فخرالدین اسعد گرگانی به نثر بدیع گرجی ترجمه شده است. ترجمهٔ گرجی به نام ویسرامیانی که کمتر از یک قرن پس از تألیف اثر فارسی انجام‌گرفته دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای در درک متن اصلی منظومه است. ظاهراً مترجم گرجی به نسخه‌ای از متن دسترسی داشته که گرچه ممکن است کمال مطلوب هم نبوده باشد، ولی به هر حال به نسخهٔ اصلی خیلی نزدیک بوده است. به این جهت شواهد این نسخه گرجی، مخصوصاً در مواردی که با شقوق نسخ دیگر مطابقت دارد، اهمیت قاطعی در روشن ساختن متن فارسی داراست.[۳]

مـثلاً در چـاپهای مـینوی (تـهران ۱۹۳۵ م.) و مـحجوب (تـهران، ۱۹۵۹) می‌خوانیم:

---

۱. گواخاریا، «بیست و دو مقاله دربارهٔ روابط ادبی گرجی و فارسی»، (تفلیس، ۱۳۷۴).
۲. ک. که‌که لیدزه، تاریخ ادبیات گرجی، جلددوم، (تفلیس، ۱۹۴۱ م).
۳. فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین، به تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا، (تهران، ۱۳۴۹).

زرامش پر زخوشی بود جامم　زشادی پر زگوهر بود کامم

در روایت گرجی و در بعضی از نسخه‌های فارسی (کلکته و آکسفورد) چنین قید شده:

ز رامش پر ز خوشی بود جانم　ز شادی پر ز گوهر بود کانم

و یا:

نه تو آنی که بر من فتنه بودی　چو برگ دی مهی پژمرده بودی

که در ترجمهٔ گرجی و در نسخهٔ استانبول به‌جای یک بیت دو بیت قید شده است:

نه تو آنی که بر من فتنه بودی　به دیدارم همیشه تشنه بودی
نه تو آنی که بر من مرده بودی　چو برگ دی مهی پژمرده بودی

چنانکه ملاحظه می‌کنیم هم معنی و هم قافیه کامل گردیده است.

اولین متن انتقادی به اهتمام این جانب و همکار بنده دکتر ماگالی تودوا و زیرنظر ایران‌شناس برجستهٔ تاجیکی دکترکمال عینی در تهران به چاپ رسید و تا امروز این متن (بدون حواشی) چندین بار منتشر شده است.[۱]

اما البته متن تازه به دست آمده نیز خالی از اشتباه نیست. مثلاً در متن چاپی فوق‌الذکر چنین آمده است:

به‌جای خویش شد آزاده رامین　مر او را خار بستر سنگ بالین

اما بعد از بازخوانی دقیقتری معلوم شد که براساس روایت گرجی و نسخه استانبول دومین مصرع این بیت باید به‌این صورت اصلاح شود: مر او را خار بستر مار بالین... و غیره.[۲]

در قرون ۱۵ تا ۱۸ میلادی نمونه‌های گرجی روستومیانی یعنی داستان رستم از شاهنامه فردوسی دو بار توسط چند نفر ترجمه شد. ترجمه‌های قرون وسطایی

---

۱. مثلاً ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی، (تهران: جامی، ۱۳۶۹).

2. A.A.Guakharia, *Notes on the Persian Text of Gorgani's Vis o Ramin*, Ex Oriente, Prague, 1995

گرجی از شاهنامه در سه جلد در تفلیس چاپ و منتشر شده است (۱۹۱۶، ۱۹۳۴ و ۱۹۷۵ م.). در طی سده‌های متمادی گرجیان شاهکارهای مشهور نظم و نثر فارسی راکه شهرت جهانی دارد بسیارگرانبها شمرده و نسبت به آنها علاقهٔ زیادی ابراز داشته‌اند و آنها را ترجمه کرده‌اند، مثلاً: یوسبزیلیخانیانی که ترجمهٔ دو مثنوی به زبان گرجی است از یوسف و زلیخا؛ لیل و مجنونیانی که ترجمهٔ لیلی و مجنون است؛ خسرو شیرینیانی ترجمه‌ای است از روایت منثور خسرو و شیرین؛ امیر ناصاریانی که ترجمهٔ قسمتی از قابوس‌نامه است؛ کلیله و دمنه از انوار سهیلی واعظ کاشفی و غیره که نشانه‌های زیادی از آنها در دست است، اما بعضی تاکنون پیدا نشده‌اند.[1]

داستانهای عامیانهٔفارسی بین خوانندگان گرجی رواج بسیاری داشته و ترجمه‌های روایت بختیارنامه، میریانی یعنی داستان مهر و ماه، قرامانیانی یعنی قصه قهرمانِ قاتل (به گرجی قانتلی)، بارامگولاندامیانی یعنی قصه بهرام و گلندام، چار دوریشیانی یعنی قصهٔ چهار درویش و غیره تا امروزه خواننده دارد. چند داستان عامیانه هم به زبان گرجی وجود دارد که مآخذ آنها تاکنون یافته نشده است مثلاً سیلانیانی، وارشاقیانی و غیره.[2]

خوشبختانه سنن حسنه روابط ادبی اکنون هم ادامه دارد. آثار ادبی و تاریخی مربوط به روابط ادبی و فرهنگی گرجستان و ایران توسط ایران‌شناسان گرجستان مورد بررسی و پژوهش قرار می‌گیرد.[3]

در دوران کنونی پیشرفت و تحکیم سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز بین ملل، روابط فرهنگی و اقتصادی بایستی نقش مهمی در تثبیت حسن تفاهم و صلح در سراسر جهان ایفا نماید.

---

۱. د. کوبیدزه، روایات گرجی شاهنامه و مآخذ فارسی آنها، تفلیس، ۱۹۵۹؛ روابط ادبی فارسی و گرجی (سه جلد) ۱۹۶۹-۱۹۸۳؛ و غیره.

۲. گواخاریا، روایات گرجی داستانهای عامیانه فارسی، (تفلیس، ۱۹۶۸).

۳. جمشید گیونا شویلی، «ایران‌شناسی در گرجستان»، نشر دانش، سال پانزدهم، شماره سوم، (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۴).

# خدمات متقابل فرهنگی و تاریخی بین مردم ایران و گرجستان

*دکتر سیف‌الله وحیدنیا**

ایران و گرجستان دو کشور کهن و با سوابق تاریخی و وجوه مشترک فرهنگی، سیاسی و اجتماعی هستند.

هر دو کشور در طول تاریخ دستخوش حوادث و وقایع گوناگون بوده و تلخکامیها و نامرادیهایی داشته‌اند، لیکن با تلاش و کوشش، آرامش و سکون و استقلال خود را بازیافته‌اند.

از جمله حوادثی که از رهگذر ایران در تاریخ گرجستان ثبت گردیده حکمرانی دولت ماد در پایان قرن هفتم قبل از میلاد بر جنوب غربی آن کشور و پس از آن تسلط هخامنشیان در اواسط قرن ششم قبل از میلاد بوده است.

در آن دوران اقوام مختلف گرجی از جمله تیبارها، موسینیکها، ماکرونها و موسخی‌ها که در محدودهٔ ساتراپ نوزدهم واقع شده بودند، به پارسها خراج می‌پرداختند.

در قرون چهارم و ششم میلادی مردم گرجستان برای حفظ استقلال و آزادی خود، با پادشاهی ساسانی و بیزانس به نبرد پرداخته و در سال ۵۷۲ میلادی آنها را از خاک خود بیرون رانده‌اند. لیکن در ادوار بعد ترکان سلجوقی ترکتازی آغاز کرده و دیرزمانی نیز سلطان محمدخوارزمشاه تفلیس را به تصرف خود درآورده است.

---

* پژوهشگر و مورخ.

این اوضاع در دوران سلطنت شاه اسماعیل صفوی و شاه عباس اول و نادرشاه و آقامحمدخان قاجار نیز کم و بیش ادامه داشته است و پس از امضای قرارداد گلستان بین ایران و روسیه از سال ۱۲۴۸ قمری به بعد گرجستان منضم به آن کشور شده و در ۲۶ مه ۱۹۱۸ جمهوری مستقل گرجستان تشکیل گردید. و بالاخره در ۱۹ آوریل ۱۹۹۰ شورای عالی جمهوری تشکیل و استقلال گرجستان اعلام شده است.

طی قرون متمادی و بر اثر جنگ و گریزها جمعی از مردم گرجستان به ایران آورده شده و یا به دلخواه به کشور ما آمده و در شهرهای مختلف اسکان یافته‌اند.

به حکایت تاریخ، شاه عباس اول صفوی چندین ده هزارگرجی را به ایران آورده و بیشتر آنها را در خریدن اصفهان متوطن ساخته است. آقامحمدخان هم به نوشتهٔ صاحب ناسخ‌التواریخ در سال ۱۲۰۹ عنان اسب به سوی تفلیس گردانیده و به شهر درآمده و ۱۵ هزار گرجی را با خود به ایران آورده است.

در روزنامهٔ ملاجلال منجم یا تاریخ عباسی می‌خوانیم که اتابک‌خان گرجی در سال ۹۸۵ قمری به شاه عباس پناه آورده و شاه مقرر کرده بود که تفنگچیان خراسانی به سرداری امیرگونه خان به یاری اتابک خان بروند و الکاء موروثی او را گرفته به او بسپارند و چنین کردند.

در همین ایام به عیسی‌خان ولد الوندگرجی ایالت شکّی را عنایت کرد و دختر سام میرزا را به عقد او درآورد.

در وقایع سال ۱۰۱۲ آمده است که «ملازم گرگین خان ولد سیمادان خان در اوایل رمضان سال ۱۰۱۲ با تحف بسیار به شرف پابوس مشرف شد و عریضهٔ الکسندر خان رسید که حسب‌الحکم الاشرف رفتیم و حوالی تفلیس را تاخت نمودیم و ۴۸۰ سر از رومیان بریدیم و اسباب و مال بسیار آوردیم.»

از این مطلب مستفاد می‌شود که شاه عباس گرجیان را در امر بیرون راندن رومیان یاری می‌داده و از آنان حمایت می‌کرده است.

باری اکثر قریب به اتفاق گرجیانی که به میل یا اکراه به ایران آمده‌اند چون این کشور را محیطی امن و مناسب برای سکونت و کار و کوشش دیده و با حفظ آداب و سنن و دین خود اجازه داشته‌اند به خدمت بپردازند، در ایران ماندند و با توجه و عنایتی که نسبت به آنها شد منشأ خدمات شایسته‌ای نیز گردیدند که ما ذیلاً به اجمال به ذکر احوال تنی چند از آنان می‌پردازیم.

همان‌طور که گفته شد گرجیان در ایران در زمینه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خدمت کرده و منشأ اثر بوده‌اند و در زمینهٔ کارهای سپاهی‌گری و خدمات حکومتی بیشتر اظهار وجود کرده‌اند و این امر شاید ناشی از سرشت و استعداد ذاتی مردم گرجستان باشد که همواره در داخل و خارج کشورشان سپاهیان برجسته‌ای داشته‌اند که به‌عنوان مثال از ژنرال استالین و ژنرال شالی‌کشمیری رئیس فعلی ستاد کل ارتش امریکا که تبارگرجی دارد می‌توان نام برد.

به‌هرحال ایران در جهت تقابل فرهنگی و تاریخی بستری مناسب جهت پرورش استعدادهای اقوام و قبایل دیگر بوده است و چون گرجیان کشور ما را محیطی مناسب یافته‌اند لذا با اطمینان خاطر و پشتگرمی فراوان چون یک هموطن به کار و کوشش و خلاقیت پرداخته و در زمینه‌های مختلف آثاری از خود برجای نهاده‌اند.

البته پس از امضای قرارداد گلستان در سال ۱۲۴۸ که پادشاه ایران تمامی داغستان و گرجستان را واگذار نمود، تا سال ۱۹۹۰ که گرجستان استقلال تام و تمام یافت کشور مزبور تحت سلطهٔ حکومتهای تزاری و کمونیست بود و ارتباط مستقیم با دولت ایران نداشت. لیکن این حسن رابطه در سالهای اخیر برقرار شده و رو به توسعه نهاده است.

و اما گرجیانی که با استفاده از محیط مناسب فرهنگی ایران درکشور ما مانده و خدماتی انجام داده‌اند از حدّ و شمار افزون است و نقل احوالات آنهاموضوع

کتاب جداگانه‌ای است که مقدمات تدوین آن نیز فراهم آمده است، لیکن در این مقال به ذکر حالات تنی چند از آنان بسنده می‌کنم.

**یوسف‌خان گرجی:** وی احتمالاً از گرجیانی بوده که در زمان آقامحمدخان به ایران کوچانیده شده‌اند. یوسف خان در سال ۱۲۲۲ قمری به حکومت اراک رسیده و شهر سلطان‌آباد را آباد کرده و ارگ آن را بنا نهاده است. در تاریخ بنای شهر شاعری گفته است: «نمود یوسف ثانی بنای مصر جدید = ۱۲۳۰».

در سال ۱۲۲۷ از طرف فتحعلی‌شاه به‌اتفاق محمدعلی میرزا دولتشاه و جمعی دیگر برای سرکوبی عبدالله پاشا والی بغداد مأموریت پیدا می‌کند و قرین موفقیت می‌شود.

عباس میرزا در سال ۱۲۳۸ یوسف‌خان را با فوج بهادران و فوج ینگی مسلمان برای دفع اکراد به سلماس می‌فرستد و در جنگی که بین طرفین رخ می‌دهد یوسف‌خان فاتح می‌شود. در سال ۱۲۴۰ فتحعلی‌شاه عبدالله خان امین‌الدوله را از حکومت اصفهان معزول و به‌جای او سلطان محمدمیرزا فرزند خود را که در سن ۱۳ سالگی بوده به جای او برمی‌گمارد و یوسف‌خان را به پیشکاری او تعیین می‌کند و یوسف‌خان در سال ۱۲۴۰ به سرای باقی می‌شتابد و منصب او را به پسرش غلامحسین‌خان که ۱۷ سال داشته واگذار می‌کنند.

فتحعلی‌شاه بیگم خانم دختر خود را نیز به عقد غلامحسین‌خان درمی‌آورد و او را لقب سپهداری می‌دهد.

در یکی از تابلوهای نقاشی عهد قاجار که چهرهٔ تمام قد تنی چند از رجال وقت کشیده شده است چهره یوسف خان در بین فرخ خان امین‌الدوله، محمدحسین‌خان عضدالملک، عباسقلی خان سیف‌الملک، علیخان نصرت‌الملک، محمدحسین دبیرالملک، ذوالفقارخان مستوفی و دیگران دیده می‌شود. یکی دیگر از پسران یوسف‌خان احمدخان مشیر حضور بوده که از مقربان دربار ناصری و پیشخدمت مخصوص شاه بوده است.

بعد از یوسف‌خان خسروخان گرجی در سال ۱۲۵۰ قمری به حکومت اصفهان منصوب شده است.

خسروخان از رجال معتبر و محترم دورهٔ سلطنت فتحعلی‌شاه و محمدشاه قاجار بوده و ابتدا در سال ۱۲۳۴ به حکومت گیلان منصوب شده لیکن به علت مخالفت مردم آن سامان با او، از کار برکنار شده است. ولی پس از مرگ فتحعلی‌شاه بازوبند و شمشیر و تمامی اثاث سلطنت راکه برده بودند و به علیشاه ظل‌السلطان داده بودند پس می‌گیرد و به محمدشاه می‌دهد و مورد عنایت واقع می‌شود و در سال ۱۲۵۰ به حکومت اصفهان برگزیده می‌شود. در اصفهان هم به‌علت بی‌تدبیری و در پی فتاوی عامهٔ علما، مردم علیه او شوریدند.

در پی این وقایع در سال ۱۲۵۳ از حکومت اصفهان برکنار و به تهران فراخوانده می‌شود و چندی بعد به حکومت کردستان منصوب می‌گردد. حاکم بعدی اصفهان منوچهرخان بود. وی ازگرجیان ارمنی‌تبار و جزو اسرایی بود که در سال ۱۲۰۹ آقامحمدخان قاجار به ایران آورده بود.

منوچهرخان از رجال باکفایت و مشهور دولت فتحعلی‌شاه و محمدشاه قاجار بود. وی ابتدا در دستگاه فتحعلی‌شاه به سمت ایچ آقاسی (خواجه‌باشی) و بعد ایشیک آقاسی (رئیس یا وزیر تشریفات) خدمت می‌کرد. در سال ۱۲۳۹ که یحیی میرزا پسر هفت سالهٔ فتحعلی‌شاه حاکم گیلان شد منوچهرخان به پیشکاری او منصوب و به همراه او به رشت رفت.

در سال ۱۲۴۰ پس از درگذشت محمدحسین سپهدار به وزارت سلطان محمدمیرزا سیف‌الدوله حاکم اصفهان رسید و در سال ۱۲۴۳ برای حفظ سواحل گیلان و جلوگیری از آمدن روسها به آن‌سو فرستاده شد و انجام مأموریت کرد. در سال ۱۲۴۴ پس از فوت میرزا عبدالوهاب‌خان نشاط اصفهانی، ملقب به معتمدالدوله شد. پس از مرگ فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۵۰ که محمدمیرزا ولیعهد در تبریز بود، منوچهر خان با دو هزار سوار و جمعی پیاده و چهل هزار تومان

پیشکشی به استقبال رفت و در خرم‌دره زنجان به اردوی محمدمیرزا پیوست و مورد احترام قرار گرفت. در اوایل سلطنت محمدشاه، برای سرکوبی حسینعلی میرزا فرمانفرمان و برادرش، به اتفاق فیروز میرزا برادر محمدشاه و سرگرد لنزی انگلیسی به شیراز رفت و وی را دستگیر کرد و تحت‌الحفظ به تهران فرستاد. پس از آن در سال ۱۲۵۱ در در فارس منصوب شد و در سال ۱۲۵۲ حکومت کرمانشاه و خوزستان را یافت و در سال ۱۲۵۴ به حکومت اصفهان رسید و در ضمن والی خوزستان و لرستان هم بود.

در حکومت اصفهان با قدرت و تدبیر عمل کرد و برای سرکوبی محمدتقی خان چهارلنگ بختیاری به خوزستان لشکر کشید و او را مغلوب نمود. لایارد در سفرنامه خود می‌نویسد: «... وی [منوچهرخان] حسب‌المعمول کار روزانه‌اش را آغاز کرده و به شکایات مردم رسیدگی می‌نمود... او بر روی صندلی مطلایی در ایوانی مشرف به رودخانه نشسته بود. به من اجازه داده شد با وی ملاقات کنم... پس از احوالپرسی پرسید از کدام سو می‌آیم و به کجا می‌روم؟ گفتم برای دیدن آثار باستانی آمده بودم ولی به‌علت هرج و مرج و ناامنی جاده‌ها منصرف شدم و به شوشتر باز می‌گردم... با عصبانیت گفت انگلیسیها همیشه در کارهایی که به کشورشان ربطی ندارد وارد می‌شوند و در امور دیگر کشورها مداخله می‌کنند. در افغانستان این کار را کردید همهٔ هموطنان شما کشته شدند که یک تن جان سالم به در نبرد و سپس رفتار فضاحت بار و اهانت‌آمیزی که افغانها با جسد سفیر انگلیس و دیگر افسران انگلیسی در کابل انجام داده بودند را شرح داد...».

در تاریخ رجال قاجار آمده است که درباریان محمدشاه از سوءتدبیر حاجی میرزا آقاسی و بدرفتاری ایلخانی به ستوه آمدند و به دو دسته تقسیم شدند. یک‌دسته به زعامت میرزانظرعلی حکیم‌باشی و محمدطاهرخان وکیل قزوینی و ملک قاسم میرزا پسرفتحعلی‌شاه که خواهر میرزا ابوالقاسم قائم مقام در حبالهٔ نکاح او بود و قهراً نسبت به حاج میرزا آقاسی کینه داشت، درصدد برآمدند ذهن

شاه را نسبت به حاجی و اعوان و انصار او مشوب و منوچهرخان معتمدالدوله را که در آن تاریخ حاکم اصفهان بود به صدارت انتخاب کنند.

از کارهای درخور توجه منوچهرخان تأسیس مطبعه معتمدی در تهران است. وی در سال ۱۲۴۰ میرزازین‌العابدین تبریزی را که تحت امر عباس میرزا، چاپخانه‌ای در تبریز دایر کرده ولی توفیقی در کار پیدا نکرده بود به تهران دعوت کرد و در تکیه منوچهرخان جای داد و چاپخانه‌ای به‌نام چاپ معتمدی دایر کرد و به کار چاپ و نشر کتاب پرداخت.

اولین اثری که در این چاپخانه چاپ شد قرآن مجید به خط میرزای تبریزی بود که به قرآن معتمدی مشهور شد. علاوه بر این کتب مفید دیگری نیز در این چاپخانه به چاپ رسیده است.

محمداسماعیل نقاش‌باشی که از نقاشان طراز اول دوره فتحعلی‌شاه و محمدشاه بوده است چهرهٔ منوچرخان معتمدالدوله را بر روی قلمدان نقاشی کرده است. این قلمدان در حال حاضر در موزهٔ ویکتوریا و آلبرت در لندن است. تابلوی دیگری نیز به‌قلم همین نقاش از معتمدالدوله ترسیم شده که چهرهٔ تمام قد او را نشان می‌دهد و طول تابلو در حدود سه متر و شعری هم در وصف منوچهرخان به خط نستعلیق خوش در آن به چشم می‌خورد.

خدمات فرهنگی و هنری گرجیان در ایران و محیط مناسبی که برای پرورش استعدادهای آنها به‌وجود آمده سبب شده است تا افراد نخبه‌ای تربیت شوند و آثار ارزنده‌ای از خود به‌یادگار بگذارند و ما ذیلاً به نقل احوال دو تن از آنان می‌پردازیم.

دو نقاش برجسته و صاحب نام گرجی که به عهد سلطنت شاه طهماسب صفوی در ایران پرورش یافته‌اند عبارت بوده‌اند از سیاوش‌بیک نقاش و فرخ‌بیگ.

اسکندر بیک منشی در کتاب عالم‌آرای عباسی دربارهٔ سیاوش بیک می‌نویسد: «غلام شاه جنت مکان شاه طهماسب بود و آن حضرت آثار قابلیت از اطوار او

ملاحظه فرموده و او را به کسب نقاشی [اجازه] دادند. شاگرد استاد حسینی... چون به قدر مهارتی در آن علم یافته نزاکت قلمش خاطرنشان اشرف گردید بر نفس نفیس متوجه تعلیم گشته در شاگردی آن حضرت که براحسن صور تصویر یافته قلم قدرت مصورالاشیاء بود، ترقی عظیم کرد. بسیار نازک قلم و دقیقه کار و مصور بیقرار بود. سیاه قلم و گرده‌برداری و تفسیر او را هیچ استادی به دست نمی‌توانست گرفت. مجلس سازی او بی‌عیب بود و در زمان اسماعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و در زمان نواب اسکندرشان او و برادرش فرخ‌بیک در سلک معتمدان شاهزاده جوانبخت سلطان حمزه میرزا منتظم بودند.

علاوه بر این، استاد حسن بغدادی رئیس نگارخانه شاه طهماسب هم او را هنر تذهیب تعلیم داده و استاد مظفرعلی و خواجه عبدالحی نیز به دقایق و ظرایف هنر نقاشی آموخته‌اند. پس از آن، سیاوش‌بیک خود به تعلیم هنرجویان مستعد پرداخته و استادانی چون محراب علی نقاش و محمدعلی هراتی و ولیجان نقاش از دست‌پروردگان آن نخبهٔ زمان بود.

از آثار به‌جای مانده از سیاوش‌بیک تصویر سیاوش و گرسیوز است که بر روی فرشی نشسته و به گفت‌وگو مشغولند و دیگری تصویر رفتن کیخسرو پیش کیکاوس و همچنین تصویر رزم‌اسفندریار با سیمرغ است که همه در نهایت ظرافت و استادی تهیه شده است.

سیاوش‌بیک تابلوهای خود را با نام «سیاوش» وگاهی هم با عبارت «غلام شاه ولایت سیاوش نقاش» امضا می‌کرده است.

اسکندربیک می نویسد: فرخ‌بیک و برادرش سیاوش‌بیک به ایران آمده و تحت حمایت شاه طهماسب صفوی بوده و در دربار قرب و منزلتی یافته و در جرگهٔ معتمدان حمزه میرزا نیز قرارگرفته و اغلب در سفر و حضر همراه شاهزاده بوده است.

فرخ‌بیک سالی چند نیز در دربار اکبرشاه و جهانگیر پادشاه هند گذرانیده و آثاری نخبه از خود به یادگار گذاشته است.

عمده کارهای نقاشی فرخ‌بیک عبارت از چهره‌سازی و شبیه‌پردازی بوده و چهرهٔ اغلب رجال سرشناس زمان خود را نقاشی کرده است.

آثار او را در کتابخانهٔ پیشین سلطنتی و در مرقع گلشن می‌توان یافت. از آثار دیگر او چهره شاه طهماسب است که در موزهٔ ویکتوریا و آلبرت لندن مضبوط است و در سال ۱۰۲۰ قمری پرداخته شده و در طرف راست تابلو نوشته: «شبیه شاه طهماسب در شاهزادگی». پُرترهٔ دیگری نیز از شاه طهماسب در همان سالها تهیه کرده و در حال حاضر موجود است. از کارهای دیگر فرخ‌بیک سه اثر در کتاب اکبرنامه در لاهور و دو اثر در مرقع شاه جهان در مجموعهٔ چستر بیتی و پنج مجلس در خمسهٔ نظامی اکبرشاه وجود دارد.

امضاهای او در زیر تابلوها گاهی «طرح و عمل فرخ‌بیک» و گاهی «عمل فرخ‌بیک» و یا «کار فرخ بیک» و یا «عمل بنده درگاه با اخلاص فرخ‌بیک» بوده است.

سیاوش بیک و فرخ بیک در ایران به دین اسلام درآمده و مسلمان بوده‌اند.

در پایان این مقال به اجمال ذکری نیز از زنان گرجی که در دربار سلاطین قاجار بوده‌اند می‌کنیم و این بحث خلاصه را به پایان می‌رسانیم.

گلبدن خانم گرجی ملقب به خازن‌الدوله زن چهل و یکم فتحعلی‌شاه بوده است. وی از زنان مورد اعتماد شاه و صندوقدار و خزانه‌دار خاص بوده و به همین مناسبت او را خازن‌الدوله لقب داده بودند.

بنای اصلی امامزاده داود راگلبدن خانم در سال ۱۲۴۸ ق. ساخته است. دختر او زن ناصرالدین شاه و پسرش بهمن میرزابهاءالدوله حاکم استرآباد بوده است.

یکی دیگر از زنان گرجی که به دربار قاجار راه یافته و منزلتی بسزا کسب کرده است انیس‌الدوله همسر و سوگلی ناصرالدین شاه بوده است.

اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانهٔ خود می‌نویسد: ۲۸ شوال ۱۲۹۸ - انیس‌الدوله فاطمه سلطان خانم حرم محترم پادشاه که سوگلی است از اهالی

امّامه است. از قرار تقریر یکی از اهل قریه پدر این خاتون محترم، یار محمداز طایفهٔ گرجی است.

نتیجهٔ این مقال آنکه کشور ایران بستر مناسبی برای پرورش استعدادهای مختلف و پذیرش مهاجرین وکوچندگان بوده و در طول تاریخ این روش مرضیه را در برنامهٔ کار خود داشته است. و روی این اصل گرجیان نیز که از این موقعیت آگاه شده‌اند کشور ما را محیطی امن برای کار و فعالیت و زیست دانسته‌اند و به ایران آمده و به کار و فعالیت صادقانه و مخلصانه پرداخته‌اند و جمعی از آنان نیز به دین اسلام گرویده و به تمام معنی هویت ایرانی یافته‌اند.

امید است این حُسن رابطه برای همیشه پایدار و در تزاید باشد، ان شاءالله.

# دیپلماسی و شعر

## صفحاتی از تاریخ روابط متقابل ایران و گرجستان در اواخر قرن ۱۶

دکتر گریگول برادزه*

دورهٔ صفویه در تاریخ چند هزار سالهٔ روابط متقابل ایرانیان و گرجیان، چه از نظر روابط سیاسی و چه از لحاظ روابط فرهنگی، جایگاه برگزیده‌ای دارد. آن دورهٔ پرشکوه و هیجان‌انگیز به کتابی بزرگ و چند جلدی می‌ماند با اوراق و صفحات فراوان که قسمتی از آن تیره و سیاه ولی قسمت دیگر روشن و رنگین و پرنقش و نگار است. با این‌که محققان ایرانی و گرجی و خارجی مقالات و حتی کتب متعددی را دربارهٔ صفویان و گرجستان تألیف و چاپ کرده‌اند، ولی تاریخ آن دوره تاکنون به‌طور کامل خوانده و بررسی نشده و بسیاری از صفحات آن «کتاب بزرگ» هنوز منتظر چشمهای خوانندگان است.

متأسفانه وقتی از روابط تاریخی میان ایران و گرجستان به‌ویژه در دوره صفویه سخن می‌رود، بعضی از پژوهشگران بیشتر به رویدادهای نظامی و لشکرکشیها اشاره می‌کنند. البته در تاریخ مشترک این دو ملت این‌گونه حوادث خشونت‌بار و اشک‌آور کم نبوده اما روابط آنها را فقط به حوزهٔ پیروزی و شکست نباید محدود دانست. «ایرانیان و گرجیان از قدیم با هم رفت‌وآمد، صلح و جنگ و دادوستد داشتند و در شئون مختلف علم و فرهنگ دستاوردهای مهم این هر دو ملت از

* معاون انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم گرجستان.

سرزمینی به سرزمین دیگر و از زبانی به زبان دیگر منتقل می‌شد. جنگهایی که به تناوب رخ می‌داد دوره‌هایی از صلح و تماسهای اثربخش و پرمایه‌ای در پی داشت که طی آنها آسمان مناسبات ازکدورت صاف و به نوردوستی و محبت روشن می‌شد.»[1] به گفتهٔ شادروان آکادمیسین ایوانه جاواخی شویلی، دانشمند بزرگ گرجی و بنیان‌گذار دانشگاه تفلیس «فرهنگ ایران در دورهٔ اسلامی برای گرجیان نامأنوس نبوده و آنان پیوسته برای علم و هنر ایرانی احترام فراوان قائل بوده‌اند. شعر و فرهنگ سبب ایجاد وحدت معنوی بین گرجیان و ایرانیان می‌گردید و دوستی و محبت را جانشین خصومت می‌ساخت».[2]

بعد از این مقدمهٔ کوتاه اجازه بفرمایید توجه شما را به چند صفحه کم مشهور تاریخ دورهٔ صفویه معطوف کنم که مضمون آن صفحات، چنان‌که در ذیل خواهیم دید، هم با تاریخ روابط سیاسی بین دو کشور و هم با مسائل شعر و فرهنگ ارتباط دارد.

در مجموعهٔ مکاتیب و منشآت خان احمدخان گیلانی که نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران بایگانی شده است،[3] یک نامه جوابیه خان احمدخان گیلانی (آخرین حاکم مستقل گیلان از سلسلهٔ کارکیا، (متوفی در سال ۱۰۰۵ ق. / ۱۵۹۷ م.) به ملک الکساندر دوم (۱۶۰۵ ق. / ۱۵۷۴ م.)، پادشاه کاختی (درگرجستان شرقی) جلب نظر می‌نماید که عنوان آن در نسخهٔ خطی به شرح زیر است: «کتابتی که به الک اسکندرخان حاکم گرجستان نوشته».[4]

---

۱. جمشید گیوناشویلی، «ایران‌شناسی در گرجستان»، مجلهٔ نشردانش، سال پانزدهم، شمارهٔ سوم، (۱۳۷۴)، ص ۱۸.

۲. ایوانه جاواخی شویلی، تاریخ ملت گرجستان، جلد دوم، تفلیس ۱۹۶۵، ص ۳۰۶ (به‌زبان گرجی)؛ جمشید گیوناشویلی، «ایرانشناسی در گرجستان»، ص ۱۸.

۳. محمدتقی دانش‌پژوه، فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، مجلد یازدهم، (تهران، ۱۳۴۰)، ص ۲۲۸۰ـ۲۲۸۱؛ نامه‌های خان احمد گیلانی (نیمهٔ دوم سدهٔ دهم هجری)، به کوشش فریدون نوزاد، (تهران: انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی)، شمارهٔ ۴۹، ۱۳۷۳.

۴. فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجلد یازدهم، ص ۲۲۸۵؛ نامه‌های خان احمد خان گیلانی، ص ۱۴۸، نامهٔ شمارهٔ ۷۸.

برای راقم این سطور حدود بیست سال پیش، هنگام اولین سفرش به ایران، فرصتی پیش آمد تا نسخهٔ عکسی مجموعه مکاتیب را دریافت نماید و بعد از مراجعت به تفلیس متن فارسی‌نامهٔ خان احمد خان گیلانی را همراه با ترجمهٔ گرجی و حواشی و توضیحات منتشر سازد.[۱] چون این نامه برای مطلب موردبحث ما حائز ارزش و اهمیت است، متن آن را در اینجا عیناً نقل می‌کنیم:

**کتابتی که به الک اسکندرخان حاکم گرجستان نوشته**

نظاما للسیاده و السلطنة و الحکومتة و الحشمة و العدالة و الرفعة و العظمة و الابهة و الجلالة و الشجاعة و العز و المعالی و الاقبال، منیع المکانا، الک اسکندرخانا، نظمت امور سلطنته و اقباله و مهام مملکته و اجلاله بمیامن معدلته و برکات نصفته بنهج‌الامانی و الآمال الی یوم المآل، خواص دعوات زاکیات مودت آیات مخالصت غایات، مفضی به فیضان صنوف سعادات و فتوح صوری و معنوی از عوالم مصادقت و موالات متحف و مهدی داشته، تصویر ضمیر منیر آنکه درین ولارافع صحیفةالوداد سیادت نصاب، کمالات مناب، رفعت ایاب، شمس‌الدین محمدا رسید و به تبلیغ محررات متیفه و تقریر مقالات محوله قرین‌العافیة قواعد خصوصیت و اتحاد مجدد گردانید و از انتظام احوال خیر مآل ذو انتساق معدات و موجبات تزاید معالی و اجلال مطلع و خبیرگردانید و باعث ابتهاج و اطمینان شد و به‌کمال مصادقت و مصافات محمول گشت. مقتضای آیین رسوخ خلت و تحقیق معانی مؤکدالمبانی مصافات همین تواند بود که همواره به وسایل رسل و رسایل از سوانح حالات و شوارح مهمات و مرامات اعلام واخبار فرمایند و خاطر در جمیع

---

۱. گریگول برادزه، از تاریخ روابط دیپلماتیک ایران و گرجستان در اواخر قرن شانزدهم، مواد شرقی تاریخ گرجستان، جلد دوم، (تفلیس، ۱۹۷۹)، ص ۹۴ـ۸۷ (به زبان گرجی)

G.G. Beradze, Novyi persidskij material po istorii diplomaticheskikh vzaimootnoshenij Kakheti i Giljana v kontse XVI veka, -Voprosy izuchenija i izdanija pismennykh istochnikov po istorii Gruzii. Tbilisi 1979, p. 18-19. (به زبان روسی)

اوقات و ازمان مشعوف و متعلق تحقیق و استکشاف کیفیات حصول مطالب و مآرب ایشان تصور فرمایند، بواقی حالات از مقولات موالات به سیادت مآب مشارالیه مرجوع شده و مذکور خواهد گردانید. اساس حشمت و رفعت موکد و مشید باد.»[1]

نامه‌ای که ما با متن آن آشنا شدیم به تماسهای دیپلماتیک و مبادلهٔ «رسل و رسایل» بین حاکم گیلان و پادشاه کاختی گواهی می‌دهد. متأسفانه در نسخهٔ منشآت به تاریخ تحریر و انشای این سند اشاره نشده مع‌ذلک با در نظر گرفتن مضمون متن، نامهٔ فوق به احتمال قوی می‌بایستی تا ماه رجب سال هزار هجری (اواخر بهار سال ۱۵۹۲ م.) یعنی قبل از آنکه شاه عباس اول با ارسال قشون به گیلان به حکومت مستقل‌خان احمدخان پایان داد و او را مجبور کرد از راه آذربایجان و شروان و گرجستان به خاک عثمانی فرار کند،[2] تحریر شده باشد.

به‌طوری‌که معلوم است، خان معزول و رانده شدهٔ گیلان که در آغاز غربت هنوز امیدوار بود با مساعدت نیروهای خارجی موفق شود حکومت خود را در گیلان بازیابد و دوباره مستقر سازد، در حال فرار با سماجت به جست‌وجوی حمایت ترک و روس و هند ادامه داده و در عین حال سعی می‌کرد تماسهای دیپلماتیک را با سایر حریفان سیاسی سابق خود نیز، از جمله با پادشاه کاختی الکساندر دوم، حفظ کند. ملک الکساندر دوم که در آن سالها روابط نزدیک و

---

۱. از تاریخ روابط دیپلماتیک ایران و گرجستان در اواخر قرن شانزدهم، ص ۸۸؛ نامه‌های خان احمد خان گیلانی، ص ۱۴۸، نامهٔ شمارهٔ ۷۸.

۲. برای توضیح بیشتر در مورد سرگذشت خان احمد خان گیلانی و روابط او با شاهان صفوی رجوع کنید به: نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، چاپ پنجم، ج ۳، (تهران، ۱۳۷۱)، ص ۱۰۲۹-۱۰۱۹؛ شاه‌عباس، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی، به اهتمام دکترعبدالحسین نوائی، جلد ۲، (تهران، ۱۳۵۳)، ص ۳۳-۳، ۱۲۲-۱۱۶، ۲۰۱-۱۸۴؛ ذ. ثابتیان، اسناد و نامه‌های تاریخی دورهٔ صفویه، (تهران، ۱۳۴۳)، ص ۲۷۹؛ کدیور، تاریخ گیلان، (تهران، ۱۳۴۰)، ص ۹۱-۷۳؛ ه. ل. رابینو، ولایات دارالمرز ایران گیلان، ترجمه جعفر خمامی‌زاده، (تهران، ۱۳۵۰)، ص ۵۱۴-۴۹۸؛ نامه‌های خان احمد خان گیلانی؛ ابوالقاسم سحاب، تاریخ زندگانی شاه عباس کبیر، جلد اول، (تهران، ۱۳۲۵)، ص ۷۹-۷۷؛
Tarikh-i Gilan Wa Daylamistan of Mir Zahirud-Din Marashi, Persian text followed by the letters of Khan Ahmad Khan Gilani, Resht, 1328/1911.

مکرری با دربار مسکو برقرار کرده و در ۱۵۸۷ م. با تزار روسیه پیمان حمایت سیاسی بسته بود، می‌توانست در انجام مذاکرات با روسها به خان فراری گیلان کمک و میانجیگری نماید.[۱] مدارک جالبی در این مورد در آرشیوهای روسیه یافت می‌شود از جمله اطلاع کتبی فئودورترایکورف حکمران آستاراخان قابل ذکر است. ترایکورف درگزارش مورخ ۲۲ ماه دسامبر ۱۵۹۲ م. به اطلاع مسکو می‌رساند که بازرگانی به نام نعمت، سفیر و قاصدِخان احمدخان گیلانی، پیش او رسیده و سه نامه به او تحویل داده است که یکی از آنها از ملک الکساندرگرجی بود و دو نامهٔ دیگر از خود خان احمد خان. هر دو نامهٔ خان گیلان که یکی برای فئودورایوانوویچ تزار روسیه (۱۵۹۸-۱۵۸۴) و دیگری برای بوریس گودونف صدراعظم آن کشور بود، در ماه شعبان سال هزار (ژوئن ۱۵۹۲ م.) نوشته شده بود. ترایکورف نامه‌های رسیده را همراه با ترجمهٔ روسی به مسکو ارسال داشت[۲] و درگزارش خود به این نکته نیز اشاره کرد که به قول بازرگان نعمت: «به محض اینکه شاه عباس به شماخی حمله کند خان گیلان مجبور خواهد گردید به خاک گرجستان بگریزد زیرا نمی‌تواند در مقابل شاه مقاومت کند چونکه دیگر ضعیف شده است و مردم از او اصلاً اطاعت نمی‌کنند».[۳]

---

۱. خان احمدخان گیلانی در سالهای قبل از فرار نیز نسبت به روابط سیاسی گرجستان و روسیه توجه خاصی قائل بود و سعی می‌کرد همواره در جریان این روابط باشد. مثلاً وی هنگام مذاکرات با گریگوری واسیلچیکوف سفیر روسیه در ۱۶ اکتبر ۱۵۸۸، از او خواست راجع به مناسبات تزار روسیه با گرجستان عرض کند و سفیر روسیه نیز در این مورد اطلاعات لازمه را در اختیار خان گیلان گذاشت. رجوع کنید به:

N.I. Veselovsky. Pamjatniki diplomaticheskikh i torgovykh otnoshenij moskovskoj Rusi s Persiej. vol. 1, sankt - peterburg, 1890, p. 50-51. P.P. Bushev. Istorija posolstv i diplomaticheskikh otnoshenij Russkogo i Iranskogo Gosudarstv, v 1586-1612 gg. (Po russkim arkhivam). Moskva, 1976, p. 95 (به زبان روسی)

2. N.I.Veselovsky, p. 173-176. P.P.Bushev, p.156-157.

نیز زندگانی شاه عباس اول، ص ۱۰۳۹؛ علی‌اکبر ولایتی، تاریخ روابط خارجی ایران در عهد شاه عباس اول، (تهران، ۱۳۷۴)، ص ۲۰۰-۱۹۹.

3. N.I.Veselovsky, p. 175.

←

چنانکه می‌بینیم بعد از فرار خان احمدخان از گیلان روابط او با پادشاه کاختی، ملک الکساندر دوم قطع نشده و تماسهای دیپلماتیک میان این دو شخص ادامه داشته است. در این خصوص علاوه بر مدارک روسی، در منابع فارسی نیز اطلاعات جالب توجهی، از جمله اطلاعاتی دربارهٔ ورود یک شخص گیلانی به نام حکیم فغفور لاهیجانی به گرجستان و ملاقات وی با پادشاه کاختی پیدا می‌شود.

بنابر آن چه در مآخذ فارسی آمده، حکیم میرمحمدحسین فغفور لاهیجانی از اجله سادات گیلان و از فضلا و شعرا و اطبای نامدار زمان خود بوده، وی و پدرش سیداحمد از مقربان و درباریان خان احمدخان گیلانی بودند. فغفور لاهیجانی در خط نستعلیق هم استاد سرشناسی بوده و در علم موسیقی نیز مهارتی داشت و تصانیف او در گیلان و مازندران و سایر نواحی ایران شهرت تمام پیدا کرده بود.[۱]

حکیم فغفور لاهیجانی بعد از گریختن خان احمدخان از دست شاه‌عباس، به سرعت گیلان را ترک کرد و به رسم تجارت به شروان رفت تا با خان گیلان که در آن دیار پناهنده شده بود دیدار کند. وی بعد از ملاقات با صاحب فراری خود و احتمالاً طبق دستور خان مذکور، باعلجه روانهٔ گرجستان شد. متأسفانه منابع راجع به جزئیات این مأموریت اطلاعی نمی‌دهند، فقط قید می‌شود که «پادشاه آن ملک الکسندرخان» (یعنی همان الکساندر دوم پادشاه کاختی) نمایندهٔ خان احمد خان را به گرمی پذیرفته و با او مذاکراتی به عمل آورد،[۲] البته انجام مذاکرات با پادشاه کاختی (و شاید تحویل پیغام خان گیلان به او) می‌بایستی

---

←

برای توضیح بیشتر در مورد خان احمدخان گیلانی با روسیه (هم در دوران حکومت وی در گیلان و هم بعد از فرار او به خارج) رجوع کنید به:

P.P.Bushev, pp. 85-97, 138-140, 149-158.

۱. ملاعبدالباقی نهاوندی، مآثر رحیمی، به اهتمام شمس‌العلما محمدحسین هدایت، جلد سوم، بخش دوم، (کلکته، ۱۹۳۱)، ص ۹۰۲-۹۰۱؛ ملاعبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، تذکرهٔ میخانه (۱۰۲۸ هجری) تصحیح و تنقیح و تکمیل تراجم به اهتمام احمد گلچین معانی، (تهران، ۱۳۴۰)، ص ۴۵۳.

۲. مآثر رحیمی، ص ۹۰۳.

وظیفهٔ اصلی فغفور لاهیجانی باشد اما چنانکه از مآخذ معلوم می‌گردد، وی در این سفر یک هدف دیگری را نیز تعقیب می‌کرد؛ فغفور لاهیجانی که خود حکیم معتبر و نامدار گیلان بود، در نظر داشت ضمن انجام مأموریت دیپلماتیک خود در گرجستان، با حکمای گیلانی نیز که در آن زمان در خدمت پادشاهان گرجی مشغول فعالیت بودند، ملاقات کند و آنها را «تکلیف و ترغیب» نماید.[۱]

بعد از انجام وظایف محوله، فغفور لاهیجانی از گرجستان به گیلان بازگشت، مدتی چند در لاهیجان ماند و از آنجا عازم دارالسلطنه اصفهان شده به ملازمت شاه عباس اول صفوی رسید. پس از مدتی اقامت در اصفهان به خراسان عزیمت کرد و از آنجا در سال ۱۰۱۲ ق. / ۱۶۰۳ م. به سوی هندوستان رهسپار شد. وی در آخر ایام زندگانی ملازم و مداح شاهزاده پرویز پسر سلطان جهانگیر شد و سرانجام در سال ۱۰۲۹ ق. (و به روایت دیگر در سال ۱۰۳۰ ق.) در شهر الله‌آباد وفات یافت.[۲] قابل ذکر است که فغفور لاهیجانی تا زمانی که در ایران بود «رسمی» تخلص داشت (و بعضی اوقات «میر» هم می‌نوشت) ولی بعد از ورود به هند تخلص سابق خود را به «فغفور» عوض کرد.[۳]

---

۱. در این مورد در مآثر رحیمی(ص ۹۰۳) چنین آمده است: «و بعد از دریافت ملازمت ایشان به سبب تکلیف و ترغیب حکمای پادشاهان گرجستان که گیلانی بودند به گرجستان و دیار ارمنیه شتافت و پادشاه آن ملک الکسندر خان با آنکه از زبان فارسی بهرهٔ تمام نداشت مقدم او را به‌غایت گرامی داشته میل تمام به صحبت آن‌جناب پیدا کرده همواره صحبت با او می‌داشت.»

۲. برای توضیح بیشتر در مورد زندگانی و آثار حکیم فغفور لاهیجانی رجوع کنید به:
مآثرلاحیمی، ص ۹۲۷ـ۹۰۱؛ تذکرهٔ میخانه، ص ۴۷۱ـ۴۵۳؛ میرزا محمدطاهر نصرآبادی، با تصحیح و مقابله وحید دستگردی، (تهران، ۱۳۵۲)، ص ۲۴۴ـ۲۴۳؛ احمدگلچین معانی، شهر آشوب در شعر فارسی، (تهران ۱۳۴۶)، ص ۵۳ـ۵۱؛ ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم بخش دوم، (تهران ۱۳۷۳)، ص ۱۰۳۱ـ۱۰۲۴؛ ع. خیامپور، فرهنگ سخنوران، (تبریز، ۱۳۴۰)، ص ۴۵۲؛ محمدجعفر محجوب، سبک خراسانی در شعر فارسی، (تهران، ۱۳۴۵)، ص ۶۹۰ـ۶۸۹؛ مهدی بیانی، احوال و آثار خوشنویسان نستعلیق‌نویسان، بخش ۲، (تهران، ۱۳۴۶)، ص ۵۲۵، بخش ۳، (تهران ۱۳۴۸)، ص ۷۰۵؛ غلامرضا رحمدل، «سیری در اشعار چند شاعر لاهیجانی عهد صفوی»، گیلان‌شناسی، مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی فرهنگ و ادبیات گیلان، دانشگاه گیلان، (شهریور ۱۳۷۲)، ص ۲۰۶ـ۲۰۵، ۲۰۹.

۳. مآثر رحیمی، ص ۹۰۲؛ تذکرهٔ میخانه، ص ۴۵۴؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ص ۲۴۳؛ آتشکدهٔ آذر، (تهران، ۱۳۳۷)، ص ۱۶۷.

در زمان توقف در گرجستان فغفور لاهیجانی امکان پیدا کرده بود از نزدیک با این کشور و اهالی و فرهنگ آن آشنا شود. نکتهٔ شایان توجه این است که خاطرات سفر کوتاه مدت او را در ایجاب اشعار خاص درباره گرجستان الهام بخشید و وی مثنوی شهر آشوب را در تعریف و توصیف گرجستان و «محبوبان آن بلاد» به نظم درآورد.

در این مورد در مآثر رحیمی تألیف ملاعبدالباقی نهاوندی (۱۰۲۵ ق.، یعنی در زمان حیات خود فغفور لاهیجانی)، پس از ذکر ملاقات فغفور لاهیجانی با پادشاه کاختی، چنین می‌خوانیم: «بعضی از مستعدان ایران که در آن دیار بودند از سخنان ایشان که در وصافی محبوبان آن بلاد که در ایران به حسن قیافه مشهورند می‌فرمود محفوظ و بهره‌ور می‌گردیدند و شهر آشوبی در ایام توقف آن دیار در سلک نظم کشیدند که بر افواه و السنه مردم آنجا جاری و مذکور است».[۱] مؤلف مآثر رحیمی بلافاصله پس از این سطور از اشعار فغفور لاهیجانی (من جمله از شش شعر از شهر آشوب او) نقل‌قول می‌کند و بعد از آن به حکایت خود دربارهٔ احوال آن شاعر گیلانی ادامه می‌دهد: «چون یکچندی اوقات شریف در آن ملک مصروف داشت به وطن اصلی مراجعت نموده، مجالست و مصاحبت اقربا و خویشان را دریافته، به قصد سیر عراق در حرکت آمد و به دارالسلطنه اصفهان که مقر و مسکن علما و شعرای ایران است شتافت و حالت و کیفیت استعداد خود را بر دانشوران آنجا ظاهر ساخت».[۲]

متأسفانه متن کامل مثنوی شهر آشوب[۳] حکیم فغفور لاهیجانی به روزگار ما

۱. مآثر رحیمی، ص ۹۰۳.

۲. همان، ص ۹۱۲. ناگفته نماند که مؤلف تذکرهٔ میخانه داستان سفر فغفور لاهیجانی به گرجستان را به‌طور کاملاً متفاوت و حقارت‌آمیزی شرح می‌کند و برخلاف مؤلف مآثر رحیمی چنین می‌نویسد: «بعد از فوت پدر سیر ایران نموده از آنجا به آذربایجان و از آن ولایت به گرجستان می‌رود و مدتی در خدمت دارای آن ملک به سر می‌برد. پاکی شرع شریف محمدی او را همصحبتی گرجیان و دیدن آیین کثیف ایشان مانع می‌آید، بنابراین در وقت فرصت از دیار کفار فرار نموده بار دیگر به عراق معاودت می‌نماید» (تذکره میخانه، ص ۴۵۴).

۳. برای توضیح بیشتر در مورد انواع مختلف شهر آشوب و جایگاه آن شیوهٔ نظمی در تاریخ ادبیات فارسی ←

نرسیده (در هر صورت تاکنون پیدا نشده است) و فعلاً تنها همان آن شش قطعه شعر (جمعاً ۳۶ بیت) که مؤلف مآثر رحیمی از آن نقل‌قول کرده، در دسترس ما است.[1] این شش قطعه عبارت است از: صفت والی گرجستان، صفت زمین گرجستان، صفت کلیسا و کشیش، صفت می‌فروش، صفت حمام و صفت دلاک.[2]

---

→

رجوع کنید به: شهر آشوب در شعر فارسی؛ تاریخ ادبیات در ایران، بخش اول، ص ۶۳۳ـ۶۳۱؛ سبک خراسانی در شعر فارسی، ص ۶۹۹ـ۶۷۷؛ رضا قاسمی، «شهر آشوب»، مجلهٔ راهنمای کتاب، سال یازدهم، شماره هشتم، تهران، ص ۴۴۱ـ۴۳۶.

نیز رجوع کنید:

E. G. Browne. *A Literary History of Persia*. Vol. IV, Cambridge, 1930, p. 237; Y. Rypka. *Iranische Literaturgeschichte*, Leipzig, 1959, p. 206, 251, 287; Mehdi Keyvani, *Artisans and Guilds Life in the later safavid Period* Berlin: 1982, pp. 10, 197-198, 263-295; G.V. Ptitsyn, *Poeticheskie proizvedenija Sajido kak istoricheskij istochnik*, Trudy Otdela Vostoka Gosudarstvennogo Ermitazha, Vol.II Leningrad; 1940, p. 281-282; A. Mirzoev, *Sajido Nasafi i ego mesto v istorii tadzhikskoj literatury*, Stalinabad, 1954, pp. 10-11, 84, 142-147. U. Karimov, *Adabioti todzhik dar asri XVI*. Dushanbe: 1985, p. 144-150; R.B. Gusejnov, *Pervye shahrashuby v persojazychnoj poezii*, VII Nauchnaja sessija molodykh vostokovedov, Erevan: 1981, p. 28-30.

گریگول برادزه، موضوع شهر در شعر شرقی قرنهای ۸ تا ۱۲ میلادی، فرهنگ شرقی، (تفلیس، ۱۹۸۰)، ص ۹۰ـ۸۶ (به زبان گرجی).

۱. در برخی تذکره‌ها به دیوان اشعار حکیم فغفور لاهیجانی مشتمل بر قریب چهار یا پنج هزار بیت اشاره شده (ر.ک. تذکرهٔ میخانه، ص ۴۵۹؛ تذکرهٔ نصرآبادی، ص ۲۴۴) و شاید در آن دیوان مثنوی شهر آشوب نیز مندرج بود. تا آن‌جا که اطلاع داریم یگانهٔ نسخهٔ خطی از دیوان فغفور لاهیجانی تا سال ۱۸۵۴ میلادی در کتابخانه فرمانروای آود در هند بایگانی شده بود که دکتر اسپرنگر در فهرست خود از آن نسخه یاد کرده است. اما متأسفانه هیچ خبر دقیقی در دست نیست آیا بعد از آتش‌سوزی شدیدی که در سال ۱۸۵۸ م. در آن کتابخانه صورت گرفت، نسخهٔ موردنظر نیز مانند صدها کتاب کتابخانهٔ مزبور از بین رفته یا نه. رجوع کنید به:

A. Sprenger, *A Catalogue of the Arabic Persian, and Hindustany Manuscripts of the Libraries of the King of Oudh*. Vol. 1. Calcutta: 1854, No. 198, p. 391-392; D.N. Marshall, *Mughals in India. A Bibliographical Survey*. Vol. 1. London: 1967, p. 136.

۲. مآثر رحیمی، ص ۹۰۶ـ۹۰۴؛ شهر آشوب در شعر فارسی، ص ۵۳ـ۵۲. در این‌جا باید یادآور شویم که غیر از اثر فغفور لاهیجانی حداقل یک شهر آشوب دیگر نیز درخصوص گرجستان به زبان فارسی نوشته شده است که ناظم آن، شخصی موسوم به صافی خلخالی بود که احتمالاً در قرن ۱۲ ق. / ۱۸ م. زندگی می‌کرده و مدتی در شهر تفلیس پایتخت گرجستان اقامت داشته است. متن فارسی آن شهر آشوب براساس یگانه نسخه خطی موجود در شهر سن پترزبورگ (لنینگراد سابق) به سعی و اهتمام آقای دکتر ماگالی تودوآ در سال ۱۹۷۵

←

بدیهی است ۳۶ بیت که به دست ما رسیده برای ارزیابی کامل شهر آشوب حکیم فغفور لاهیجانی کافی نیست، ولی در هر حال براساس این ابیات می‌توان گرمای روح مؤلف آن نسبت به گرجستان و گرجیان را تا حدی احساس نمود.[۱] البته ما قصد نداریم در اینجا کلیهٔ اشعار باقی مانده شهر آشوب حیکم فغفور لاهیجانی را نقل کنیم. اما ضرری هم نخواهد داشت اگر در پایان این مقاله بیتی چند از آن اثر منظوم ذکر گردد که یک شاعر و دانشور ایرانی از اجله سادات گیلان آن را بر وزن مخزن‌الاسرار نظامی در وصف گرجستان سروده است:

### صفت زمین گرجستان

پیش زمینش ز پی رنگ و بو    ریـــــخته گـــلزار ارم آب‌رو
می سزد ار دانه ز لطف هوا    ســبز شـود در دهــن آســیا
ماه، ز خورشیدوشانش به تاب    ذرهٔ او غـــیرت صــد آفــتاب
تـیر مـژه، صـف‌شکن عـافیت    نـیم نگـه، خـون مـلک رادیت
مصری و صد یوسف کنعان درو    دیری و صد رهزن ایـمان درو
هست چو آیـینهٔ صـد پـاره‌ای    هر طرفش جـلوهٔ رخسـاره‌ای[۲]

→

میلادی در تفلیس به چاپ رسید. مثنوی صافی خلخالی (مشتمل بر ۱۷۷ بیت) که عنوان آن در نسخه خطی مذکور تعریف بلده تفلیس است، شامل اشعار زیر می‌باشد: تعریف شهر و مکانت و هوای شهر مسطور، تعریف امردان و ساده‌رویان، تعریف حمامات، تعریف کلیسایش، تعریف مجلس شراب و ساقی. رجوع کنید به: ماگالی تودوآ، مطالعات گرجی ـ فارسی، جلد دوم، (تفلیس، ۱۹۷۵)، ص ۲۲۰ـ۱۹۵ (به زبان گرجی).

۱. مؤلف این سطور ابیات به دست آمده از شهر آشوب حکیم فغفور لاهیجانی را به زبان گرجی ترجمه نموده و با مقدمه و یادداشتهای تفصیلی به طبع رسانیده است. رجوع کنید به: گریگول برادزه، «از تاریخ روابط فرهنگی ایران و گرجستان»، مجلهٔ ماتسنه (فصلنامه فرهنگستان علوم جمهوری گرجستان، سلسله زبان و ادبیات)، (تفلیس، ۱۹۷۹)، شماره ۲، ص ۱۷۳ـ۱۶۰ (به زبان گرجی). نیز رجوع شود به مقالهٔ شادروان دکتر محمد تقی دانش پژوه در مجلهٔ آینده، سال ششم، شماره‌های ۳ و ۴، ص ۲۶۴ که در آنجا به ملاقات آن استاد بزرگوار با مؤلف این سطور در شهر تفلیس و صحبتی که راجع به شهر آشوب حکیم فغفور لاهیجانی به میان آمد، اشاره شده است.

۲. مآثر رحیمی، ص ۹۰۴؛ شهر آشوب در شعر فارسی، ص ۵۲. برای مقایسه توجه فرمایید به ابیات ذیل از شهر

←

مثنوی حکیم فغفور لاهیجانی ـ شاعر، دانشمند و دیپلمات عصر صفویه ـ که شامل چنین ابیات پُراحساسی است، برای ما در نخستین وهله، یکی از صفحات روشن تاریخ روابط متقابل فرهنگی ایران و گرجستان است. مترادف با این، آن اثر منظوم به‌عنوان یک نمونه نمایان، ارتباط و درآمیختگی دیپلماسی و شعر (و در مفهوم وسیعتر، سیاست و فرهنگ) در تاریخ مناسبات متقابل دو ملت حائز بسی اهمیت است.

در بالا ما سعی کردیم توجه خوانندگان محترم را روی چند نکته مربوط به روابط ملک الکساندر دوم گرجی با بعضی از هم‌عصران ایرانی از اهل سیاست و علم و شعر متمرکز سازیم. در پایان سخن باید به یک اطلاع جالبی نیز که درکتاب تاریخ ابراهیم پچوی ـ مؤلف عثمانی قرن یازدهم هجری ـ به چشم می‌خورد و حاکی از علاقهٔ خاص ملک الکساندر دوم نسبت به فرهنگ ایران و شعر فارسی است اشاره کنیم:

به روایت ابراهیم پچوی (متوفی در سال ۱۰۶۲ ق. ۱۶۵۱ م.)، اسکندرخان گرجی (یعنی همان ملک الکساندر دوم پادشاه کاختی) انگشتر خاتمی داشت که بر نگین آن چنین بیتی از حافظ شیرازی کنده شده بود:

نه‌عمرخضر بماند نه‌ملک اسکندر    نزاع برسر دنیای‌دون مکن‌درویش[1]

---

→

آشوب صافی خلخانی موسوم به تعریف بلده تفلیس (ر.ک. ماگالی تودوآ، مطالعات گرجی ـ فارسی، جلد دوم، ص ۲۰۲-۲۰۱):

همه چون یوسف از تعریف بیرون    تعالی حسنهم عما یصفون
سزد ایزدگر این حسن و صباحت    زصنع خویشتن ناز بغایت
چه تفلیس است این رشک بهشت است    به پیشش گلشن فردوس زشت است
نوای بلبل و قمریش این است    که گلزار ارم این سرزمین است

۱. تاریخ پچوی، جلد دوم، استانبول، ۱۲۸۲، ص ۸۹. اطلاعات ابراهیم پچوی دربارهٔ گرجستان و قفقاز، متن ترکی عثمانی و ترجمهٔ گرجی با مقدمه و حواشی و توضیحات به اهتمام آکادمیسین سرگی جیکیا، تفلیس ۱۹۶۴، ص ۵۰ (متن)، ۷۸ (ترجمه گرجی). البته برای خوانندگان ارجمند ایرانی متبحر در ادبیات فارسی، ←

و به گمان بنده، از حقیقت زیاد دور نخواهد بود اگر حدس بزنیم که هنگام ملاقاتهای متعدد ملک الکساندر گرجی با حکیم فغفور لاهیجانی و یا سایر «مستعدان ایران که در آن دیار بودند»، ضمن سخنان و مطالب دیگر حتماً از نظم شیرین فارسی و به ویژه از حافظ شیرازی و آثار بی‌نظیر آن شاعر بزرگ ایرانی نیز صحبت گرمی به میان می‌آمده است.

---

→

واضح است که بیتی که بنابر گزارش ابراهیم بچوی بر نگین خاتم پادشاه گرجی کنده شده بود، از غزل معروف حافظ شیرازی «دلم رمیده شد و غافلم من درویش» گرفته شده است. (دیوان حافظ به تصحیح علامه قزوینی و دکتر قاسم غنی با مجموعه تعلیقات و حواشی علامه محمدقزوینی به اهتمام عبدالکریم جربزه‌دار، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۴۸).

# بخش ۳
# مباحث تاریخی - روابط خارجی

# گرجیان در نظام صفوی

*دکتر احسان اشراقی**

سخن از سرزمینی است که با ایران پیوندی دیرینه دارد و این پیوند از مرز هزاره‌ها می‌گذرد و از قرابت قومی و نژادی به هنگام مهاجرت آریائیان آغاز می‌شود و در دوران دولتهای هخامنشی و اشکانی و ساسانی این همبستگی به شکل سیاسی ادامه می‌یابد.

در زمان داریوش اول هخامنشی و فرزندش خشایارشا، به قول هرودت مورخ یونانی، گرجستان بخشی از استانهای هجدهم و نوزدهم دولت پارس را تشکیل می‌داد. هنگامی که هرودت از ارتش ناهمگون خشایارشا سخن به میان می‌آورد، کولخیسی‌ها را با شمشیرهایی توصیف می‌کند و سپرهایی که از چرم گاو حمل می‌کردند.

حاکمیت هخامنشیان بر کولخیس این امکان را فراهم ساخت تا این ناحیه دارای تجارت پیشرفته‌ای با مناطق آسیای صغیر و سوریه و مصر گردد. در سده‌های ۴ تا ۶ پیش از میلاد مسیح پادشاهی کارتلی و کولخیس نقش مهمی در زندگی سیاسی و اقتصادی دنیای باستان ایفا کردند. در سال ۶۶-۶۵ پیش از میلاد مسیح پومپه سردار رومی به گرجستان حمله کرد و گرچه رومیان موقتاً بر گرجستان مسلط شدند، لیکن ارتباط گرجستان با ایران در دورهٔ اشکانی قطع نشد

* استاد و رئیس گروه تاریخ دانشگاه تهران.

و تا زمانی که مسیحیت در گرجستان برقرار شد، بسیاری از آداب و رسوم و سنتهای این سرزمین شبیه ایرانیها بود. رواج آیین مزدایی در گرجستان بر اثر شواهد باستان‌شناسی تأیید می‌شود و این اعتقادات پس از رواج مسیحیت به کلی از بین نرفت و تلفیق آن با اعتقادات جدید در زوایای اندیشه کشاورزان باقی ماند. میریان مقدس نخستین پادشاه عیسوی گرجستان که سلاله‌اش مدت دو قرن در ایبریا سلطنت کردند از شعبه مهردادیان ایرانی به شمار می‌رفت که از خاندانهای درجهٔ اول ایران بود.

طی ۳ قرن که از مسیحیت گرجستان می‌گذشت، این سرزمین مورد نزاع بین دولت ساسانی و دولت بیزانس بود که تا ظهور اسلام و سپس توسعهٔ متصرفات مسلمین به قلمرو ایران و بیزانس ادامه داشت. از زمانی که مسلمین گرجستان را متصرف شدند تا زمان سلجوقیان در پهنهٔ تاریخ ایران ارتباطی با گرجستان به وجود نیامد. در دوران آلب ارسلان سلاجقه بر گرجستان دست یافتند و این مقارن بود با شکست بیزانس در جنگ ملازگرد که آغازی بود بر عقب‌نشینی این دولت در برابر ترکمانان. سلجوقیان بر بسیاری از قلاع مستحکم و شهرهای گرجستان دست یافتند ولی در دوران داود معروف به سازنده احیاگر در ۵۱۳ ق. /۱۱۱۹ م.، او با کمک متحدینی که فراهم ساخته بود به نفوذ سلاجقه در گرجستان پایان داد و هنگامی که اتابکان آذربایجان بار دیگر سلطهٔ خود در اواخر قرن ۱۲ میلادی بر گرجستان گستردند ملکه تامار سپاه اتابک ابوبکر، برادرزاده قزل ارسلان را در بزدشمکور شکست داده مناطق وسیعی در جنوب گرجستان را تا بخشی از آذربایجان گسترش داد. قرنهای ۱۱ و ۱۲ میلادی را باید عصر شکوفایی فرهنگ و تمدن گرجستان و استقرار مبانی اجتماعی و سیاسی آن دانست. نمونه‌های باقی‌مانده از هنر و معماری این عهد نشانه‌ای از این پیشرفت و تعالی است.

حملهٔ ویرانگر مغول در اوایل قرن هفتم (قرن سیزدهم میلادی) و حملات جلال‌الدین خوارزمشاه و یورشهای امیرتیمور و ترکمانان آق قویونلو و عثمانیان

نزدیک به ۳ قرن گرجستان را در معرض خرابی و تاراج قرار داد و در نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی با فتح قسطنطنیه و سقوط امپراتوری بیزانس، گرجستان با تجاوزات دولت عثمانی که از هر طرف گسترش می‌یافت مواجه گردید و این دوران مصادف بود با مقدمات تشکیل دولت صفوی در ایران.

دوران صفوی عصر تازه‌ای در روابط ایران و گرجستان به شمار می‌رود. در سال ۹۰۷ ق. / ۱۵۰۱ م. شاه اسماعیل اول بنیان حکومتی را نهاد که از نظر تمرکز و یکپارچگی سیاسی در تاریخ بعد از اسلام ایران سابقه نداشت. گسیختگی سیاسی و فرهنگی که قرنهای متمادی، در پی استقرار حکومتهای ترکمانان و مغولان و تیموریان و حکومتهای محلی کوچک و بزرگ پدید آمده بود، جای خود را به دولت واحد سپرد.

شاه اسماعیل شیعهٔ اثنی‌عشری را مذهب رسمی کشور کرد و درواقع برای نخستین بار در تاریخ اسلام یکی ازکشورهای مهم اسلامی چنین گامی را برمی‌داشت. انگیزهٔ شاه اسماعیل در این مورد، هم رنگ مذهبی داشت و هم از یک مصلحت‌اندیشی سیاسی سرچشمه می‌گرفت. این مصلحت‌بینی خود از دو عامل ناشی می‌شد: یکی علاقه به جدا کردن ایران از همسایگان قدرتمند و سنی مذهب یعنی ترکان عثمانی در شمال باختری و ازبکان در شمال‌خاوری؛ و دیگر بهره‌مندی از یک ایدئولوژی پویا و نیرومند برای همسو کردن و بسیج مردم ایران در برابر دشمنان. انگیزه شاه اسماعیل هرچه بود این گام برای آیندهٔ ایران پیامدهای وسیع داشت: احیای انقلابی غیرمنتظرهٔ تشیع به عنوان یک عامل توانمند که به گونه‌ای باورنکردنی مسیر تاریخ اسلام را دگرگون کرد. پیداست که صفویان سیاست داخلی و خارجی خود را براساس این ایدئولوژی حاکم قرار دادند که در زیر لوای این ایدئولوژی مرکزیت مستحکم سیاسی و نظامی و اداری نیز تحقق یافت و در اجرای این سیاست که دامنه آن تا مرزهای تاریخی ایران کشیده می‌شد وحدت ملی و فرهنگی قدیم ایران درون این چارچوب مرزی شکل می‌گرفت:

گرجستان در محدودهٔ شمال غربی دولت صفوی قرار داشت و علی‌رغم آنکه مردمش از قرن چهارم میلادی به مسیحیت گرویده بودند، زمامداران صفوی علاقهٔ شدیدی به حفظ این کشور در دایرهٔ نفوذ خود داشتند. در تقسیمات اداری صفویه که در متون تاریخی انعکاس دارد، گرجستان از مناطق والی‌نشین محسوب می‌شده است و عنوان والی در دوره صفویه به حکام ایالات داده می‌شد. از زمان شاه عباس به صورتی منظم به حکام کارتیل و کاخت و خوزستان و لرستان والی می‌گفتند و والیان گرجستان به عنوان «والیان اطراف» در رأس صاحب‌منصبانی قرار داشتند که دارای القاب زیر بودند:

«ایالت و سلطنت پناه، شوکت و حشمت دستگاه، عالیجاه، عمدةالسلاطین و الخواقین الکرام، نظاماً للایاله و السلطنه و الامتنان» ـ انتصاب والیان گرجی به خصوص جنبهٔ رسمی داشته و اهمیت مقام والیان گرجی از اینجا روشن می‌شود که شاه گاهی شاهزادگان گرجی را به فرزندی می‌پذیرفت. اولین فرد ذکور منتسب به خاندانهای فرمانروای گرجی که اسلام آورد، لئون دوم فرمانروای کاخت است که لقب برادر یافت و رستم خان سپهسالار با واژه اخوی مورد خطاب قرارگرفت و آخرین والی که از طرف صفویان به حکومت کاخت منصوب شد، محمدقلی خان (کنستانتین دوم) بود که لقب «فرزند» گرفت.

در اینجا توجه به این نکته ضروری است که مقصود ازگرجستانی که در دوران صفویه در قلمرو ایران قرار داشته به تمام خاک گرجستان اطلاق نمی‌شده بلکه ناحیه شرقی گرجستان بود که شامل نواحی کارتیل و کاخت بوده است. به نوشته شاردن کاخت یا کاخیت در بخش کوهستانی قفقاز گسترده بوده و کارتیل بخش شرقی کشور گرجستان را تشکیل می‌داده است.

شاهان صفوی برای حفظ تسلط خود برگرجستان، به هر شیوه‌ای، خواه صلح و یا جنگ توسل می‌جستند. سلاطین گرجستان هرگاه سر از اطاعت صفویان می‌پیچیدند به جنگ تهدید می‌شدند. لشکرکشیهایی که در زمان شاه تهماسب و

شاه عباس به گرجستان انجام گرفت و موجب قتل و غارت و اسارت مردم این سامان گردید از این سیاست سرچشمه می‌گرفته است. اکثریت قریب به اتفاق متون تاریخی صفوی به مطالبی اشاره دارد که مربوط به رابطهٔ گرجیان با دربار صفوی است.

گذشته از موقعیت نظامی، گرجستان از نظر منابع اقتصادی و انسانی نیز برای شاهان صفوی حائز اهمیت بود. شاردن سیاحتگر فرانسوی که هنگام سفر به ایران در دوران شاه عباس دوم از گرجستان دیدار کرده، دربارهٔ این سرزمین می‌نویسد: گرجستان سرزمینی است با آب و هوای مطبوع و حاصلخیز و بهره‌مند از مناظر زیبا و طبیعت دلپسند. هرگونه میوه لذیذ در این سرزمین پیدا می‌شود. گلابیهای معطر و سیبهای خوشبو و خوش‌طعم آن نظیر عالی‌ترین نوع میوه‌های فرنگستان است... اغنام و احشام این سرزمین بسیار و جنس آنها خوب و عالی است. انواع و اقسام حیوانات شکاری در این سرزمین پیدا می‌شود... نژاد مردم گرجستان عالی و زیباترین نوع مردمان مشرق زمین‌اند من یک قیافه نامتناسب ندیدم. تمام گوشه و کنار کشور مشحون از مردم نیک‌منظر بود... گرجیان مردانی بسیار باهوش وکیاست هستند و اگر در آموزش و پرورش آنها دقت لازم به عمل آید، دانشمندان بزرگ و استادان عالی‌مقام در تمام شعب علوم و فنون در گرجستان کهنسال پایه عرضهٔ وجود خواهند نهاد. عمارات و قصور بزرگان به سبک کاخهای ایران است. ملبوسات بانوان همانند پوشاک بانوان ایرانی و طرز خوراک و نشست و برخاست آنان تقلیدی است از ایرانیان. البته شاردن، ضمن برشمردن محاسن این مردم، پاره‌ای صفات ناپسند همچون عدم وفای به عهد و تعدی وکینه‌توزی و فقدان اغماض و آشتی‌ناپذیری و مانند آنها را نیز خاطرنشان کرده است.

در فاصلهٔ بین ۹۰۶ و ۹۰۷ هجری شاه اسماعیل اول پس از فتح بخشهای وسیعی در قفقاز خود را به مرزهای گرجستان رسانید و از این زمان گرجستان قهراً تابعیت و باجگزاری دولت صفوی را پذیرفت. شاهان صفوی به‌ویژه از شاه

تهماسب به بعد برای حفظ حاکمیت خود بر گرجستان از شیوه‌های گوناگون استفاده می‌کردند که یکی ترغیب گرجیان به گرویدن به آیین مسلمانی بود و دیگری استفاده از مردان کارآمد گرجی در امور نظامی و همسرگزینی از بین زنان گرجی و سعی در اسکان دادن تعداد کثیری از گرجیان در مناطق مختلف ایران و استفاده از خدمات و مهارتهای آنان در کارهای مختلف.

شاهان صفوی تمایل زیادی به بهره‌مندی از هوش و لیاقت گرجیان داشتند. به زعم نخستین سلاطین صفوی گرجیان برتر از اقوام دیگر تابع دولت بودند. اما انگیزهٔ دیگری که منشأ حضور گرجیان در نظام صفوی گردید، سیاست دربار صفوی در مهار کردن قدرت سرکردگان قزلباش و جلوگیری از خودسریهای آنان بود. پس از تشکیل دولت صفوی سران قزلباش به مناصب مهم نظامی دست یافتند و حکمرانی ایالات و ولایات در دست آنها قرار گرفت. شاه اسماعیل و به ویژه فرزند او شاه تهماسب از همان ابتدای امر به منظور جلوگیری از خطر دخالت امیران قزلباش در امور مملکت، ضمن برخورداری وسیع از کاردانی دیوان‌سالاران ایرانی، کوشیدند با وارد کردن گرجیان و چرکس‌های نومسلمان در صفوف نظامیان تعادلی در دستگاه قدرت صفوی پدید آورند.

در سال ۹۸۴ ق. (۱۵۷۶ م.)، پس از مرگ شاه تهماسب در قزوین، بین طرفداران دو پسرش حیدرمیرزا و اسماعیل میرزا، بر سر جانشینی سلطنت، جنگ در گرفت. گرجیان مقیم قزوین به سرکردگی زال‌بیگ گرجی از حیدرمیرزا طرفداری کردند. حیدرمیرزا از یک بانوی گرجی متولد شده بود و مصطفی میرزا پسر دیگر شاه تهماسب نیز که طرفدار حیدریان بود مادر گرجی داشت. امام مکی میرزا شاهزاده دیگر صفوی همشیره‌زادهٔ زال بیگ گرجی بود و شاهزاده خانش بیگم، همشیرهٔ اعیانی او نیز همشیره‌زادهٔ دیگر زال بیگ بود. اما مادر اسماعیل میرزا مدعی سلطنت از ترکمانان موصللو بود و اکثریت امرای قزلباش از او طرفداری می‌کردند. اگرچه این جنگ خانگی، به دلیل قدرت حامیان اسماعیل به

زیان حیدر و قتل او و زال بیگ گرجی انجامید ولی این واقعیت را نشان داد که نفوذ گرجیان پایتخت در آن زمان به حدی رسیده بود که بتوانند تا مرز بالاترین سطوح قدرت پیش روند. البته موقعیت گرجیان تنها در زمینهٔ کارهای نظامی نبود بلکه آنها نشان دادند که در حوزه هنر و صنعت و کاردانی نیز از استعداد کافی برخوردارند. هزاران گرجی که به‌صورت مهاجرت اجباری یا به رضای خاطر به ایران آمدند، در تولید ابریشم نقش به‌سزایی ایفا کردند و از میان این مهاجرین، صنعتگران و هنرمندان ممتازی پدیدار شدند. سیاوش بیگ، یکی از مشهورترین استادان نقاشی زمان شاه تهماسب، اهل گرجستان بود. از نوجوانی وارد دربار صفویه شد و شاه تهماسب که استعداد او را در نقاشی دریافته بود به استاد علی مصوّر دستور داد تا هنر نقاشی را به او بیاموزد. اسکندر بیگ ترکمان، مؤلف عالم‌آرای عباسی در حق سیاوش‌بیگ می‌نویسد: «او بسیار نازک قلم و دقیقه کار و مصور بی قرینه بود، سیاه و کوه‌پردازی او را هیچ استادی به دست نمی‌توانست گرفت. مجلس‌سازی او بی عیب بود. در زمان شاه اسماعیل از اصحاب کتابخانه شد و در زمان نواب سکندرشان (سلطان محمد) او و برادرش فرخ‌بیگ در سلک معتمدان شاهزاده حمزه میرزا منتظم بودند».

وقتی شاه عباس اول به سلطنت نشست برای کاستن از قدرت و نفوذ سران قزلباش تصمیم به تشکیل سپاه جدیدی گرفت یک دسته از این سپاه جدید از غلامان یا قوللر تشکیل شده بود که بیشتر گرجی و چرکس و یا ارمنی بودند. این‌گونه غلامان که غالباً از طرف امرای مطیع گرجستان و داغستان برای شاه فرستاده می‌شدند، از کودکی در دستگاه درباری ایران یا در خدمت وزیران و اعیان و سران لشکر تربیت می‌یافتند و به دین اسلام در می‌آمدند و فرزندانشان در سلک غلامان شاهی داخل می‌شدند. رئیس غلامان شاهی را قوللر آقاسی می‌نامیدند و این مقام یکی از مقامات بزرگ ایران عصر شاه عباس شمرده می‌شد. الله‌وردیخان، سپهسالار شاه عباس که در ایجاد سپاه قوللر و پیروزیهای پادشاه

صفوی نقش عمده‌ای داشت از اهالی گرجستان و از خاندانهای بزرگ آن سامان بود. او در ۱۰۰۴ هجری قمری به امیرالامرایی ایالت فارس و سپهسالاری ایران برگزیده شد و تا هنگام مرگ (۱۰۲۲) در این مقام باقی ماند. الله‌وردیخان در جنگهای ایران با عثمانی از فرماندهان برجسته بود و پیروزیهای او در خلیج فارس مقدمه‌ای بود برای خروج پرتغالیان از این ناحیه. شاه عباس به الله‌وردیخان چندان علاقه داشت که پس از فوت او شخصاً به تشیع جنازه‌اش رفت و پیکرش را به مشهد فرستاد تا در مقبره‌ای که خود او ساخته بود به خاک سپارند. امامقلیخان پسر الله‌وردیخان پس از پدر به منصب امیرالامرایی فارس رسید و داودخان پسر دیگر الله‌وردیخان به امیرالامرایی قراباغ و ریاست قاجارهای آن سامان منصوب شد. امام قلیخان در قلمرو حکومت خود قدرت مطلق داشت و سراسر فارس وکهگیلویه و لارستان و بنادر جنوب، از جاسک تا اروندرود و تمام جزایر خلیج‌فارس در دایرهٔ حکمروایی و تسلط وی بود و همواره سی‌هزار سوار زبده و مجهز که از بهترین سواران ایران بودند در اختیار داشت و اطمینان شاه عباس نسبت به او آنچنان بود که هرگز در دوران حکومت امام قلیخان به فارس نرفت. در تلاشی که شاه برای بیرون راندن پرتغالیان از جزایر خلیج فارس به کار برد، امام قلیخان نقش اول را به عهده داشت در سایهٔ شجاعت و جنگاوری او نیروی دریایی ایران جزایر قشم و هرمز را که بیش از یک قرن در اختیار پرتغالیان بود فتح کرد و تسلط استعمار پرتغال را بر آبهای خلیج فارس پایان داد.

پس از مرگ شاه عباس، جانشین نالایق و ستمکار او شاه صفی، به انگیزهٔ بدخواهان تصمیم به قتل امام قلیخان گرفت. شورش داودخان بیگلر بیگی قراباغ و برادر امامقلی به همراهی تهمورث‌خان گرجی علیه شاه صفی، بهانهٔ خوبی بود برای برانداختن اقتدار این سردار بزرگ. شاه صفی با حیله و نیرنگ، امامقلی و پسرانش را ظاهراً برای فرونشاندن شورش داودخان فراخواند و در شهر قزوین او و سه پسرش را به هلاکت رساند و ایران را از وجود مردی دلیر و کارآمد تهی

ساخت. اقتدار گرجیان در دستگاه حکومت صفویان همچنان ادامه یافت. شاه صفی، رستم خان، از خاندان باگراتی را به سپهسالاری داده، به دفع تهمورث و داودخان فرستاد و خسرو میرزا از شاهزادگان صفوی را که در اصفهان سمت داروغگی داشت به سلطنت گرجستان منصوب کرد. تقدیر این بود که در فراهم آوردن زمینهٔ انحطاط و انقراض دولت صفوی نیز گرجیان سهمی داشته باشند. شاه سلطان حسین در واپسین ایام فرمانروایی خود شاهنوازخان گرجی معروف به گرگین خان را به حکومت قندهار فرستاد و بدرفتاری و خشونت او نسبت به مردم بر عصیان عشایر علزایی قندهار دامن زد و جان خود را عاقبت بر سر این کار گذاشت و کیخسرو برادرزاده گرگین نیز که به فرماندهی هزاران گرجی و قزلباش به سوی قندهار حرکت کرده بود، با تمام شجاعتی که از خود نشان داد کاری از پیش نبرد.

# اسناد تاریخی و نسخ خطی فارسی

## در مخازن انستیتوی نسخ خطی آکادمی علوم گرجستان

*زازا الکسیدزه**

انستیتوی نسخ خطی آکادمی علوم گرجستان یکی از مهمترین گنجینه‌های فرهنگ معنوی، فکری و دولتی ملت گرجستان است. در این انستیتو حدود ده هزار نسخهٔ خطی گرجی از قرن پنجم تا نیمه اول قرن نوزدهم، شصت هزار سند تاریخی قرون نهم تا نوزدهم، چند صدهزار سند از آرشیوهای خصوصی نویسندگان معروف، شخصیتهای دولتی، مذهبی و اجتماعی گرجستان و قفقاز قرون نوزدهم و بیستم نگه‌داری می‌گردد.

علاوه بر آن هزاران جلد کتب خطی و اسناد تاریخی به زبانهای یونانی (من جمله غنی‌ترین مجموعهٔ پاپیروس)، ارمنی، عربی، فارسی، ترکی، سوری، حبشی، اسلاوی و روسی قرون نهم تا نوزدهم در مجموعه‌های انستیتو بایگانی شده است.

تعداد زیادی از نسخ خطی گرجی با مینیاتورهای نفیس تزیین شده است که نمونه‌هایی از شاهکارهای هنر خطاطی محسوب می‌شوند. جلد آنها توسط معروفترین زرگران گرجی به نام بکا و بشکن او پیزاری قلمزنی شده است.

از این لحاظ با اطمینان کامل می‌توان گفت که علاوه بر ویژگیهای فوق‌الذکر انستیتوی نسخ خطی گنجینهٔ مهم هنرهای زیبای گرجستان نیز هست.

---

* رئیس انستیتوی نسخ خطی آکادمی علوم گرجستان.

در گنجینهٔ انستیتو مجموعهٔ نسخ خطی شرقی دارای جایگاه ویـژه‌ای است جمعاً تا سه هزار نسخهٔ خطی، من‌جمله ۷۵۲ نسخهٔ فارسی در آنجا بایگانی شده که از نظر کمی نه از نظر کیفی، بعد از نسخ عربی مقام دوم را به خود اختصاص می‌دهد.[۱]

مجموعهٔ نسخ خطی شرقی از سه گروه تشکیل می‌گردد. گروه اول که در دههٔ دوم قرن جاری یک‌مرتبه وارد مخازن بخش نسخ خطی موزه دولتی گرجستان آن زمان شد، متشکل از ۲۶۳ نسخه است که ۱۹۲ نسخهٔ آن فارسی است.

گروه دوم آن مجموعه دارای منشأ محلی است. بعضی نسخ آن در قفقاز پیدا شده و از اشخاص حقیقی خریداری شـده است. بـعضی از آنـها از مـوزه‌ها و مؤسسات علمی مختلف و حتی از دیگر مجموعه‌های انستیتو منتقل شده است. این گروه دارای ۳۱۷ نسخه فارسی است.

گروه سوم آن مجموعه را ۳۴۳ نسخه فـارسی تشـکیل مـی‌دهد کـه تـوسط آکادمیسین گیورگی تسرتلی و استفان چخنکلی از آسیای مرکزی (سمرقند، بخارا و غیره) به تفلیس آورده شد. نسخ خطی فارسی که در انستیتو بایگانی شده است شامل تقریباً تمام آثار خلاقه در زمینه‌های علوم دینی، ادبیات، حقوق، تاریخ، فلسفه، نجوم، ریاضیات، علوم پزشکی، دستور زبان، لغت‌شـناسی، مـیراث ایشـان است. نسخ فوق متعلق به قرون ۱۸ ـ ۱۵ است و اغلب آنها مربوط به قرون ۱۸ ـ ۱۷ است، محل رونویسی آنها شهرهای شیراز، اصفهان، تبریز، هرات، کـابل، سـلماس، تاشکند، بخارا، یزد، لاهور، کربلا، دیلمان، دربند، تفلیس و غیره عنوان می‌گردد.

از آنجا که بعضی از آن نسخ به آثار مؤلفان معروف مثل شرف‌الدین یـزدی، اسکندر منشی، حمدالله قـزوینی، الغ بگ و دیگـران تـعلق دارد، تـوجه ویـژه

---

۱. فهرست نسخ خطی عربی، ترکی و فارسی انستیتوی نسخ خـطی بـه نـام کـه کـه لیـدزه، آکـادمی عـلوم گرجستان. (مـجموعه K). تـدوین‌کنندگان تس. آبـولادزه، ر. گـوارامـیا، م. مـاماتساشویلی، (تـفلیس، ۱۹۶۹) (تدوین‌کنندهٔ فهرست نسخ خطی فارسی ـ م. ماماتساشویلی).

دانشمندان را به خود جلب می‌کند. عده‌ای از آثار با سفارش رجال گرجی و یا مخصوصاً برای آنها تنظیم شده است. مثلاً تاریخ قفقاز میرزا یوسف قراباغی با سفارش گریگول اوربلیانی شاعر و سردار معروف گرجی در سال ۱۸۵۵ تدوین شده است یا تاریخ نادرشاه میرزا مهدی‌خان که توسط کنسول علیرضا اصفهانی در سال ۱۸۱۰ برای تیموراز باگراتیونی استنساخ شده است.

بعضی از آثار براساس یادداشتهای خطی، می‌تواند به عنوان دستخط مؤلف تلقی شود.

نسخهٔ خطی قرن ۱۶ را که در آن زندگی و خدمات ارزندهٔ اهل عرفان و شیوخ مقدس توصیف شده است به این نوع نسبت می‌دهند.

آثار زیادی از ادبیات فارسی در انستیتو بایگانی شده است. نسخ مذکور به خاطر اینکه درکوتاه مدت بعد از فوت مؤلف رونویسی شده، از نظر متن‌شناسی دارای اهمیت ویژه است. در میان این قبیل نسخ، آثار نظامی گنجوی (۱۴۲۸)، کمال خجندی (۱۴۶۰)، حافظ (۱۴۷۰)، جلال‌الدین رومی (۱۴۷۳)، جامی (۱۵۶۵)، امیرخسرو دهلوی (۱۵۹۱)، فردوسی (۱۵۹۱)، انوری (قرن ۱۶) و غیره قرار دارد.[1]

باید به خصوص ذکر کرد که تعداد زیادی از نسخ خطی فارسی منقوش است که بعضی از آنها از شاهکارهای خطاطی و هنر مینیاتور محسوب می‌گردد.

درانستیتوی نسخ خطی ۵۱۱ سند تاریخی فارسی بایگانی شده است.[2] تمام آنها به‌صورت اصل و خوب نگهداری شده متعلق به قرن ۱۷ تا دههٔ سوم قرن ۱۹ است. می‌توان گفت که این اسناد مربوط به تمام بخشهای زندگی اجتماعی است و

۱. م. ماماتساشویلی، «مرور تحلیلی بر نسخ خطی فارسی انستیتوی نسخ خطی آکادمی علوم گرجستان»، ششمین کنفرانس ایرانشناسان شوروی، (تفلیس، ۱۹۷۰) (به زبان روسی).

۲. اسناد تاریخی فارسی در کتابخانه‌های گرجستان، به اهتمام و. پوتوریدزه، تفلیس، جلد اول ۱۹۶۱، جلد دوم ۱۹۶۲، جلد سوم ۱۹۶۵؛ مجموعه فرامین فارسی تفلیس، به اهتمام م. تودوا و ای. شمس، تفلیس، جلد اول ۱۹۸۹، جلد دوم ۱۹۶۵.

عبارتند از فرامین و احکام شاهان ایران، احکام خانهای ماورای قفقاز و ملوک کارتلی و کاختی، اسناد تملک و تملیک، عریضه‌ها با قطعنامه‌های مربوطه، نامه‌ها، قراردادهای تجاری، تعهدنامه‌ها، و غیره.

در میان فرامین شاهان، فرمان شاه عباس اول از همه قدیمی‌تر و مربوط به انتصاب کیخسرو باراتاشویل به عنوان وکیل کارتلی است. علاوه بر آن فرامین شاه صفی اول، شاه عباس دوم، شاه سلیمان، شاه سلطان حسین، شاه تهماسب دوم در مجموعه انستیتو بایگانی شده است.

فرامین شاهان ایران به عنوان از مهمترین منابع تاریخی، نه فقط برای گرجستان بلکه تمام قفقاز (ارمنستان، آذربایجان، داغستان)، خاورمیانه و خود ایران به شمار می‌رود.

اسناد دو زبانه گرجی ـ فارسی نیز که در مجموعه انستیتو نگه‌داری می‌شود، مورد توجه خاص محققان گرجی قرار دارد.[1] اسناد مذکور توسط ملوک کارتلی و کاختی صادر می‌شد و متعلق به قرن ۱۶ تا نیمه دوم قرن ۱۷ است.

در میان فرامین فارسی زبان که در انستیتوی نسخ خطی بایگانی شده است ۳۵ نسخه توسط نقاشان ایرانی با مینیاتورهای فوق‌العاده زیبا تزیین گردیده است.

تمام فرامین روی کاغذ نوشته شده است و فقط در یک مورد کاغذ پوستی (پارشمن) مورد استفاده قرار گرفته است.

متخصصان متوجه شدند که کار تهیهٔ سند بین خطاط و نقاش تقسیم می‌گردید و فقط بعد از آماده شدن متن سند منقوش می‌گردید. عمدتاً نقاشی فرامین فارسی دارای سبک رایج نسخ فارسی است اما از نظر ترکیب (composition) گاهی با سبک ویژه‌ای نیز مواجه می‌شویم.

اسناد دو زبانه در مقایسه با دیگر اسناد ملوک گرجی کمتر منقوش گردیده

---

۱. اسناد گرجی ـ فارسی، ترجمه و حواشی از و. پوتوریدزه، (تفلیس، ۱۹۵۵)؛ اسناد تاریخی گرجی ـ فارسی قرون ۱۸ـ۱۶، ترجمه، حواشی و فرهنگ به اهتمام ن. دوندوا، (تفلیس، ۱۹۸۴).

است. باوجود نفوذ چشمگیر سبک فارسی هم از نظر شکل هم از نظر مضمون، دارای خصوصیتهای محلی گرجی هستند. برای مثال نمادهای مسیحی مثل صلیب، گیورگی مقدس، ملک مقرب و غیره را در آنها می‌توان مشاهده کرد.[۱]

در این گزارش کوتاه ما فقط به اسناد فارسی زبان اشاره کردیم. اما شایان ذکر است که در انستیتوی نسخ خطی اسناد فراوانی پیدا می‌شود که به زبانهای دیگر تألیف شده ولی با فرهنگ فارسی نزدیکی محسوسی دارند، مثل ترجمه‌هایی از زبان فارسی یا آثار تقلیدی یا آثاری که تحت نفوذ شدید فرهنگ ایرانی تدوین می‌شد.

معتقدم که اسناد فارسی که در انستیتوی نسخ خطی بایگانی شده است توجه همتایان ایرانی ما را نیز به خود جلب خواهد کرد. معتقدم که در مخازن ایران نیز اسنادی وجود دارد که برای تاریخ و فرهنگ گرجستان دارای اهمیت ویژه است. ما در حال حاضر نیاز به همکاری جدی علمی داریم. باید مجموعه‌هایمان را برای یکدیگر باز کنیم، مبادلهٔ تجربیات در زمینهٔ نگه‌داری، ترمیم و ابقا نسخ خطی داشته باشیم و نمایشگاههای تخصصی در ایران و گرجستان برگزار نماییم.

---

۱. الن ماچاواریانی، اسناد منقوش گرجی ـ فارسی، «فیلولوژی شرقی»، جلد دوم، (تفلیس، ۱۹۷۲)، ص ۱۸۷-۱۸۳.

# مناسبات ایران با گرجستان در دورهٔ افشاریه

*دکتر رضا شعبانی**

گرجیان از روزگار شاه تهماسب اول صفوی (۹۸۴-۹۳۰ ه.ق.) به دربار ایران راه یافتند و به تدریج در سازمانهای اجتماعی و فرهنگی کشور مقام و جایگاه والایی پیدا کردند. خاصه که حسن خدمات آنان در مراتب لشکری و کشوری عصر شاه عباس اول نیز موقعیت ممتازی بدانان بخشید.

این روابط نیک در دورهٔ دوم سلطنت صفویان ادامه یافت و آن هنگام که کوس دولت را به نام افشاریان زدند، بر همان صراط روشن و مستقیم و جا افتادهٔ یکصدسالهٔ پیشین ادامه پیدا کرد. نادرشاه باوجود شدت و حدتهایی که در رفتار سیاسی خود نشان می‌داد، از بذل مساعدات سران گرجی بهره‌ها گرفت، و باوجود خرابی کار ملک و ادباری که از قبل تعدیات روسها و ترکهای عثمانی، پدید آمده بود. رشتهٔ ارتباطات را محکم نگاه داشت.

حضور قشون خارجی از سال ۱۱۳۵ به بعد، منطقهٔ قفقاز و بالطبع سرزمین گرجستان را دستخوش نهب و غارت و آشفتگی کرده بود و سالهای دراز بی‌سروسامانی نیز به تبع آن برگرفتاریها و شداید زندگی مردم می‌افزود، ولی با این‌همه، نادر توانست با اتکا به سیاستهای ملکداری خود، دست کم در قسمت خوب و عمدهٔ زمامداری‌اش، از تشویشهای ذهنی توده‌های گرجی بکاهد و با

* استاد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

نشان دادن مهربانیها و دلسوزیهای صمیمانه، و خاصه بلندنظری و تسامح مذهبی، مسیحیان منطقهٔ قفقاز را نسبت به خود خوشبین نگاه دارد.

این گونه توجهات، البته عکس‌العملهای خاص خود را نیز در پی داشت، چنانکه گرجیان در همهٔ سالهای عمر نادر وفاداری و صداقت بی‌پیرایه‌ای به دولت وی نشان دادند و در برابر خصمهای متجاوزی که مستمراً زحمت می‌آفریدند، حمایتهای محکمی عرضه داشتند.

در هدایت این بررسی مختصر، نکاتی ملحوظ است که پیش‌فرضهای اساسی تحقیق را رقم می‌زند و بدون اشاره به آنها، که خصال برجستهٔ گرجیان را در بر دارد، تحولات تاریخی و مناسبات مختلف سیاسی اجتماعی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی فی‌مابین ناشناخته می‌ماند. چه گرجیان هیچ‌گاه برای هم‌ریشگان ایرانی خود ناآشنا نبوده‌اند و تاریخ گذشته هر دو قوم، آنان را به گذشته‌های بسیار دورتری هدایت می‌کند. آن هنگام که بی‌تردید، یگانگیها محسوستر بود و زندگانی در جوار هم نزدیکتر و اطمینان‌بخش‌تر.

مشابهت صوری و باطنی میان دو ملت، با وجود همهٔ دگرگونیهایی که بر آنها گذشته هم امروز نیز چشمگیر است و برای کسانی که فرصت مطالعه و تعمق در اطوار اجتماعی و سنن مردمی و خاصه افسانه و اساطیر اولیه را دارند، دلپذیرتر و شیرین‌تر می‌نماید. چه، در هر حال، نشانه‌های پردوامی از پیوستگیهای عمیقتر مردمی را در بر می‌گیرد که محصول برخوردهای تصادفی و پیشامدهای ناشی از منازعات مِلکی و مُلکی نیست و به ضرس قاطع از قِبَل سده‌ها و هزاره‌ها زندگی مشترک و نیازها و فعالیتهای مشترک مایه گرفته است.

جز این امر اساسی، صفات و فضائلی گرجیان راست که ایرانیان و خاصه ایرانبانان را سخت به کار می‌آمده و هر وقت که تماسی حاصل می‌شده، آن وجوه را به عنوان مراتب محفوظ اخلاقی گرجیان، به حساب می‌آورده است، چنانکه به‌طور خلاصه می‌توان اذعان داشت که گرجیان:

به هوشمندی و زیرکی متصفند؛ درکار و رفتار صداقت دارند و در مشاغل معتبر و حساسی که بدانان سپرده می‌شود رازدار و محرم می‌مانند؛ از نظر نظامی و سیاسی شایستگی لازم را عرضه می‌دارند و شهامت و واقع‌بینی آنان بی‌تردید است؛ در امور مذهبی و اعتقادی، وسعت‌نظر و تسامح دارند و در مواقع مختلف، آسانگیریهای فراوانی از خود ظاهر می‌سازند؛ از آنجا که صورت و سیرتشان به ایرانیان بسیار شبیه است، به سهولت جذب جوامع ایرانی می‌شوند و در حریم دوستیها و خانواده‌ها، از زن و مردشان استقبال می‌گردد.

جالب است که باوجودگذشت اعصار و قرون متمادی بسیاری از آنان، نامهای شاهنامه‌ای دارند که معمولاً با اندک تصحیفی به زبان گرجی راه بازکرده است. اسامی آشنایی چوی جمشید، گیو، سهراب، تهمورث، کیومرث، تهماسب. زال و زادو همانند آنها امروز نیز بعد از قریب دو قرن که از جداییهای ظاهری می‌گذرد بسیار است و خود نشانه‌ای از مشترکات فرهنگی و مواریث غنی گذشته دارد که بی‌گمان یک روز از مأخذ واحدی برخاسته است.

این است که گرجیان در ساخت سرزمینی که ایرانش می‌نامند و محدودهٔ پهناور فلات آن از دریای سیاه وکوههای بلند قفقاز تا دجله و دریای پارس و کوههای هندوکش و سیردریا را در برمی‌گیرد، نقش و مشارکت فعال داشته‌اند و در تکوین اقتدار مرکزی حکومتهایی که در این خطّهٔ پهناور روی کار آمده است، حق خود را دارند و بی‌گمان در تکامل آنان و اندیشه‌های مشترکی نیزکه سعادت کلیهٔ مردم و دول مستقل موجود درناحیه را فریضه خود بشمارد، سهم مهمی بر عهده می‌گیرند.

دومین نکته‌ای که مورد توجه ماست. خصوصیات عصر افشاری ایران است. بدین معنی که بستر تحولات اساسی جامعه بوده و ارادهٔ حکمران قادر و قاهر آن بر جزء وکل امور مهر ثبات می‌زد و نقش قاطع خود را ثبت می‌نمود. در این زمینه البته تفاوتهای بارزی از نظر نظام روابط بین‌المللی وجود نداشت، چه، ایران هنوز

و تا حدود نیم قرن بعد نیز با گرجستان مناقشه‌ای اصولی پیدا نکرد و آنچه بود وحدت نظر و یکپارچگی کلیتی را ارائه می‌داد که حاکی از پیوستگیهای دو عنصر ایرانی و گرجی است و خیر یکی، خیر دیگری تلقی می‌شد و دشمن هر کدام نیز بالطبع دشمن مشترک به حساب می‌آمد. با این حال، ظهور و درخشش استعدادهای مرد جنگجو و دلاوری چون نادر، در عرصهٔ حوادث ایران و منطقه تأثیرات عظیمی داشت که نمی‌توان در مناسبات بین اجزاء حاکمیت کوتاه عمر او، به حساب نیاورد.

بی‌شک نادر، خود محصول بی‌سرو سامانیها و اغتشاشاتی بود که در اواخر عمر سلسلهٔ صفوی به وجود آمده بود و گرجیان نامدار وقت چون شهنوازخان (گرگین خان) و کیخسروهان در آن نقش عمده‌ای داشته.[۱] آتش قهری نیز که در قندهار برافروخته شده بود بیش و پیش از هر کس دامن همین دولتمردان را گرفتار و پس آنگاه آثار مخرب خود را در دیگر بخشهای ملک نشان داد.

باری، نخستین وظیفه نادر در بازگردانیدن کشور به سرحدات قبلی‌اش بود و سرکوبی متجاسران داخلی و بر سر جای خود نشانیدن مهاجمان خارجی. نادر از آغاز حضور خود در صحنه (حدود سنوات ۳۹-۱۱۳۸ ه.ق) به مدت ده سال تلاش کرد تا متمردان درونی را سرجایشان بنشاند و فتنه‌انگیزان مهاجم روس و عثمانی را نیز درس عبرتی دهد. وقتی که کار ملک سامان گرفت و دیهیم شاهی بر او مسلم شد، در دوازده سال بعدی دوران سلطنت (۱۱۶۰-۱۱۴۸ ه.ق) کوشید که از مفهوم امنیت خارجی، تعبیر تازه‌ای ارائه دهد که بی‌شک برخاسته از نیروی نظامی جان نثار کشور بود و نمایندهٔ نبوغ و ذکاوت عظیمی که از اراده و همت پرتوان او نشئت می‌گرفت.

درست است که دوران مملکت‌داری نادر بسیار کوتاه است ولی در همان روزگار تندپا نیز می‌کوشید که با اتکاء بر ارادهٔ قدرتمند فردی خود و مردانی که

---

۱. عباس اقبال، تاریخ مفصل ایران، چاپ هفتم، (تهران: انشارات خیام، ۱۳۷۵)، ص ۷۰۳.

بدو وفادار بودند و در جنگهای متعدد داخلی و خارجی یاریش می‌دادند، دولتی بزرگ به وجود آورد و اندیشه‌های بلندش را برای وحدت بخشهای مختلف ایران و پیوستگی اقوام و طوایف گوناگون ساکن در آن، تحقق بخشد. امکانات مادی سرشاری هم که پس از فتح هند فراهم شده بود نوید خوشبختیهایی را می‌داد و به واحدهای مختلف کشوری و نیروهای فعال در آن، فرصت و میدانی عطا می‌کرد تا بتوانند براساس تواناییهایی که دارند و کوششهایی که نشان می‌دهند از موقعیت مغتنم موجود بهره‌بردارند.

با شرایطی که دولت غیرمذهبی نادر داشت، طبعاً برای همهٔ آحاد صرف‌نظر از مذهب و آیینی که داشتند، میسر بود که بخواهند به قدرت مرکزی نزدیک شوند و از طرق متعدد سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی و غیره سهمی از مسئولیتها را به خود اختصاص دهند و مسلماً از مقدورات موجود درکشور نیز برخوردار شوند.

روابط دولت نادری را در سه بخش عمدهٔ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در نظر می‌گیریم و در هر یک از این زمینه‌ها، مناسبات نادر شاه و گرجیان را بررسی می‌کنیم.

### الف) امور سیاسی

بی‌شک مشروعیت حاکمیت افشاریه، مانند بسیاری از حکومتهای دیگر در ایران و جهان، بر قدرت نظامی و قبضهٔ شمشیر آبدار متکی بود و نادر و همرزمان دلاور وی توانستند که با نیروی سلحشوران جان برکف، بر همه شدایـد فـائق آیند و متجاسران را بر سر جای خود بنشانند. ولی آنگاه که پلنگان خوی پلنگی را رها کردند و ملک به نظم آمد، این رجال سیاسی کارآمد و متبحر و آگاه از فنون کشورداری بودند که به یاری نیروهای رزمجو آمدند و در تطبیق امور، درایت و کاردانی خویش را نشان دادند.

نادر، به شیوه‌ای که در ایران مرسوم بود، بالطبع همهٔ سازمان دیوانی فعّالی را که از عصر صفوی وجود داشت به خدمت پذیرفت و به تبع از درایت و ممارست

و تجربهٔ کافی آنان نیز استفاده کرد. در میان آنان، مردی گرجی تبار را می‌بینیم که به حقیقت از اعاظم رجال درباری و از مهمترین مسئولان امور کشور است. این مرد که به نام حسنعلی خان یا حسینعلی خان معروف است، لقب معیرالممالک دارد و پرروشن است که وظیفهٔ دشوار ضرب سکّه و نگاهداری عیار آن را برعهده داشت.

نخستین باری که در منابع از او نامی ذکر می‌شود، به حوالی سال ۱۱۳۹ هـ. ق. برمی‌گردد که شاه تهماسب ثانی درصدد جمع یاران و یاورانی است و با به خدمت فراخواندن فتحعلی خان قاجار، همّت بر آن گماشته است که دیگر سرداران و نام‌آوران خراسانی را نیز به خدمت ترغیب کند و با بسیج قوا به سروقت ضعیفترین دشمنان خود، ملک محمود سیستانی فرمانروای مشهد، برود. میرزامهدی‌خان منشی می‌نویسد که چون آوازهٔ دلاوری و جنگجویی نادرقلی بیک افشار ابیوردی به گوش شاه آواره رسیده بود یکی از ندمای معروف خود به نام حسنعلی بیک معیرالممالک را به خدمت او فرستاد.[۱]

ظاهراً این فتح باب آشنایی، چنان بر مزاج هر دو طرف تأثیر کرد که هم نادر به پختگی و فهم و فراست معیرالممالک پی برد و او را شناخت و هم میرزاحسنعلی خان، در وجود سردار خراسانی کفایاتی دید که به کار ملک می‌آمد و سزاوار حمایت و پشتیبانی می‌نمود. هر چه بود پس از این سرنوشت این دو مرد برجستهٔ تاریخ این ایام به یکدیگر گره خورد و معیرالممالک، ظاهراً از بین اوقات، مصاحبت نادری را پذیرفت و بعدها تا پایان کار دلاور مرد خراسانی، ندیم جلوت و امین خلوت او گردید. معیّرخان، سایه به سایهٔ نادر راه رفت و در وقایع بسیار پراهمیتی که اتفاق افتاد، همه جا چتر یاری بر روی او گشود و راه و چاههای دیوانی و اداری کشور را به وی نمود. نادر نیز در جریاناتی چون درخواست

۱. میرزامحمدمهدی خان منشی استرابادی، جهانگشای نادری به تصحیح سیدعبدالله انوار، (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱)، ص ۵۵. در یادداشتهای سیمون آوراموف، ذکری از حسینقلی بیگ امیرزادهٔ گرجی یافت می‌شود که در خدمت تهماسب به سر می‌برد به احتمال این شخص حسینعلی خان معیرالممالک است: لارنس لکهارت، انقراض سلسلهٔ صفویه، ترجمهٔ عماد (تهران، ۱۳۴۳)، ص ۳۶۱.

مزاوجت خواهر شاه تهماسب با فرزند خود رضاقلی میرزا، تقاضای ازدواج خود وی با یکی دیگر از دختران شاه سلطان حسین، وادار کردن شاه به صدور دستور فرمانروایی سردار خراسانی بر مناطق مفتوحهٔ شرقی و مرکزی کشور که از دست ملک محمود سیستانی و اشرف غلزه مستخلص شده بود، تحریک رجال ملک به عزل تهماسب از مقام پادشاهی و انتخاب وی به نیابت سلطنت، گشودن ابواب ارتباطات با دول متجاوز روس و عثمانی و نیز صحّه نهادن بر مهمترین اقدام او برای قبضه کردن کامل قدرت و جلوس بر سریر سلطنت از مشاوره‌های این مرد خردمند سود جست.[۱]

در میان وقایع مزبور، بی‌شک پادشاهی نادر از همه مهمتر و معتبرتر است و هم در آنجاست که صالح و طالح هر کدام متاع خویش نموده‌اند. محمدکاظم مروی، مورخ مشهور عصر می‌نویسد که نادر سخت در تب و تاب این فکر بود که پادشاهی خود را چگونه اعلام کند و امنای خلوت او و هر کدام رایی می‌زده‌اند. در نهایت میرزاحسنعلی خان معیارباشی عقیدهٔ مستحسنی ارائه داد که: «امروز پادشاهی و فرمانروایی از آن بندگان دوران است. اما مقرون به صلاح دولت آنست که ارقام مطاع به جمیع ممالک ایران به عهدهٔ سرکردگان و سرخیلان صادر گردد که وارد درگاه معلّی گردیده، بعد از استرضای آن طوایف محلهٔ پا به مهر نموده، رضانامه از همان جماعت گرفته، بعد از آن جلوس نمایند، باعث رضاجویی‌الله و خشنودی خلق‌الله می‌گردد. و این سخن دارای زمان را بسیار خوش آمده...»[۲]

داناییهای این مرد و شناخت سازوکارهای حکومت و حاکمان، باعث شد که در تمامی سالهایی که بر جهانگشای افشار گذشت انهدام و مصاحب مقبول او باشد و در شدت و رخاء پاس خاطر ارباب قدرتمند را نگاه دارد.

---

۱. رضا شعبانی، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، جلد ۱، (تهران: قومس، ۱۳۷۳)، ص ۵۲.
۲. محمدکاظم مروی، عالم‌آرای نادری، به تصحیح میکلوخلوماکلای، جلد ۱، (مسکو، ۱۹۶۰)، ص ۲۸-۱۸.

در سوابق احوال نادری مضبوط است که وی پس از بازگشت پیروزمندانه از هند و تسخیر مناطق ماوراءالنهر و خوارزم، تغییر حال داد و به خصوص پس از خشمی که بر مهین فرزند خود رضاقلی میرزا گرفت و آن جوان ناکام را کور و خانه‌نشین کرد، خود نیز بیمار شد و در انزوای روحی قرار گرفت. سالهای ۱۱۵۶ تا ۱۱۶۰ که سال هلاکت فاتح نامدار آسیاست، روزهای سختی را بر وی و مردم ایران رقم می‌زند و حکایت از تلخکامیهای بیشماری می‌کند که به خود او و همهٔ ملّت و به یقین بر همهٔ مشاوران نزدیک او گذشته است. با این همه معیرالممالک در زمرهٔ معدود مردمی است که پابه‌پای نابغهٔ مخبطّ روزگار، طی طریق کرده و تا پایان کار او، جان به سلامت به در برده است.

درواقعهٔ توطئه‌سرداران دربار دیده می‌شود که معیرالممالک در زمرهٔ کسانی است که از چنگ قاتلان بی‌رحم پادشاه افشار جسته است و همین امر موجب آن شده که وی را در شمار آگاهان و دست‌اندرکاران بشمارند. پربازن کشیش ژزوئینی که در ماههای آخر عمر نادر، با سمت طبیب مخصوص در دربار خدمت می‌کرد، می‌نویسد که از سه نفر مشاوران شاه، فقط همین یکی زنده ماند و «از این ملاحظه و ملایمتی که دربارهٔ او به عمل آمد، چنین گمان رفت که وی با ایشان همدست و در توطئه و شورش و عصیان همداستان بوده است. این ظن بی‌اساس نبود و بعد از آن این مرد مزوّر و نیرنگباز پی در پی در زمان سلطنت سه پادشاه در مسند وزارت بماند و سه بار در سایهٔ خیانت به سلطان خود مقام خود را حفظ کرد.»[۱]

این راست است که او در دوران جانشینی قهّار نادر، علیقلی خان عادلشاه، به همراه سهراب خان غلام که مرد گرجی‌نسب دیگری است، عهده‌دار کارخانجات امور سلطنت بود و بعد از آن که کلیه فرزندان و فرزندزادگان نادر، سوای شاهرخ پسر رضاقلی میرزا از میان رفتند، به رتق و فتق امور مهمه مشغول گردید. هم به تجویز اوست که وقتی ابراهیم خان بر ضدّ برادر خود علیقلی‌خان قیام کرد و

۱. پربازن، نامه‌های طبیب نادر شاه، ترجمه دکتر علی‌اصغر حریری، (تهران، ۱۳۴۰)، ص ۳۴۷.

سهراب‌خان مزبور به نزد ابراهیم اعزام شد تا وی را بر سرعقل آورد و در صورت تمرد، نسبت به قتل وی اقدام نماید. ابراهیم خان نیز که از تمامی ماجرا آگاهی یافته بود لازمهٔ سلوک ظاهری را مسلوک داشت تا این که روزی، سهراب خان را در حمام شهر یافت و جمعی را برای اتمام کار او گسیل داشت.»[۱]

اگر روایت بدبینانهٔ بازن را درست بپنداریم علی‌القاعده باید معیرالممالک در نبرد متعاقبی که بین دو برادر درگرفت، جانب ابراهیم خان را گرفته باشد و در زوال ملک مستعجل او نیز که به سالی انجامید، مؤثر افتاده باشد. ولی سرنوشت او، بعد از دولت چند ماههٔ ابراهیم خانی روشن نیست، چون بعد از وی هم حکومتهای متعددی در هر گوشهٔ کشور به وجود آمد که تا تثبیت وضع شاهرخ افشار در خراسان و کریم‌خان زند در بخشهای مرکزی و غربی و شمالی ایران، و نیز احمدخان درّانی در صفحات خاوری، مدیدی به طول انجامید.

نادر، در عرصهٔ تلاشهای خود، البته به گرجیان التفات مخصوص داشت و در خلال سالهای ۴۸-۱۱۴۷ که مشغول مبارزه با ترکان عثمانی بود، از حمایت جمعی از بزرگان آن دیار برخوردار بود. لکهارت از نبردهای بزرگ نادر برای تسخیر شماخی و گنجه و تفلیس سخن می‌گوید و در شعف مردم قفقاز فصلی می‌نگارد که پس از سالها تحمّل سلطهٔ بیگانگان (روس و عثمانی) با مسرت بسیار مقدم فاتح نامدار افشار را پذیره شدند! این روابط خوب در میان گرجیان و دربار ایران ادامه پیدا کرد و نادر نیز سران گرجی را به حکومت آن دیار منصوب می‌کرد. امّا در خلال سالهای بحرانی حکومت نادر می‌بینیم که وقتی اغتشاش و آشوب همه‌جاگیر شد، تحریکات عثمانیها و روسها نیز شدت پیدا کرد و گیوآمیلا خور در منطقهٔ قفقاز حوادث تلخی آفرید، ولی از خوشبختیهای نادر یکی هم این بود که خاندان سلطنتی دیگر گرجستان، تهمورث، و پسرش آرا کلی جانب وی را گرفتند و خود علیه گیو به مبارزه برخاستند. نبرد شدیدی که در آخال کلاکی روی داد

---

۱. ابوالحسن بن محمدامین گلستانه، مجمل‌التواریخ پس از نادر، تصحیح اسکار من، (لیدن، ۱۸۹۱)، ص ۳۰.

موجب شکست گیووهم پیمان مدّعی‌اش، سام میرزای دروغین شد و کار فتنه به پایان رسید.[۱]

این تهمورث میرزا بنا به اسناد، از سال ۱۱۴۸ و به هنگام تاجگذاری نادر، حکومت گرجستان را برعهده داشت.[۲] محتملاً اندکی بیش از این انتصاب است که نادر، در حین فتح منطقه صفی‌خان بغایری را به عنوان صاحب اختیار گرجستان معرفی کرده بود.[۳] چه بعد از این تاریخ، تهمورث و پسرش آراکلی به طور صمیمانه در خدمت نادر بودند و شاه نیز دختری از این خانواده را به همسری خود انتخاب کرده بود. ذکر دیگری که در منابع از خان جان والی گرجستان به سال ۱۱۵۶ هـ. ق. می‌رود دقیقاً معلوم نمی‌دارد که این شخص به ولایت کدام بخش کارتلی یا کاخت منصوب شده است، چون محمد کاظم در ذیل وقایع این سال و اقامت چند ماههٔ نادر در قفقاز می‌نویسد که: «حسنعلی‌خان حاکم گنجه را نیز مرخص و خان جان، والی گرجستان را نیز به حکومت آن مملکت مأمور و هر یک از حکام و ضابطین و عمال ولایات آذربایجان را که در رکاب سعادت انتساب بودند، مرخص فرموده روانه ساخت و از اصل شماخی در حرکت آمده عازم چول مغان گردید.[۴]»

قدر مسلم این است که گرجستان و گرجستانیان، همان مقام و اهمیت و اعتباری که در دورهٔ صفویان داشتند، در عصر افشاریه حفظ کردند و مناسبات بین دولت مرکزی و والی گرجستان، که عمدتاً از میان خود آنها بود، در سطح مودّت و برادری ادامه داشت. در تنظیم معادلات سیاسی روز، نقش زنان گرجی نیز بی‌اهمیت نبود و نه تنها نادر خود همسر گرجی انتخاب کرد، بلکه برای فرزندان و برادرزادگان و نیز سرداران مهم و مورد توجه خویش نیز زنان گرجی برمی‌گزید.

---

1. Lockhart, L, *Nadirshah* (London, 1930), p. 83.

۲. عالم‌آرا، جلد ۱، ص ۶۵۷.

۳. همان، ص ۳۷.

۴. همان، جلد ۲، ص ۶۴۶.

**ب) امور فرهنگی**

مناسبات فرهنگی و اجتماعی، بی‌شک از روابط سیاسی و نظامی و امثال آنها جدا نیست و مردم ایران و گرجستان، از دیرباز ارتباطات مناسب خود را با یکدیگر حفظ می‌کردند. آنچه که در این زمینه قابل یادآوری است، وجود مردی است که از تیرهٔ عیاران روزگار است و زندگانی و فعالیتهای او نمایندهٔ پیوستگیهای مدنی هر دو قوم به حساب می‌آید. اگر عیاری را چنین معنی کنیم که آمیزه‌ای از مروّت، مردانگی، فتوّت، ایثار و دیگر صفات ممدوح انسان است، تربیت عیاران و نقش آنها را در صحنه‌های مختلف اجتماعی از برجستگی ویژه‌ای برخورداری می‌یابد.

در دوران افشاریه، نمونهٔ ممتازی از عیاران و فنون عیاری دیده می‌شود که بر حول محور شخصیت مردی به نام ضادخان، (ضادخان سرهنگ، ضادعیار و آزادخان) دور می‌زند و کثیری از اعمال قهرمانی را که به دست او و همکارانش صادر شده است، به نمایش می‌گذارد. محمدکاظم که راوی این روایت است، می‌نویسد که وقتی در سال ۱۱۴۸ هـ. ق. بخشی از اردوی نظامی ایران به سرداری امام وردی‌خان مأمور بیرون راندن ترکهای عثمانی از گرجستان بود و به واسطهٔ قدرت دشمن و عدم شناسایی محیط مبارزه، در محاصره افتاده بود، امیر اصلان خان افشار پسرعمه نادر مأمور نجات محصوران شد و چون لازم بود که امام وردی‌خان به نحو صحیحی از تمامی امور و اقداماتی که در پی بود آگاهی یابد، آزادخان شاطر امیراصلان خان که اصالت گرجی داشت و از طفولیت در خدمت آقای خود نشو و نما یافته بود، داوطلب انجام مأموریت گردید.

زادخان یا آزادخان تواناییهای مختلفی داشت، از جمله می‌توانست خود را به لباس‌های مختلف درآورد. آرایشهای گوناگون بپذیرد، لهجه‌ای متفاوت را تقلید کند و از ابزار کار عیاری مانند خنجر و داروی بیهوشی و شراب استفاده برد. نیز جابه‌جا نوازندگی کند و سر مردم را گرم و مشغول نگاه دارد و با نحوهٔ سلوک و

مکالمه با مردم، اطلاعات لازم برای اردوی خودی را کسب و منتقل کند. زادخان چنان بر سران قوم تسلط داشت که مرزهای طبقاتی روزگار را درهم می‌ریخت و با به سخره گرفتن رجال، شخصیتهای کاذب آنان را به ریشخند می‌گرفت.[۱] این مرد زیرک و پرتوان نه تنها مأموریت مزبور را به خوبی عهده‌دار شد و خدمات شایان خود را به اهل اردو نشان داد بلکه از آن پس نیز در تمامی معرکه‌ها و مهالکی که نادر و ارتش پیروزمند او با آنها روبه‌رو بود و دوش به دوش نیروهای خودی به فعالیت می‌پرداخت. در محاصرهٔ طولانی قندهار که قریب یکسال و نیم به طول انجامید (۱۱۵۰-۱۱۴۹) کراراً جانفشانی کرد و به همراه عیاران هم رکاب خود، خدمات ذی‌قیمتی نمود. پس از آن‌هم که نادر کابل و جلال آباد را تسخیر کرد و عازم هند شد، باز در معیت ارتش راه می‌رفت و اخبار و اطلاعات ضروری را در اختیار نادر می‌گذاشت.

آخرین مأموریت وی را نیز چنین ذکر کرده‌اند که در بازگشت شاه نادر از هند، به اتفاق نیروهای عیار، عازم زیر باد سند و شبه‌جزیره دکن در جنوب شبه قاره شد تا از احوال آن دیار آگاهیهای دست اولی کسب کند و به استحضار تاجدار ایران برساند. پس نادر «آن نامدار را به حضور خواسته، در خلوت سفارشات بسیار بدان کرده، با ده نفر از سرهنگان دیگر که در خدمت آن بودند، مرخص و مأمور آن امر خطیر و عازم زیربادهند گردانید.»[۲]

زادخان (ضادخان) با رفقایش خود را به صورت جوکیان و قلندران درآورد و به امر نادر عازم دکن و نواحی تبت شد که: «اشخاص آن ولایت را مشخص کرده، عازم درگاه خلافت گردد.»[۳]

متأسفانه از احوال زادعیار، آگاهیهای دیگری در دست نیست و معلوم است که احوال چنین کسانی در کتب تاریخ‌نویسان رسمی روزگار نمی‌آید ولی تا به

---

۱. عالم‌آرا، جلد ۱، صص ۶۵۰-۶۴۸.
۲. همان، جلد ۲، ص ۴۱۸-۴۱۶.
۳. همان، ص ۴۹۱.

همین حد نیز نمایندهٔ تربیت اجتماعی و نمود فرهنگی و مناسبات صمیمانه و برادرانه اقوامی است که در پهنهٔ فلات به‌سر می‌بردند و از منابع مدنی مقبول و مشابهی تمتّع می‌یافتند.

**پ) فعالیتهای اقتصادی**

دریافت سهم درست گرجستان در اقتصاد ایران افشاری، کاری دشوار است. چه، در منابع ایرانی یادی از آن نشده و منابع گرجی و روسی نیز که البته وجود دارد، هنوز آن‌سان که باید در دسترس محققان دیگر قرار گرفته است. آنچه که در مجموع می‌توان متوجه بود، حدس و گمانهایی است که در این باره زده می‌شود و با توجه به عوامل ذیل، اهمیت گرجستان را در نظم بخشی به اقتصاد عمومی ایران، درک کرد:

۱. موقعیت جغرافیایی این سرزمین طوری است که بیشتر به کار گله‌داری می‌آید و تربیت حواشی نقش عمده‌ای در تأمین معاش مردم بازی می‌کند.

۲. خودمختاری نسبی این ایالت، و والی‌نشین بودن آن، عاملی است که تا حدود زیادی استقلال اقتصادی داخلی را رقم می‌زند و کمک به خزانهٔ مرکزی را بیشتر به صورت تقدیم هدایا و تحف درمی‌آورد. این‌گونه اقدامات نیز البته به اقتضای اعیاد و مراسم خاصی نظیر نوروز انجام می‌پذیرد و عندالقدرة والاستطاعه سهمی نیز به دوش والیان گرجستان می‌گذارد.

۳. دوران آرامش و ثبات سیاسی در گرجستان، در خلال سنوات ۱۱۴۸ تا ۱۱۵۶ هـ. ق. است که مدعیان و متنفذان از نفس افتاده بودند و در مناطق مختلف، سکون و سکوتی برقرار بود وگرنه از همان اوایل سال ۱۱۳۵ تا سال تاجگذاری نادر، منطقه در آشوب و ناامنی به سرمی‌برد و ترکان عثمانی، در این دوره و نیز چهارسال باز مانده از عمر دولت نادری، مجالی برای راحت باقی ننهادند.

۴. گرجیان، به دلیل مسیحی بودن، همانند ارامنه به دربار تزاری و نیز دیگر

دول مسیحی روز تقرب داشتند و حداقل این است که در عرصهٔ مراودات تجاری، که وساطت در خرید و فروش کالاهای بیگانگان و نیز مبادلات امتعهٔ داخلی است، به کار می‌آمدند. درست است که سهم آنان در تجارت کشور و منطقه به حدّ ارامنهٔ همکیش نمی‌رسد ولی باز بعد از ارامنه، در مقام اولویت ارتباطات با مسیحیان دیگر قرار می‌گیرند و حسن خلق و فرمانپذیری آنها واسطه‌ای برای پیشرفتهای مالی و اقتصادیشان می‌گردد.

۵. دولت مرکزی، به دلیل سرحدّی بودن این ولایت و وجود همسایگان زورمند روس و عثمانی، بیشتر از طریق مماشات سیاسی و مالی عمل می‌کرد تا از بار عصیانهای احتمالی بکاهد و رضایت مردم نجیب و قانع گرجی را بیشتر به خود جلب کند.

# اسناد فارسی

## در مخازن آرشیو دولتی تاریخی گرجستان

*زوراب ژوانیا**

در وهلهٔ اول اجازه بفرمایید مراتب سپاسگزاری خود را به میزبانان گرامی به مناسبت برگزاری این گردهمایی جالب و مهمان‌نوازی ایشان خدمتتان عرض کنم. به نظر بنده این گردهمایی و همکاری بعدی جهت انتشار اسناد فارسی که در گرجستان و ایران بایگانی شده است به نحوی به توسعهٔ روابط علمی ـ فرهنگی بین دو کشور کمک خواهد کرد. ما آمادگی خود را برای شرکت در این‌کار اعلام می‌کنیم و حتی‌المقدور سعی خواهیم کرد این کار به نتیجهٔ مثبت برسد.

ما معتقدیم که تشریک مساعی در امر نشر اسناد تاریخی باید بیشتر توسعه یابد و منعکس‌کننده جوانب مختلف روابط دو کشور در طی قرون متمادی گردد. به‌نظر بنده جست‌وجو و کشف اسناد گرجی که در ایران بایگانی شده است نیز یکی از اقدامات مفید خواهد بود.

در گرجستان، مخصوصاً در این اواخر، علاقهٔ زیادی نسبت به همسایهٔ جنوبی ما ابراز می‌شود. بسیاری از جوانان ما خواهان اطلاعات بیشتری دربارهٔ فرهنگ ایران هستند، لابد بین دانشمندان و دانشجویان ایرانی نیز اشخاصی هستند که می‌خواهند با فرهنگ گرجستان و تاریخ گرجستان آشنا شوند. لذا ممکن است

* رئیس آرشیو دولتی تاریخ گرجستان.

حوزهٔ فعالیت در امر نشر اسناد توسعه یابد. اسناد را می‌توان هم در ایران هم در گرجستان به چاپ رساند. ما آماده هستیم صفحاتی از مجلهٔ آرشیو شناسان گرجی را در خدمت همکاران ایرانی قرار دهیم، همچنین شاید بتوانیم برای چاپ مجموعه اسناد ارائه شده برای آنها تلاش کنیم.

برای این‌که تصور نزدیک به یقین دربارهٔ اسناد بایگانی شده در آرشیو ما حاصل گردد، اجازه بفرمایید شمه‌ای دربارهٔ این اسناد خدمتتان عرض کنم.

آرشیو تاریخی دولتی گرجستان یکی از قدیمیترین و غنیترین آرشیوهای شوروی سابق بود. بنیانگذاری آن مربوط می‌شود به تأسیس بخش تاریخی ستاد ارتش روسیه در قفقاز در سال ۱۸۷۸ و بعداً تأسیس آرشیو نظامی این بخش در سال ۱۹۰۸.

پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ برای به‌وجود آوردن سیستم واحد و تنظیم و جمع‌آوری اسناد، تلاشهایی آغاز شد. بدین منظور در سال ۱۹۲۰ اسناد موجود در مؤسسات مختلف در یک مؤسسه آرشیوی به نام «مؤسسه آرشیو علمی مرکزی» جمع‌آوری شد.

در سال ۱۹۲۱ دولت شوروی گرجستان برای تجدید سازمان خدمات آرشیوی و متمرکزکردن اسناد فرمانی صادرکرد و در نتیجه آرشیوهای مؤسسات مختلف منحل شدند و سیستم واحد آرشیوداری دولتی استقرار یافت. آرشیو مرکزی اسنادی که در مؤسسات مختلف گرجستان و خارج از آن پراکنده بود را جمع‌آوری کرد. در سال ۱۹۲۳ مجموعه اسنادی که در موقع جنگ جهانی اول به قفقاز شمالی منتقل شده بود بازگردانده شد. پس از ۲۰۳ سال فرامین و اسناد گرجی که در مسکو و لنینگراد بایگانی شده بود به آرشیو منتقل شد.

در موقع انتقال اسناد به شمال قفقاز و طی جنگهای داخلی روسیه به بسیاری از مجموعه‌های اسناد صدمه وارد آمد. بعضی‌ها را سوزاندند، بعضیها را به سرقت بردند؛ مخصوصاً به بنیاد نایب‌السلطنه قفقاز در تفلیس آسیب زیادی

رسید و به موازات اسناد ذی‌قیمت دیگر، بسیاری از اسناد فارسی موردنظر نیز مفقود شدند. باید عرض شود که ما در نتیجه انحلال آرشیو ستاد ارتش قفقاز روسیه، بسیاری از اسناد منعکس‌کنندهٔ تاریخ ایران، روسیه وگرجستان را از دست دادیم. این در سال ۱۹۲۱ به‌وقوع پیوست و فقط بخشی از این آرشیو سالم ماند.

آرشیو دولتی امروز یکی از مؤسسات علمی معتبر گرجستان است. اسناد بایگانی شده در این آرشیو منابع مهمی نه فقط برای بررسی مسائل تاریخ گرجستان، بلکه برای تاریخ تمام قفقاز سودمند است. این مأخذ امکاناتی را فراهم می‌کند برای بررسی تاریخ این ملل در دوران فئودالیسم و بورژوازی، شرایط اجتماعی و اقتصادی و نهضتهای ملی و آزادیخواهی و روابط سیاسی خارجی با کشورهای دیگر.

در این آرشیو پنج بخش موجود است: بخش اسناد قدیمی، بخش انتشار علمی اسناد، بخش فهرستهای اطلاعاتی، بخش تحقیقات روشهای علمی، بخش حفاظت و ترتیب‌بندی، بخش اداری و غنی‌سازی مجموعه‌ها. در اینجا برای ما دو بخش اسناد قدیمی و حفاظت مجموعه‌ها که دارای اسناد فارسی‌اند، حائز اهمیت است.

در بخش اسناد قدیمی اسنادی وجود دارند مربوط به قرن ۹ تا دههٔ سوم قرن ۱۹ میلادی. این‌جا مجموعه‌های فرامین و اسنادگرجی، نسخ خطی و مآخذ دیگر بایگانی شده است. در بین آنها نسخ خطی فارسی، عربی، ارمنی، روسی، آذربایجانی، یونانی، لاتینی، عبری و ترکی مشاهده می‌شود، از لحاظ مضمون، این منابع در رشته‌های دینی، ادبی، فلسفی، حقوق، علوم طبیعی، نظامی و رشته‌های مختلف علوم هستند. در مجموعه سوادهای اسناد که در اوایل قرن نوزدهم به فرمان نایب‌السلطنه، تدوین گردیده است، انواع فرامین و اسناد مختلف به زبانهای مذکور ارائه شده است.

در این مجموعه، اسنادفارسی قرن ۱۶ تا ۱۹۱۶ محفوظ می‌باشد، من جمله فرامین

شاه عباس و نادرشاه، دستورهای شاهان گرجستان ایراکلی دوم و گئورکی دوازدهم، اسناد محکمه‌ها، قراردادهای بازرگانی و خطابه‌هایی به مردم قفقاز. این اسناد منعکس‌کنندهٔ روابط اقتصادی ایران با گرجستان شرقی در قرن ۱۸-۱۶ و سیاست ایران در قبال گرجستان است. قابل ذکر است که روی بسیاری از اسناد مهرهای متعددی زده شده و البته برای دانشمندان رشته مهرشناسی خیلی جالب باید باشد.

چنانکه مطلع هستید اسناد فارسی آرشیو تاریخی ما را در ادوار مختلف دانشمندانی مانند برژه، سمیرنوف، گایبوف، خوبوآ و پوتوریذه بررسی و به چاپ رساندند.

مخصوصاً چاپ اخیر پروفسور تودوآ تحت عنوان مجموعه اسناد فارسی تفلیس در دو جلد قابل ذکر است. در این چاپ ۴۰۰ سند منتشر شده است که متعلق به قرون ۱۶ تا ۲۰ هستند. ضمناً فهرست فرامین که در منابع ذکر شده و در دست ما نیست به کتاب مذکور ملحق شده است.

غیر از اسنادی که توسط دانشمندان مذکور منتشر شده است و اغلب فرامین شاه‌های ایران هستند، در مجموعه اسناد تاریخی فارسی آرشیو و در مجموعه‌های قرن ۱۹ اسناد متعددی بایگانی شده که منعکس‌کنندهٔ مسائل جالب تاریخ ایران است و به نظر می‌رسد به آنها نیز باید توجه لازم مبذول شود. مخصوصاً اسنادی که در مجموعه‌های دستگاه اداری گرجستان (۱۸۳۸-۱۸۰۱ و ۱۹۱۷-۱۹۰۵) و غیره جالب است.

بررسی، مطالعه و نشر این اسناد بسیاری از مسائل تاریخ جنگهای ایران و روسیه، شرایط سیاسی، نظامی و اجتماعی ایران در عصر مورد نظر را روشن خواهد کرد.

مجموعه دفتر سیاسی نایب‌السلطنه در قفقاز (۱۸۶۸-۱۸۲۹) حاوی اسناد منعکس‌کننده روابط دیپلماسی روسیه و ایران است.

در امر بررسی، مطالعه و نشر اسناد مذکور، خدمات اداری و اطلاعاتی آرشیو

می‌تواند کمک شایانی بکند. زحمات زیادی برای منظم کردن کاتولوگها و تقسیم‌بندی مضمونی کشیده شده است. ضمناً اسناد مورد علاقه از لحاظ تدوین فهرست اسامی و جدولهای اطلاعاتی مربوطه مجهز است. همهٔ شرایط مذکور و تجربه‌ای که در امر مطالعهٔ اسناد قرن ۱۹ برایمان حاصل شده است امکان خواهد داد مطالب علمی جالب و مفیدی را منتشر کنیم.

# تفلیس در آیینهٔ سفرنامه‌های ایرانیان

*رحیم رئیس‌نیا**

گرجستان، که در سال ۱۲۲۸ هـ. ق. / ۱۸۱۳ م. به همراه ولایات باکو، دربند، شکی، شیروان، قراباغ، گنجه و داغستان با تیغ قرارداد گلستان رسماً از پیکر ایران جدا گردید، به زعم دست به دست شدنها، معمولاً بخشی از ممالک محروسهٔ ایران به شمار می‌رفته است. بعد از آن هم اگرچه پیوند حکومتی و اداری قطع گردید، مناسبات اقتصادی و فرهنگی و سیاسی بین گرجستان و ایران تحت شرایطی دیگر ادامه یافت و تفلیس، مرکز گرجستان، که بعداً مرکز ماورای قفقاز یا قفقاز جنوبی شد، به یکی از پیوندگاههای عمدهٔ ایران با روسیه و غرب تبدیل گردید.

تفلیس که یکی از قدیمی‌ترین شهرهای دنیاست و بنا به یافته‌های باستان‌شناسی بستر آن در هزاره‌های ۴-۳ پیش از میلاد مسکونی بوده، به جهت پاره‌ای شرایط مساعد، که عمده‌ترین آن‌ها عبارت است از قرار گرفتن بر سر راههای بازرگانی قفقاز شرقی و شمالی، ایران، ارمنستان و سوریه و نیز استقرار در درهٔ رودکورا یا کُر و میان دو کوه موازی و در جوششگاه چشمه‌های معدنی، که شهر نام گرجی خود، تبیلی[1] (گرم) را از آنها گرفته، به‌رغم زخمهای از پای افکنندهٔ

---

* استاد تاریخ دانشگاه تبریز.

1. Tbili

زیادی که در فراز و نشیب تاریخ برداشته، به دنبال هر تاراج و تخریبی ققنوس‌وار زندگی از سرگرفته و پایداری نموده است. واپسین آسیبها از رشتهٔ بی‌پایان ضربه‌ها، در جریان تصرف تفلیس به دست آقامحمدخان قاجار در سال ۱۲۱۰ / ۱۷۹۵ ـ به دنبال التجای ایراکلی (هراکلیوس) به تزار روس در ۱۱۹۷ / ۱۷۸۳ ـ بر آن شهر وارد آمد.[۱] این آسیب چندان شدید بوده که جمعیت تفلیس که در سال ۱۷۸۳، ۶۱ هزار نفر بود در ۱۸۰۳ به ۳۵ هزارنفر رسیده است.[۲]

سالهای واپسین سدهٔ ۱۸ حاکی از تشدید گسترش دامنهٔ نفوذ روسیه در خاور و از آن جمله جنوب قفقاز و به ویژه گرجستان است. جریانی که ابتدا به الحاق گرجستان به روسیه در سال ۱۲۱۵ / ۱۸۰۱ و سپس به دو دورهٔ جنگهای ایران و روس (۱۲۱۸-۲۸ / ۱۸۰۳-۱۳)، (۱۲۴۱-۴۳ / ۱۸۲۶-۲۹) و انعقاد قراردادهای گلستان و ترکمان‌چای منجر شد.

در طی این جنگها تفلیس به پایگاه نظامی و اداری روسیه برای تصرف و ادارهٔ اراضی بین دریاهای سیاه و خزر و توسعهٔ قلمرو در جنوب تبدیل شد[۳] و سی‌سیانوف[۴] ـ که در میان عامهٔ مردم ایران و به‌ویژه آذربایجانی‌ها به اشپختُدر شهرت یافته بود ـ به عنوان فرماندهٔ کل نیروهای روسی در قفقاز و فرماندار گرجستان در این شهر مستقر شد. انتخاب این اشراف سالار گرجی‌الاصل ۴۸ ساله ـ که در روسیه به دنیا آمده و تربیت یافته و در جریان جنگهای روسیه با عثمانی و با سرکوبی قیام ۱۷۹۴ لهستان وفاداری خود را به تاج و تخت رومانوفها نشان داده بود ـ به این سمت، حاکی از وارد شدن سیاست استیلاجویانهٔ روسیه به مرحلهٔ خشن تصرف و سرکوب و روسی کردن بود. او آشکارا اظهار می‌داشت

---

۱. محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، مرآت‌البلدان، به کوشش دکترعبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث، ج ۱، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۷)، ص ۸۰۰.

2. V. Minorsky, "Tiflis", *Islam Ansiklopedisi*, 12/1 Cilt, s. 277.

3. *Studia Caucasica* (1), Mouton and Co. The Hague 1963, p. 41.

4. Sisianov (tsitsianov)

که «تمام مذاکرات و توافقها و پیمانها در آسیا از درجهٔ اعتبار ساقط بوده، آنچه اعتبار دارد زور و قهر است.» و در پاسخ آنهایی که گرجی بودن او را به یادش می‌آوردند، می‌گفت که «این درست است که من گرجی هستم... اما بهتر است بدانید که من در روسیه به دنیا آمده و در آنجا بزرگ شده‌ام و روحم روس است.»[1] اما او با این همه به رغم پیش بردن سیاست روسی کردن در گرجستان، در عین حال به آبادی و توسعهٔ تفلیس علاقه‌مند بود و از بنیان‌گذاری مؤسسات اداری و فرهنگی و آموزشی نوین، چون تئاتر و مدرسهٔ دُوریان[2] (نجیب‌زادگان) در آنجا مضایقه‌ای نداشت.

میرزا صالح شیرازی که در سر راه خود به انگلستان، در سال ۱۲۳۰ / ۱۸۱۵، دو سال پس از انعقاد قرارداد گلستان از تفلیس گذشته، آنجا را شهری یافته است «خوب» که «چندان بزرگ نیست [و] دورهٔ آن زیاده از سه فرسخ نیست.» خانه‌های قدیمی از سنگ و آجر ساخته شده بوده و آنچه در عرض ۱۵ سال گذشته، یعنی دورهٔ استیلای روسیه برپا شده بوده، اتاقها را به طریق روسی از تخته و آینه ساخته بوده‌اند و می‌ساخته‌اند. لباس مردم هم با لباس قدیم تفاوت پیدا کرده بوده؛ چه ایراکلی جان، که ۳ سال پس از تاختن آقامحمدخان بر آنجا از غصه هلاک شده بود، «برخی تغییر در لباس زنان و مردان داده، تتبع از روسیه نموده» بود. بر اثر همین رویکرد، مردم خوراک را نیز با کارد و چنگال می‌خورده‌اند. جمعیت تفلیس هم در آن زمان ۱۵ هزار نفر برآورد می‌شده، که بیشتر آنها ارمنی، بعضی مسلمان و گرجی و یهود بوده‌اند و ۲۸ کلیسا متعلق به ارامنه (۱۵)، گرجیها (۱۱) و روسها (۲) بوده و مسلمانان تنها یک مسجد داشته‌اند.[3]

در مورد کمی جمعیت تفلیس و به‌طور کلی گرجستان هم، سفرنامه‌نویس

---

1. Radaktor süleyman aliyaris , *Azarbaycan Tarixi*, Baki 1990, s. 576-78.

2. Dvorian

۳. سفرنامهٔ میرزاصالح شیرازی، به اهتمام اسماعیل رائین، (تهران: روزن، ۱۳۴۷)، ص ۶۵.

کنجکاو به این نتیجه رسیده است که «چون همیشه اوقات والیان و بزرگان این ولایت طاغی و سرکش بوده، هرکدام از دول نزدیک و قریب به آن مملکت سپاهی بر سر والیان کشیده، به‌تدریج یا رعایای آنجا به اسیری رفته و یا اموال آنها از دست رفته و خود به‌تدریج تلف شده [اند]»[1] چندان که جمعیت گرجستان که روزگاری ۳۵۰ هزار نفر بوده، به حدود ۶۰ هزار نفر تقلیل یافته که «نصف بیشتر از ایشان ارامنه، برخی گرجی و معدودی قلیل مسلمان و...» است.

در آن سالها هنوز تفلیس جدید، در ساحل شمالی رود کورا شکل نگرفته بوده و مسافر ما کوچه‌های آنجا را تنگ یافته است. چند کاروانسرا نیز در شهر وجود داشته که محل فعالیت بازرگانان بوده است. تجارت تفلیس هم بیشتر متکی به پوست خز و سنجاب و سمور بوده که از روسیه به آنجا آورده و از آنجا به ایران و استانبول صادر می‌شده و از ایران «ابریشم و شکر و نبات و قلمکار و سایر اجناس» می‌فرستاده‌اند. در این زمان هنوز ژنرال رتیشچِف[2] [ردیشچوف] ـ که اندکی پس از کشته شدن سی‌سیانوف به جانشینی او منصوب گردیده و قرارداد گلستان را به نمایندگی از طرف دولت روسیه امضا کرده بود ـ بر گرجستان فرمان می‌رانده است. وی یک سال بعد جای خود را به ژنرال یرمولوف ـ که برای مذاکره دربارهٔ قراردادی که بعداً نام گلستان به خود گرفت، به تهران آمده بود ـ سپرد. سردار اخیر تا سال ۱۸۲۶، که به علت گرایش به دکابریست‌ها، جای خود را به ژنرال پاسکِویچ[3] سپرد، فرمانروای گرجستان بود.

دومین سفرنامه‌ای که در آن از تفلیس سخن رفته، گزارش سفر هیئت شاهزاده خسرومیرزا به پترزبورگ در سال ۱۲۴۴ / ۱۸۲۹ به مناسبت قتل گریبایدوف[4] در تهران بود.

---

۱. پیشین، ص ۶۴.

2. Rtishchev

3. Paskevich

4. Gribojedov

گریبایدوف، که گویی سرنوشتش با ایران و گرجستان گره خورده بوده، در ۲۳ سالگی برای کار در سفارت روسیه عازم تهران شد و از ۱۸۲۲ هم غالباً در گرجستان و به عنوان منشی یرمولوف کارکرد و هم در این زمان شاهکار خود، گوره اُت اوما[1] (بلای فراست) راکه «یکی از بزرگترین کمدیهای ادبیات اروپا»[2] به شمار آمده، نوشت. پس از سرگذراندن گرفتاریهایی که برایش در ارتباط با دکابریست‌ها پیش آمده بود، باز در سایهٔ حمایت پاسکویچ، شوهر دختر عمویش به گرجستان برگشت و در ستاد فرماندهی او وارد شد و همراه او در جنگهای ایران و روس و مذاکرات مربوط به قرارداد ترکمان‌چای شرکت کرد و «تمامی شرایط عهدنامه را همانا او تهیه و تنظیم کرده و شکل [بخشید]... بنا به روایت معاصران، بدون کمک گریبایدوف، پاسکویچ هرگز نمی‌توانست چنان قرارداد نافعی برای روسیه منعقد نماید.»[3] پس از آن هم متن قرارداد را برای تصویب به پترزبورگ برد و سپس به عنوان وزیر مختار و برای اجرای مُفاد قرارداد اسارت بار روانهٔ تهران شد و در سر راه خود در تفلیس با یک شاهزاده خانم گرجی به نام نینا چاوچاوادزه ازدواج کرده و با او به ایران آمد سپس او را در تبریز گذاشته، خود به تهران، قتلگاه خویش، عزیمت کرد. در تهران هم چنان که معروف است بر اثر رفتار متفرعنانه و بی‌توجهی به احساسات مردم و سماجت در بیرون کشیدن زنان گرجی و ارمنی‌الاصل از خانه‌های مسلمانان[4] به اتفاق همراهان خود کشته شد و بقایای جنازه‌اش بعدها به گرجستان حمل شده و در تفلیس دفن گردید. نمایش رُمانتیک شبهای گرجستان، که از تاریخ این سرزمین مایه گرفته بود، واپسین اثر این

---

1. *Goréotuma*

2. "Griboyedov...", *Encyclopaedia Britanica*, 1953, vol. 10, p. 886.

۳. اسنادی از روند اجرای معاهدهٔ ترکمان‌چای، به کوشش فاطمه قاضی‌ها، (تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۴)، ص ۲۹.

۴. جهانگیر میرزا، تاریخ نو، به اهتمام عباس اقبال، (تهران: کتابخانهٔ علی‌اکبر علمی و شرکاء، ۱۳۲۷)، ص ۲۴ـ۱۲۰ و...

«هوشمندترین فکاهی‌نویس روسیه»[1] و رجل سیاسی قوم‌گرا و فرازجو بود. با آنکه توقف هیئت استمالت و عذرخواهی در تفلیس چند هفته طول کشید، اطلاعات مندرج در سفرنامه دربارهٔ شهر کم، اما ارزنده است.

نویسندهٔ سفرنامه، میرزامصطفی‌افشار، پس از معرفی یک کارخانهٔ نیمه‌کارهٔ تولید ابریشم، که توسط یک فرانسوی برپا شده بود، گزارشی از بازدید خسرومیرزا از یک مدرسهٔ نوبنیاد می‌دهد که «اطفال گرجی و مسلمان را در آنجا زبان ترکی و فارسی و روسی و نقاشی و سایر علوم متعارفه» درس می‌داده‌اند. شاگردان ضمن عرضهٔ کمالات خویش «به زبان فارسی و ترکی خطبه، مشتمل بر سرافرازی خود از مقدم شاهزاده و شکرگزاری این مرحمت» ادا می‌کنند و بعد از آن هم «صنعت (هنر) رقص خود را در نظر شاهزاده جلوه» می‌دهند.[2]

گفتنی است که هیئت خسرومیرزا متشکل بوده است از افرادی چون امیرنظام زنگنه، میرزا تقی (امیرکبیر بعدی)، میرزاصالح شیرازی پیش گفته، که پس از بازگشت از انگلستان در دستگاه نایب‌السلطنه در تبریز کار می‌کرده وعده‌ای دیگر، از جمله شاعری به نام فاضل خان شیدا.[3] شخص اخیر که شاعری طنزپرداز و معلم فرزندان شاهزادگان و اشراف در تبریز بوده، در جریان مذاکرات منجر به قرارداد ترکمان‌چای با عباس‌قلی آقا باکیخانوف، مترجم فرماندهی قفقاز و مؤلف کتابهایی چون گلستان ارم، قانون قدسی، کشف‌الغرایب و... به زبان فارسی و به واسطهٔ او با گریبایدوف و پاسکویچ آشنا شده بود. چنان‌که باکیخانوف در تفلیس به دیدار

---

۱. (د. س. میرسکی، تاریخ ادبیات روسیه، ترجمهٔ ابراهیم یونسی، ج ۱، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴)، ص ۱۶۸.

۲. میرزامصطفی افشار (بهاءالملک) و... ، سفرنامهٔ خسرومیرزا به پطرزبورغ و... ، به کوشش محمدگلبن، (تهران: مستوفی، ۱۳۴۹)، ص ۶۳-۱۶۱.

۳. یوری نیکلایویچ تینیانوف، مرگ وزیر مختار، ترجمهٔ مهدی سحابی، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶)، ص ۴۷۸. در سفرنامهٔ خسرومیرزا، که از ملازمان و همراهان درجه دوّم شاهزاده به ندرت نام برده می‌شود، تنها در موردی از وی نام رفته که آن را هم مصحح کتاب تغلیط کرده، «و فاصل» راکه بنا به قرائن و به احتمال قوی «وفاضل» بوده، «وفاعلی» نوشته است. سفرنامهٔ خسرومیرزا، ص ۲۳۳.

او شتافت.[1] در ملاقاتی تصادفی هم که بین فاضل‌خان و پوشکین در نقطه‌ای از راه بین تفلیس و پترزبورگ اتفاق افتاده، پوشکین که راه قفقاز را در پیش داشته، چندان تحت‌تأثیر شخصیت و رفتار سنجیدهٔ وی قرارگرفته که ناگزیر از تجدیدنظر در برداشت و رفتار خود شده، در سفرنامهٔ ارزروم خویش خاطر نشان ساخته که «این پیشامد (ملاقات با فاضل خان) باید برای ما روسها درس عبرتی باشد که شوخی و مسخرگی راکنار بگذاریم و من خود از این پس دربارهٔ کسی از روی کلاه پوستی و سرانگشتان خضاب کرده‌اش قضاوت نخواهم کرد.»[2] فاضل خان ۹ سال پس از بازگشت به ایران، به علت مشکلاتی که گویا سروده‌های هجوآمیزش برایش فراهم آورده بود، مجبور به ترک وطن شده، در تفلیس رحل اقامت افکند و پس از قبول تبعیت روسیه در سال ۱۸۴۲، به تدریس زبانهای فارسی، عربی و ترکی آذری و شرعیات در بخش شیعهٔ مدرسهٔ مسلمانان تفلیسی، که در سال ۱۸۴۷ تأسیس گردید، پرداخت. وی تا سال ۱۸۵۲ که زندگانی را بدرود گفت، به تدریس در مدرسهٔ مذکور ادامه داد.[3]

چنین به نظر می‌رسد که تاریخ‌پژوهانی چون سعید نفیسی و یحیی آرین‌پور، فاضل خان شیدای مورد بحث را که ابتدا ملافتح‌الله نام داشته، با فاضل خان روسی عوضی گرفته، حوادث زندگی آن دو را با هم درآمیخته باشند.[4] برای برگرداندن حق هرکدام از آن دو به خودش به فرصتی دیگر نیاز است.

گزارش سیف‌الدوله از تفلیس سال ۱۲۷۰ / ۱۸۵۴ حاکی از رشد و توسعهٔ شهر در طی حدود ۴۰ سالی است که از زمان بازدید میرزاصالح شیرازی از آنجا

---

1. Abbasqulu Aga bakixanov, vali Habib oglu, Baki 1992, s. 244.

۲. یحیی آرین‌پور، از صبا تا نیما، ج ۱، (تهران: جیبی ـ فرانکلین، ۱۳۵۱)، ص ۵۵.

3. *Azarbaycanadabiyyat, Tarixi*, 2, cild, Bak, 1960, 5.44-5/ Abbasqulu Aga Bakixanov, s. 244-45; *Nazim Axudav,* sanadlarindiliila, Baki 1980, 5.58.

۴. سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر، ج ۲ (تهران: انتشارات بنیاد، ۱۳۴۴)، ص ۴۲ و ۱۹۶؛ از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۵۵.

صورت گرفته بود. شاهزاده، تفلیس را شهری می‌یابد که «نهایت آبادی را دارد» و «بسیار باشکوه است» و «از شهرهای خوب عالم» به شمار می‌رود و «خانه‌های بسیار عالی، از سنگ و آجر و چوب [ساخته‌اند] و باغ و باغچه‌های با صفا دارد» و «اعاظم روسیهٔ ساکن تفلیس، عمارات و بیوتات بسیار عالی و باغات خیلی باصفا ساخته‌اند.» کوچه‌هایش هم، برخلاف ۴۰ سال پیش، «همه وسیع و سنگ‌فرش» است. یک کلیسا و یک مسجد بزرگ نزدیک به هم نیز که هر دو از بناهای دورهٔ شاه عباس هستند، هنوز در کنار رود کرّ پا برجا هستند و مسجد به شیعیان ساکن شهر تعلق دارد. کاروانسراهای بسیار خوبی نیز که از جملهٔ آنها «کاروانسرای خُلتف ارمنی است» و محل فعالیت «تجار خیلی معتبر صاحب دولت از هر ملتی» است، وجود دارد؛ در مقابل «آنچه فعله در این شهر دیده شد، از اهل آذربایجان و خلخال و خمسه و طارم است.»[۱]

نیم قرن پس از دیدار سیف‌الدوله، قهرمان یا نویسندهٔ سیاحت‌نامهٔ ابراهیم‌بیک نیز ــ که البته عینک انتقاد بر چشم داشته ــ ایرانیان ساکن تفلیس را در حالی می‌یابد که «همگی در عمارات به مزدوری و گِل‌کشی و در کوچه‌ها در عملیات سنگ‌فرشی اشتغال داشتند.» و چون از یک ایرانی می‌پرسد که در اینجا تجار ایرانی نیست؟» پاسخ می‌شنود که «چرا، درکاروانسراهای خلتف، بارون بگوف و غیره خیلی هستند.» و برای تحقیق راهی یکی از آنها می‌شود و در آنجا گفت‌وگویی بین او و یک تاجر آشنا چهره می‌بندد که برای تفصیل آن باید به متن سیاحت‌نامه مراجعه کرد. در اینجا تنها قسمتی از یکی از پاسخهای تاجر نقل می‌گردد:

مال و متاعی که از وطن به اینجا می‌آوریم «همین چیت همدان، بروجرد و قناویز میلان و تبریز است. اینها نیز نسبت به سالهای پیش خیلی کساد و بی‌رونق شده است. پیشتر همه ساله از این امتعه چندین هزار بار بدین صفحات آورده،

---

۱. سفرنامهٔ سیف‌الدوله، به تصحیح علی‌اکبر خداپرست، (تهران: نشر نی، ۱۳۶۴)، ص ۳-۷۱.

می‌فروختیم؛ ولی امروز به قدر [یک درصد] زمانهای پیش به خرج نمی‌رود...» و علّت آن را پایین افتادن کیفیت آنها دانسته، پیش‌بینی می‌کند که اگر کار چنین پیش برود، «آنگاه باید ما از منسوجات ابریشمی مسکو به ایران بفرستیم.» ابراهیم بیک چنان از دیده‌ها و شنیده‌های خود متأثر می‌شود که «اگرچه تفلیس از شهرهای بزرگ و دیدنی» بوده، بدون دیدن جایی آنجا را ترک می‌کند.[۱]

ناگفته نماند که زین‌العابدین مراغه‌ای، نویسندهٔ سیاحت‌نامهٔ ابراهیم بیک در حدود یک دهه پس از بازدید سیف‌الدوله از تفلیس به مدت دست‌کم ۴ سال در آن شهر اقامت داشته، آشنایی با ادبیات و فرهنگ گرجی را نیز از همان جا شروع کرده و احیاناً نخستین مایه‌های آفرینش شاهکار خود را هم از آنجا به دست آورده باشد. مراغه‌ای مدتی نیز در شهر کوتائیسی گرجستان عنوان نایب‌کنسولی داشته و بنابراین با تفلیس در ارتباط بوده است.[۲]

گذشته از مراغه‌ای، طالبوف تبریزی نیز، که از بنیان‌گذاران ادبیات نوین فارسی به شمار رفته حدوداً همزمان با مراغه‌ای به روسیه مهاجرت کرده، مدتی در تفلیس، در شرکت معتبر مقاطعه‌کاری محمدعلی خان شیبانی کاشی کار کرده و جالب است که نامهای فرزندان همان مدیر مدبر و موفق را به قهرمانان شاهکار خود، سفینهٔ طالبی یا کتاب احمد داده است.[۳]

ناگفته نماند که اقامت این روشنفکران ایرانی در تفلیس هم‌زمان بوده است با اوج خلاقیت و اعتلای شهرت میرزافتحعلی آخوندزاده، بنیان‌گذار نمایش‌نامه و رمان‌نویسی نوین در آسیا و انتشار و اجرای نمایش‌نامه‌های (تمثیلات) او در آن شهر. بی‌مورد نیست که هر دو نویسندهٔ یاد شده را از تربیت‌یافتگان و پیروان مکتب آخوندزاده به شمار آورده‌اند.

---

۱. زین‌العابدین مراغه‌ای، سیاحت‌نامهٔ ابراهیم بیک، به کوشش م.ع. سپانلو، (تهران: اسفار، ۱۳۶۴)، ص ۳-۲۱.

۲. رحیم رئیس‌نیا، ایران و عثمانی در آستانهٔ قرن بیستم، (تبریز: ستوده، ۱۳۷۴)، ج ۱، صص ۳۸-۴۳۸؛
*Aflatun saracli*, zeynalabdin Maragali Baki, 1996, s.7-11.

۳. از صبا تا نیما، ج ۱، ۸۸-۲۸۷؛ *Mirali manafi, Mirza Ibaurrahim Talibov*, (Baki 1977), s.56-80

بعضی از سفرنامه‌نویسان ایرانی چون اعتمادالسلطنه و فرهاد میرزا معتمدالدوله و حاج سیاح محلاتی با آخوندوف، که مترجم جانشینی قفقاز بوده، ملاقات کرده، در موردش اظهارنظرهای متفاوتی نموده‌اند.[۱] وی با روشنفکرانی چون میرزا ملکم خان، میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله ـ که خود زمانی در کنسولگری تفلیس کار کرده ـ و شاهزاده جلال‌الدین میرزا، میرزاآقا تبریزی ـ مترجم تمثیلاتش به فارسی ـ و دیگران آشنایی و مکاتبه و مباحثه داشته و به مسائل اجتماعی و فرهنگی ایران توجه خاص نشان می‌داده است.[۲] وی در عین حال پدر زن یکی از پسران شاهزاده بهمن میرزا بوده، که پس از فرار به آن سوی ارس مدتی در تفلیس گذرانده و فرزندانش اغلب تحصیل کرده مدارس آن شهر بوده‌اند. برگردیم به گزارش سیف‌الدوله؛ وی که راهی سفر حج بوده، چنین توصیفی از شهر و گذران و تفریحات اهالی آنجا به دست داده است: «در کوچه‌ها و دکانها و عمارات رو به کوچه، چراغهای زیادی تا نصف شب روشن است. خاصه میدانی رو به روی خانهٔ جانشین و بیوتات دولتی از روشنایی مثل روز است. مرد و زن پیاده و با کالسکه مشغول تفرج و تماشا و دادوستدند و... [خلاصه] عالمی است سوای عالم ما. جز پرهیز و خداپرستی هر چه تصور شود موجود است. خداوند حفظ کند مسافرین ملت اسلام را در این ولایات از شر شیطان و سرکشی نفس امّاره»[۳] وی از مشاهدات خود به این نتیجه رسیده است که «از اهل تفلیس آن چه مُسلم‌اند و از گرجستان، لباس زن و مردشان و زبانشان با نصارای آنجا مثل هم است. زنها هم به رسم نصارا پرده نمی‌کنند.»[۴] میرزامحمدحسین

---

۱. سفرنامهٔ صنیع‌الدوله مشهور به اعتمادالسلطنه، به کوشش محمد گلبن، (تهران، ۱۳۵۶)، ص ۲۰-۹؛ سفرنامهٔ حاج سیاح به فرنگ، به کوشش علی دهباشی، (تهران: نشر ناشر، ۱۳۶۳)، ص ۶۱؛ سفرنامهٔ فرهادمیرزامعتمدالدوله، به اهتمام اسماعیل نواب صفا، (تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۶۶). در صفحات متعدد.

۲. میرزافتحعلی آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، به اهتمام پروفسور حمید محمدزاده، (تبریز: نشر رجیا، ۱۳۵۷)؛ «مقالات میرزافتح علی‌آخوندزاده»، به کوشش باقر مؤمنی، (تهران: آوا، ۱۳۵۱)؛ دکتر فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزافتحعلی آخوندزاده، (تهران: خوارزمی، ۱۳۴۹) و...

۳. سفرنامهٔ سیف‌الدوله، ص ۷۹.

۴. پیشین.

فراهانی که ۳۱ سال پس از سیف‌الدوله چند صباحی در تفلیس گذرانده، به این نکته توجه یافته و متذکر شده است.[۱]

سیف‌الدوله به وجود دو بنا در تفلیس اشاره کرده است که یکی از آنها تماشاخانه (تئاتر) است که گزارشگران بعدی اطلاعات بیشتری درباره‌اش داده‌اند. دیگری، عمارت جانشین است که به گفتهٔ وی «در جای وسیعی واقع است، روی به میدانی. خیلی عمارت عالی دارد، از سنگ تراشیده. اسباب عمارت خیلی باشکوه و مجلل [است]... اطراف میدان مقابل عمارت، بیوتات دولتی است؛ مثل سربازخانه، دفترخانه، قورخانه، توپخانه و حبس خانه...»[۲] ناگفته نماند که در همین عمارت یک تالار ایرانی وجود داشته که ناصرالدین شاه در نخستین سفر اروپای خود آن را دیده و توصیف کرده است.[۳]

لازم به توضیح می‌نماید که ادامهٔ مقاومت مردمی در برابر استیلای روزافزون روسیه بر قفقاز، به‌ویژه در مناطق کوهستانی و داغستان به رهبری شیخ شامل، هیئت حاکمهٔ روسیه را بر آن داشت تا در مناطق مفتوحه و از آن جمله گرجستان، که هنوز روحاً تسلیم نشده بود، اصلاحاتی، به‌ویژه در جهت روسی کردن انجام دهد. در همین راستا بود که پاسکویچ به اقداماتی در زمینهٔ عُمران و توسعهٔ به‌ویژه تفلیس، که در هر حال پایگاه سلطه بر منطقه بوده، دست زد و از آن جمله مدارسی جدید تأسیس گردید و روزنامه‌هایی به زبانهای روسی، گرجی، ترکی و فارسی در آن شهر منتشر شد. روزنامهٔ فارسی مورد اشاره اخبار تفلیس عنوان داشت که در فاصلهٔ سالهای ۳۲-۱۸۲۸ به ضمیمهٔ روزنامهٔ روسی‌زبان تفلیسسکی وِدوموستی،[۴] به دنبال تأسیس مطبعهٔ فارسی تفلیس در سال ۱۸۲۸ منتشر گردید. احتمال داده‌اند که عباس‌قلی آقاباکیخانوف، که مقالاتی دربارهٔ ادبیات کلاسیک

---

۱. سفرنامهٔ میرزامحمدحسین فراهانی، به کوشش مسعود گلزاری، (تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۶۲)، ص ۷۹.
۲. سفرنامهٔ سیف‌الدوله، ص ۳-۷۲.
۳. سفرنامهٔ ناصرالدین شاه، (تهران: انتشارات مشعل و غزل، ۱۳۶۲)، ص ۲۴۱.

4. *Tiflisski vedomosti*

فارسی و ترکی آذربایجانی در تفلیسسکی و دوموستی، نخستین روزنامهٔ روسی زبان منتشر شده در قفقاز می‌نوشته، ویراستاری و تحریر مقالات و مطالب این روزنامهٔ فارسی زبان را ـ که انتشار آن در حدود ۷ سال پیش از انتشار کاغذ اخبار، طلیعهٔ روزنامه و روزنامه‌نگاری در ایران بوده ـ به عهده داشته است. و متأسفانه تاکنون نسخه‌ای از شماره‌های این احیاناً نخستین روزنامهٔ فارسی زبان به دست نیامده؛ اما اطلاعات موجود، حاکی از انتشار چنین روزنامه‌ای در سالهای یاد شده است.[1]

شرایط خاص قفقاز تزاریسم را بر آن می‌داشت که ارگان نظامی ـ اداری متمرکزتر و دارای اختیارات بیشتری را جهت تسلط هر چه بیشتر بر منطقه پدید آورد و به همین منظور بود که نهاد جانشینی در سال ۱۸۴۴ در قفقاز تشکیل گردید. نخستین جانشین و به عبارت دیگر نایب‌السلطنهٔ تعیین شده نیز شاهزاده وُرونتسف[2] (۱۸۵۶-۱۷۸۲) بود که از اختیارات فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده، تنها در برابر شخص تزار مسئول شمرده می‌شد. دورهٔ فرمانروایی وی که تا سال ۱۸۵۳ ادامه داشته، از نظر اِعمال حاکمیت روسیه بر قفقاز و اجرای اصلاحات و بنیان‌گذاری مؤسسات تمدنی جدید به‌طورکلی دورهٔ قابل توجهی در تاریخ قفقاز به شمار می‌رود.[3]

یکی از آثار دورهٔ یادشده، که توجه مسافران ایرانی را جلب کرده، پل آهنی بسته شده بر روی رودخانهٔ کورا در تفلیس است. گزارش فرهادمیرزا، که در سال ۱۲۹۲ / ۱۹۷۵ در تفلیس بوده، از این پل و بانی آن رساتر از گزارشهای دیگر است. وی، که پس از بازدید از موزهٔ تفلیس، برای دیدن قورخانه و جبه‌خانه و سربازخانه، به بخش شمالی شهر می‌رفته، از روی این پل عبورکرده و در وصفش مطالبی نوشته که فرصت نقل عین آن در این جا نیست. رو به روی پل، مجسمهٔ

---

1. *Azarbaycan tarixi, c. alyarli*, S. 759-64; *Abbasyulu aga Bakixanov s. 185, 276, Canadlarin Oili ila*, s. 4.

2. Mikhail semenovich vorontsov

3. "Va-ontsov semenevich mikhail", *Encycloparedia Britanica,* vol. 23, p. 256.

مفرغی ورانتسوف با دوربینی در دست و ۸ عراده توپ سرنگون به غنیمت گرفته شده از عثمانی در اطرافش جلب توجه می‌کرده است. به نوشتهٔ فرهاد میرزا «اهل قفقاز خیلی از او رضامندی دارند و باعث آبادی تفلیس و کارهای خوب او شده است و...»[۱]

از سفرنامهٔ مظفرالدین شاه که در ۱۹۰۰ نگارش یافته، چنین برمی‌آید که پلهای آهنی دیگری نیز بعدها بر روی کورا ساخته می‌شود.[۲]

سفرنامه‌نویس دیگری که پس از سیف‌الدوله گذارش به تفلیس افتاده، احتمالاً حاج سیاح محلاتی بوده باشد. جالب توجه آن که وی پس از ملاقات با یک بازرگان ارمنی در سرای گرجی‌های تبریز ــ که هنوز هم پابرجاست و در آن تاریخ نصارا و خصوصاً گرجی‌ها در آنجا تجارت می‌کرده‌اند ــ نیت خود را برای جهانگردی جزم می‌کند و در اواخر سال ۱۲۷۶ / ۱۸۶۰، همراه جماعتی از حمالان که روانهٔ تفلیس بوده‌اند، به این شهر می‌رود و در طی چند ماهی که در سرای خلتف یاد شده منزل داشته، از آذربایجانی‌ها ترکی و از ارامنه که غالباً از ایران و عثمانی به آنجا مهاجرت کرده بوده‌اند، زبان ارمنی یاد می‌گیرد، از طریق نامه‌نگاری برای کارگران آذربایجانی در مسجد شاه عباس گذران و در ایام فراغت، مثل اغلب ایرانیان، در باغ مجتهد، که زمانی به آقامیرفتاح تبریزی تعلق داشته، گردش می‌کند.[۳]

متأسفانه در اینجا فرصت مراجعه به تمام سفرنامه‌هایی که وجوهی از سیمای تفلیس را در گذر زمان نشان می‌دهند، نیست. همین‌قدر می‌توان گفت که هر چه پابه‌پای گزارشگران جلوتر می‌آییم، تفلیس را از جهات مختلف مترقی و توسعه‌یافته‌تر می‌یابیم. فرهادمیرزا در سال ۱۲۹۲ / ۱۸۷۵ تفلیس را «نمونهٔ شهرهای فرنگستان»[۴] می‌یابد و ناصرالدین شاه در سفر سوم خود به اروپا در سال

---

۱. سفرنامهٔ فرهاد میرزا معتمدالدوله، ص ۷۳.
۲. مظفرالدین شاه قاجار، سفرنامهٔ فرنگستان، به اهتمام امیر شیرازی، (تهران: شرق، ۱۳۶۳)، ص ۶۱.
۳. سفرنامهٔ حاج سیاح به فرنگ، ص ۶۱-۴۹.
۴. سفرنامهٔ فرهادمیرزا معتمدالدوله، ص ۶۴.

۱۳۰۶ / ۱۸۸۹، پس از دیدن شهر یادداشت می‌کند که «شهر تفلیس خیلی آبادتر از آن دفعه شده است. بناهای عالی از دولتی و غیردولتی از نو ساخته‌اند.»[۱] امین‌الدوله، ۱۰ سال پس از ناصرالدین‌شاه با یک نگاه گذرا به این نتیجه می‌رسد که «شهر تفلیس از آنچه در سفر پیش دیده‌ام خیلی آباد شده، بیوتاتِ زیاد در معبر راه‌آهن احداث کرده‌اند.»[۲]

سیدحسن تقی‌زاده و محمدعلی تربیت، که در سال ۱۳۲۲ / ۱۹۰۴ ایرانِ دستخوش استبداد و عقب‌ماندگی را به قصد دیدن سرزمینهای دیگر ترک کرده بودند، مدتی در تفلیس، که برایشان حکم اروپا را داشته، توقف می‌کنند و در این مدت ضمن رفتن به تئاتر و موزه و مؤسسات تمدنی دیگر، با روشنفکرانی چون محمدآقا شاه تختینسکی، ناشر روزنامهٔ شرق روس و جلیل محمدقلی‌زاده، که دو سال بعد روزنامهٔ معروف ملانصرالدین را در تفلیس منتشر می‌کند و با آزادیخواهان دیگر آشنا می‌شوند. تقی‌زاده با یادآوری آن روزها چنین می‌گوید: «در تفلیس که برای ما اولین دروازهٔ اروپا بود، و مانند این که به اروپا رفتیم، همه دستگاه فرنگی و روس بود. چندی در آنجا ماندیم؛ در حدود یک ماه، و خیلی کسب معرفت کردیم، از اینکه محشور می‌شدیم با اشخاصی که در قفقازیه تربیت شده و متجدد بودند. از ایرانی‌ها هم آنجا زیاد بودند؛ زیرا مال‌التجارهٔ روس از آنجا به ایران می‌آمد.»[۳]

اتصال بندرپوتی، واقع در ساحل دریای سیاه به تفلیس در نیمهٔ دوم دههٔ ۶۰ سدهٔ ۱۹ از طریق راه‌آهن و شروع بهره‌برداری از خط آهن بین تفلیس و باکو در سال ۱۸۸۲، از عوامل عمدهٔ رشد و توسعهٔ تفلیس بوده است.

از آمارهایی که مینورسکی از منابع مختلف استخراج کرده، چنین برمی‌آید که

---

۱. روزنامهٔ خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوّم فرنگستان، به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی و فاطمه قاضی‌ها، (تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران و مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۹)، ص ۱۱۸.

۲. سفرنامهٔ امین‌الدوله، به کوشش اسلام کاظمیه، (تهران: توس، ۱۳۵۴)، ص ۷۶.

۳. زندگی طوفانی، خاطرات سیدحسن تقی‌زاده، به کوشش ایرج افشار، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۲)، ص ۹-۳۸.

جمعیت تفلیس در سال ۱۸۵۰، ۳۴؛ در ۱۸۶۵، ۷۰؛ در ۱۸۹۷، ۱۶۰ و در ۱۹۲۲، ۲۳۴ هزار نفر بوده است. از تعداد اخیر ۸۵ هزار نفر ارمنی، ۸۰ هزار گرجی، ۳۸/۵ هزار روس، ۱۰ هزار یهودی، نزدیک به ۴ هزار ایرانی و ۳ هزار واندی ترک آذری بوده است.[1] ناگفته نماند که شمارهٔ ایرانیان مقیم تفلیس در سالهای پیش از آن نیز کم و بیش به همان میزان بوده است. چنان که از یک گزارش روزنامهٔ کاوکاز چاپ تفلیس که ترجمه‌اش در روزنامهٔ وقایع اتفاقیه درج گردیده، چنین برمی‌آید که تعداد «رعایای ایرانی که در سال ۱۲۷۵ / ۱۸۵۸ در شهر تفلیس اقامت داشته‌اند» و «اکثر آنها صنعتکار» بوده‌اند، در حدود ۵ هزار نفر بوده است.[2] میرزامحمدحسین فراهانی هم در سال ۱۳۰۲ / ۱۸۸۵ دربارهٔ اتباع ایرانی مقیم تفلیس چنین نوشته است:

«در شهر تفلیس و قرای اطراف، از تبعهٔ دولت علیه ایران از تاجر و کاسب و زارع قریب ۴ هزار نفر می‌شود و یک صدنفر از آنها تاجر و باقی کسبه و زارع‌اند. تاجر خیلی معتبر در اینجا نیست.»[3]

ناگفته نماند که ارفع‌الدوله، ژنرال کنسول تفلیس، تعداد ایرانیان مقیم تفلیس در سال ۱۳۰۷ / ۱۸۹۰ را ۱۰ هزار نفر نوشته است.[4] در پرتو حضور این ایرانیان در تفلیس و دیگر شهرهای گرجستان و وجود علایق گوناگون بین گرجیان و ایرانیان بود که در اوایل قرن بیستم شاهد شرکت وسیع و جانبازی شگفت‌انگیز مجاهدان گرجی در جنبش مشروطیت ایران هستیم. این موضوع خود شایستهٔ بررسی جداگانه‌ای است.

---

1. "Tiflis", s.277.

۲. روزنامهٔ وقایع‌اتفاقیه، ش ۴۰۲ (۶ ربیع‌الاول ۱۲۷۵)، ص ۵.

۳. سفرنامهٔ میرزامحمدحسین فراهانی، ص ۸۰-۷۹.

۴. میرزا رضاخان پرنس ارفع (ارفع‌الدوله)، ایران دیروز (خاطرات پرنس ارفع)، (تهران: وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۵)، ص ۳۱۶.

# اسناد دو زبانهٔ گرجی ـ فارسی

*تاماز (تهماسب) آباشیدزه**

در میان انواع اسناد تاریخی که در آرشیوهای گرجستان نگه‌داری می‌شود، اسناد دو زبانهٔ گرجی ـ فارسی متعلق به قرون شانزدهم تا هجدهم دارای اهمیت ویژه‌ای است. اسناد مذکور توسط پروفسور ولادیمیر پوتوریدزه ایران‌شناس معروف گرجی در آرشیوهای گرجستان کشف و ۱۹۲ نسخه از آنها در ۱۹۵۵ منتشر گردید.[۱] تقریباً بعد از سی‌سال ۲۶ سند مشابه را مرحوم نوگزار دوندوا منتشر کرد[۲].

اساتید برجسته‌ای مثل هـ. باسه، هـ. ر. رومر، وگ. فراگنر برای آن اسناد ارزش فوق‌العاده‌ای قائل بودند.

اما در جریان بررسیهای بعدی معلوم شد که تعداد اسناد دوزبانه بیش از اینهاست. بنده نیز در مجموعه‌های نسخ قدیم در حدود پنجاه سند را پیدا کردم. کشف اسناد دوزبانه گرجی ـ فارسی کمکی برای مطالعات و ارزیابی جدید بعضی از مسائل و موضوعات تاریخ گرجستان بود، به خصوص در مورد تحولات و ویژگیهای روابط سیاسی ایران و گرجستان در قرون ۱۶ـ۱۸ میلادی؛ ساختار،

---

* دبیر علمی و مسئول تنظیم برنامه‌های تحقیقاتی انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم گرجستان

۱. اسناد تاریخی گرجی ـ فارسی، به تصحیح، ترجمه و تشریح ولادیمیر پوتوریدزه، (تفلیس: انتشارات آکادمی علوم گرجستان، ۱۹۵۵).

۲. اسناد تاریخی (دوزبانه گرجی ـ فارسی) قرن ۱۸ـ۱۶، به تصحیح، ترجمه و تشریح نوگزار دوندوا (تفلیس: انتشارات متسنیربا، ۱۹۸۴).

وظایف و ویژگیهای فعالیت دستگاه نظارت ایرانی درگرجستان؛ حقوق و وظایف فئودالهای گرجی و نقش بعضی از نهادهای دولتی مامور.

اسناد دو زبانه به عنوان واقعه‌ای مخصوص و جالب در مراتب تدوین اسناد توجه محققان را نسبت به خود جلب کرده است مثلاً دلایل پیدایش و شرایط تاریخی وجود آنها؛ ارتباط بین قسمتهای فارسی و گرجی اسناد؛ ظهور و تحول بعضی از فرمولهای اداری (دفتری) و دیپلماتیک؛ تغییر شکل سند ــ نتیجهٔ اوضاع سیاسی و اجتماعی؛ انواع سند دوزبانه؛ تحول بخش فارسی آن اسناد در محیط گرجی از نظر شکل و مصطلحات و غیره.

علاوه بر آن، اسناد دو زبانه زمینهٔ خوبی بود برای تحقیقات بعضی مسائل مأخذشناسی از قبیل: صحت منابع؛ اطلاعات مستقیم و پنهان در اسناد؛ خصوصیت مناسبت فرمولهای قالبی (الگویی) و جمله‌های توصیفی و ویژگیهای اطلاعاتی؛ مطابقت متن سند با واقعیت و غیره.

اسناد دو زبانه گرجی ـ فارسی از اواخر قرن شانزدهم و تا اواسط قرن هجدهم صادر می‌شد. در طی همین دوره آنها دچار تغییراتی شدند، من جمله تغییرات شکلی و تغییرات مضمونی (ظرف و مظروف). ابتدا متن فارسی سند، پشت سند گرجی نوشته می‌شد و ظاهراً آن متن فارسی به عنوان سندی کاملاً مستقل به نظر می‌رسید. شکل و متن آن کاملاً مطابق قالبهای اداری (دیپلماتیک) فارسی بود. در فاصله میان اواخر قرن شانزدهم تا اوایل دو دهٔ قرن هفدهم، صدور اسناد دو زبانه قطع می‌شود.

بعد از صدور مجدد اسناد دو زبانه در بخش فارسی آن ما متوجه جریان تکمیل مضمون متن و ظهور بعضی اصطلاحات غریبه برای قواعد زبان اداری فارسی می‌شویم.

در دهٔ چهارم قرن هفدهم بخش فارسی اسناد دو زبانه از صفحهٔ مستقل به متن سند گرجی منتقل و در حاشیهٔ بالای آن مستقر می‌گردد.

تا اواخر قرن هفدهم، شکل اسناد دو زبانه به این صورت بود، اما بعداً در موارد زیادی، بخشهای فارسی و گرجی آنها روی صفحات متفرقه نوشته می‌شد. تعیین قواعد و تنظیم اسناد دوزبانه، قطع یا تجدید صدور آنها، تغییر در شکل و همچنین در مضمون ویژگیهای اصطلاحات، همهٔ آنها در مجموع نتیجه و انعکاس تغییر شکل و چگونگی روابط سیاسی بین ایران و گرجستان بود.

قبل از ظهور اسناد دو زبانه تغییرات اساسی در زندگی سیاسی گرجستان روی داد. بخش معینی از گرجستان شرقی در دست ایران صفوی بود. چنانکه اسکندر منشی خاطرنشان می‌سازد «به حوزه تسخیر و تصرف دیوان درآمده بود.» در آن شرایط حق اعطای زمین به فئودالها تا تجدید حق مالکیت بر آن در اختیار مطلق شاه ایران بود، اما در دهٔ هشتم قرن شانزدهم براساس وضعیت سیاسی - بین‌المللی بین ایران و گرجستان، روابط خاصی شکل گرفت که آن را «روابط سازشی» می‌توان نامید. اصل آن سازش این بود که شاه ایران مَلِک گرجی را به عنوان تیولدار تلقی و به نام «والی گرجستان» ذکر می‌کرد. و نسبت به کشور آن فقط اختیارات اسمی (ظاهری) داشت. این نوع رابطه گرجستان را از دفتر دیوان عالی ایران حذف می‌کرد.

مسلماً این‌گونه روابط وابسته باز هم اختیارات استبدادی ملوگ گرجی را محدود می‌کرد، اما حق تصمیم‌گیری در امور داخلی در اختیار آنها می‌ماند.

اگر در دوره‌های حکمفرمایی ایران (در دهه‌های ششم ـ هفتم قرن شانزدهم و دهه‌های اول ـ دوم قرن هفدهم و دهه‌های دوم ـ چهارم قرن هجدهم) بدون مجوز شاه ایران، ملک گرجی حاکم بر اراضی کشورش نبود، در دوران «سازش»، مسائل اعطای زمین، تصویب و تجدد حقوق مالکیت برای فئودالها و همچنان حل مسائل مالیاتی حق ویژه ملوک گرجی بود. ضمیمه نمودن متن فارسی به اسنادی که مالکان گرجی صادر می‌کردند نشانگر ویژگیهای آن روابط است.

طبق ترتیب روابط سازشی شاه گرجستان شرقی در تمام مسائل داخلی

حکمفرما بود، اما در مقابل مؤظف بود به طور منظم برای شاه صفوی پیشکش تهیه کند و در صورت لزوم برای کمک نظامی سپاه خود را اعزام کند.

به منظور نظارت بر اجرای تعهدات فوق، شاه ایران یک دستگاه نظارتی ایرانی را در دربار گرجستان منصوب کرده بود که عبارت از وزیر، مستوفی و منشی بود. مسائل مالی به عهدهٔ منشی بود که دفتر آن اسناد صادره توسط ملوک گرجی را ثبت و متن فارسی را به آنها ضمیمه می‌کرد. این امر بیشتر هدف کنترلی داشت، به خاطر اینکه حق تصویب نهایی سند در اختیار شاه گرجی بود.

شایان ذکر است که توسط مستوفی اسنادی ثبت می‌شد که مربوط به مسائل مالکیت زمین و مالیات بود.

مراسم تنظیم سند دوزبانه به این صورت بود که:

اول متن گرجی سند آماده می‌شد؛ سپس متن فارسی آن سند تنظیم و در دفتر مستوفی ثبت می‌گردید و در پایان متن گرجی سند و به همین ترتیب تمام سند توسط شاه گرجی تصویب می‌شد.

در اینجا باید ذکر گردد که با وجود اینکه ثبت سند گرجی توسط مستوفی یک قاعدهٔ حقوقی به شمار می‌رفت، گاهی بدون زیان وارد آوردن به افرادی که در سند عنوان می‌گردیدند، رعایت نمی‌شد.

همان‌طور که گفته شد، ظهور اسناد دو زبانه نتیجهٔ سیاست سازش و نمایانگر خاص اختیارات اسمی شاهان ایران نسبت به گرجستان بود.

اسناد دو زبانه اغلب مربوط به آن زمینهایی بود که در شرایط دیگر در اختیار دیوان ایران بود و در آن ادوار حق مالکیت آن به وسیله فرامین یک زبانه شاه ایران تصویب می‌شد.

در دوره‌های سیاست «سازش» حکومت شاه ایران سعی می‌کرد که بر اراضی مذکور باز هم نفوذ خود را حفظ کند و این هدف را توسط بخش فارسی سند دوزبانه دنبال می‌کرد.

اما باید ذکر کرد که مؤلف هر دو بخش گرجی و فارسی سند دو زبانه شاه گرجی محسوب می‌شد، یعنی این قبیل اسناد را درواقع می‌توان به عنوان سندی که یک مؤلف به دو زبان می‌نوشت تلقی کرد.

موقع بررسی و مطالعهٔ اسناد دو زبانه همیشه باید در نظر داشته باشیم که شاه گرجستان برای حکومت ایرانی «والی گرجستان» یعنی مأمور عالی‌رتبه دولت ایران به شمار می‌رفت. الحاق متن فارسی به سند گرجی، نه فقط به نفع حکومت ایرانی بود، بلکه برای فئودال گرجی نیز فایده داشت، به خاطر اینکه با در نظر گرفتن وضع ضعیف حکومت گرجی سندی که در دفتر ایرانی به زبان فارسی تنظیم می‌شد، حقوق فئودال گرجی را تضمین و محکمتر می‌ساخت.

همان‌طور که در بالا عنوان شد، متن فارسی سند دو زبانه کاملاً مطابق قالبهای اداری (دیپلماتیک) ایرانی بود، اما به علت اینکه فرمولها و اصطلاحات آن در شرایط سیاسی ـ اجتماعی دورهٔ صفوی شکل گرفته بود، ویژگیها و خصوصیات زندگی گرجستان فئودالی آن زمان را منعکس نمی‌کرد.

به‌منظور رفع آن نواقص، یعنی برای تطبیق هر چه بیشتر اسناد مذکور با واقعیت گرجستان، از دومین دهۀ قرن هفدهم در بخش فارسی اسناد دو زبانه اصطلاحاتی ظاهر می‌گردد که برای عملکرد دفتر ایرانی نامأنوس بود. مثلاً «تیول موروثی» «تیول ازلی و ابدی»، «تیولدار ازلی و ابدی».

در بخش فارسی سند به مصونیت قضایی تیولدار اشاره می‌گردد که برای سیستم تیولداری ایرانی آشنا نبود. از دهۀ دوم قرن هفدهم در بخش فارسی اسناد دوزبانه اشارات جالبی پیدا می‌شود که دهقانان باید تعهدات مالیاتی خود را «موافق دستورالعمل یا قانون معمول گرجستان» انجام بدهند.

به منظور انعکاس صحیح واقعیت در بخش فارسی در تعداد زیادی از اسناد اشارات و اطلاعاتی وجود دارد که برای جامعه فئودالهای گرجی آشنا بود و در متن گرجی به آنها اشاره نمی‌شد.

این قبیل الحاقات عبارتند از:

تعهدات فئودالها نسبت به دهقانان یا تعهدات مأموران عالی‌رتبه نسبت به زیردستان یا برعکس؛ اطلاعات اضافی دربارهٔ مورد اعطا، گیرنده، علت اعطایی، نوع مالکیت، تشریح مضمون بعضی تعهدات فئودالها، نحوهٔ ثبت اسناد و غیره.

در دههٔ چهارم قرن هفدهم وقتی که متن فارسی از صفحه مستقل به حاشیه بالایی سند گرجی منتقل می‌گردد، تغییرات قابل‌توجهی در شکل اسناد دو زبانه صورت می‌گیرد.

این تغییر مبنی بر تغییرات اوضاع بین‌المللی و نشانگر برتری متن فارسی بر متن گرجی یا تمایل برای به دست آوردن آن برتری است. در متن فارسی جمله جدیدی پیدا می‌شود که دستورات آن سند باید به موجبی که در ذیل به خط گرجی نوشته، اجرا گردد.

این قبیل ارتباط بین بخشهای گرجی و فارسی بنیادی، تمام ساختار و مضمون اسناد را عوض می‌کرد.

این مرحله تحول اسناد همزمان با تغییراتی است که در روابط سیاسی ایران و گرجستان صورت می‌گیرد.

یک بار دیگر یادآوری کنیم که نتایج مطالعات آنها را برای بررسی عمیقتر بعضی از مسائل تاریخ ایران و گرجستان و دیپلماسی ایران می‌توان مورد استفاده قرار داد، به طور مثال:

فعالیت دستگاه نظارتی در دربار صفوی و در دوره‌های بعدی؛ ساختار، وظایف و نحوهٔ فعالیت دفتر مستوفی و ویژگیهای اصطلاحات اسناد فارسی و غیره.

اسناد دوزبانه گرجی ـ فارسی از لحاظ ارزش علمی خود یک پدیدهٔ جالب هستند که مطالعهٔ آنها بسیاری از مسائل قابل توجه را می‌تواند روشن سازد. این مقاله را می‌توان فقط به عنوان گزارش عمومی در مورد اسناد مذکور تلقی کرد.

# نقش گرجی‌ها در دوران شاه عباس اول صفوی

*حسین احمدی**

تا زمان شاه عباس اول، حکام منحصراً از میان طوایف قزلباش و گروهی چند از طوایف دیگر برگزیده می‌شدند،[1] اما شاه عباس با میدان دادن به طوایف غیرقزلباش و سپردن قسمت اعظم امور دولتی و کارهای مهمِ شهرهای بزرگ و ایالات بدانان، راه را برای ورود گرجیها فراهم کرد[2] و حتی بعضی از آنها را به فرزندی پذیرفت و بعضی دیگر لقب ارجمند «برادری» گرفتند.[3]

ناراضی بودن قزلباشان از گرجیها و اختلاف شدید آنها با گرجیان، از گسترش حیطهٔ نفوذ گرجیها، در دوران شاه عباس حکایت می‌کند.[4]

در این میانه، اللّه‌وردی خان نخستین گرجی بود که توانست به قدرت سیاسی قابل توجهی دست یابد و پس از ایجاد مقام فرماندهی غلامان سلطنتی (قوللر آقاسی) توسط شاه عباس[5]، در سال ۱۰۰۴ ق. این منصب را کسب کند[6] و با این

---

* پژوهشگر و محقق وابسته به مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.

۱. کلاوس میخائیل رهربرن، نظام ایالات در دورهٔ صفویه، ترجمهٔ کیکاوس و جهانداری، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹)، ص ۴۵.

۲. نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۳)، ص ۴۹.

۳. همچون سلطان محمودخان (سیمون اول)؛ نظام ایالات در دوره صفویه، ص ۱۳۳-۱۳۲.

۴. لارنس لاکهارت، انقراض صفویه، ترجمهٔ اسماعیل دولتشاهی، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴)، ص ۸۹-۸۶.

۵. ابتدا یولقلی‌بیگ را شاه‌عباس به این مقام منصوب‌کرد و پس از مرگ وی اللّه‌وردی خان را جانشین وی ساخت.

۶. اسکندربیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰)، ص ۲۳۰.

سمت فرماندهی تعداد کثیری از غلامان گرجی را، که به علت شمار فراوان و قابلیتهای خود قسمت عمدهٔ سپاه ایران را تشکیل می‌دادند، برعهده گیرد.

وی در هنگام انتصاب به اِعطای «طبل و علم» و لقب «خانی» نیز مفتخر شد.[۱] و در دورهٔ شاه عباس هرگاه کسی حکم امیری می‌گرفت، یعنی به فرماندهی طایفه‌ای یا قبیله‌ای منصوب می‌شد، طی تشریفات خاصی به دریافت یک طبل و علم به عنوان نشانه امیری افتخار می‌یافت، علاوه بر این لقب خانی نیز به متنفذترین حکام ایالات بزرگ و مقتدرترین حکام درجهٔ دوم اعطا می‌شد.[۲]

اللهوردی‌خان بعد از فرماندهی غلامان سلطنتی، علی‌رغم مخالفت سرداران قزلباش، از سوی شاه عباس به مقام امیرالامرایی و یا حکومت و سپهسالاری ایران منصوب گشت.

حاکم فارس و ایالات بزرگ دیگر، معمولاً عنوان بیگلربیگی داشتند، بیگلربیگی در میان ایران وضع خاصی داشت و به‌ویژه در هنگام جنگ، قدرت فرماندهی وی آشکار می‌شد. او نسبت به خانهای خود و افراد و سپاهیان تحت نظر آنها، صاحب اختیار مطلق بود و به همین دلیل است که بیگلربیگی را امیرالامرا خطاب می‌کردند.

اللهوردی‌خان در اندک زمانی به لحاظ تدبیر و دلیری سراسر فارس را به تصرف درآورد و بر طوائف افشار و بختیاری که درکوه گیلویه و سایر نقاط فارس دست به طغیان زده بودند غالب شد و کوه گیلویه را ضمیمهٔ فارس کرد. شاه عباس حکومت ولایت فارس را درکل به اللهوردی‌خان تفویض کرد و رتق و فتق و معاملات دیوانی فارس را به عهدهٔ وی نهاد.

شاه‌عباس وی را از همهٔ سرداران بزرگ ایران عزیزتر و محترمتر می‌داشت و چون پیر بود او را پدر خطاب می‌کرد و هیچ یک از سرداران با او در مقام و رتبت برابر نبود.[۳]

---

۱. نظام ایالات، ص ۴۰.
۲. همان، ص ۲۸.
۳. زندگانی شاه عباس اول، ص ۴۳۰-۴۲۹.

اللهوردی‌خان شدیداً به تعلیم و تربیت سپاهیان علاقه‌مند بود.[۱] وی از حضور شش ماههٔ آنتونی شرلی در جهت آموختن فنون جدید جنگ به سپاهیان ایران حداکثر استفاده را برد، به‌علاوه از دانش یکی از اعضای همراه شرلی، برای ریخته‌گری توپهای نیرومند، استفادهٔ شایانی کرد.[۲] شاه عباس در جنگهای بزرگ به‌ویژه با عثمانی بیشتر به نیروی نظامی اللهوردی‌خان متکی بود.[۳] شاید مهمترین عملکرد وی در جنگ با عثمانی، شکست دادن چغال اوغلی یا سنان پاشا سردار بزرگ عثمانی در دو مرحله در سال ۱۰۱۳ ق. بود که بار اول در اطراف دریاچه وان رُخ داد و پس از اتمام جنگ شاه عباس با تمام بلندپایگان کشور به استقبال سردار پیروز خود رفت و بار دوم در اطراف تبریز بود، در حالی که شمار سپاهیان چغال اوغلی به صدهزار تن بالغ می‌شد. اللهوردی خان چون کثرت سپاه عثمانی را مشاهده کرد برای سر هر یک از سپاهیان عثمانی سه تومان و سه قران جایزه گذاشت. با اتخاذ این تصمیم حدود پنج هزار نفر از مردم به سپاه وی پیوستند. خودکشی چغال اوغلی به دنبال این حادثه در شهر ارزروم نمایانگر میزان تحمل‌ناپذیری این فاجعه برای وی بود.[۴]

در سال ۱۰۱۰ ق. اختلاف بین پسران حاکم هرمز ـ فرخ شاه ـ که نهایتاً به پیروزی فیروز شاه انجامید، زمینه را برای دخالت اللهوردی‌خان که مترصد فرصت بود، در بحرین فراهم کرد.

وزارت فیروزشاه با رئیس شرف‌الدین لطف‌الله بود و وی وزارت بحرین را به برادر خود رئیس رکن‌الدین مسعود سپرد. رکن‌الدین که انحطاط ملوک هرمز را با توجه به ضعف تدبیر آنان پیش‌بینی می‌کرد، به فکر استقلال بحرین از سلطهٔ هرمز و پرتغالیها افتاد. وی سابقهٔ مبارزاتی مردم بحرین علیه پرتغالیها و نفرت فراوانشان

---

۱. میرزا حسن حسینی فسائی، فارسنامهٔ ناصری، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷)، ص ۴۵۰.

۲. عبدالحسین نوایی، اسناد و مکاتبات شاه عباس، ص ۲۲۶.

۳. زندگانی شاه عباس اول، ص ۴۳۰.

۴. عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۴۹.

نسبت به آنها را می‌دانست، از این رو آنها را با خود همراه کرد و سپس از معین‌الدین فالی که از متنفذان فارس بود و با وی خویشاوندی داشت، برای راندن پرتغالیها از بحرین استمداد کرد. معین‌الدین اللّه‌وردی‌خان را از قضیه آگاه ساخت، خان فارس که در آن زمان در التزام شاه در خراسان به‌سر می‌برد، تدبیر را به فرزند ارشد خود امام قلی‌بیگ سپرد و وی عده‌ای تفنگچی به فرماندهی یکی از امرای فارس به نام امیریوسف شاه در اختیار معین‌الدین گذاشت و ظاهراً او را به یاری رکن‌الدین و باطناً به قصد تصرف بحرین فرستاد. همراهان معین‌الدین به بحرین وارد شدند و چنین وانمود کردند که به‌کمک رکن‌الدین آمده‌اند اما شبی در اواسط رمضان آن سال غفلتاً به خانه او ریختند و او را کشته و سپاهیانش را نیز مغلوب و بحرین را تصرف کردند.

شاه‌عباس به پاداش این پیروزی، امام‌قلی‌بیگ را به عنوان «خان» مفتخر ساخت و چون در همان سال حکومت مستقل لار نیز به دست اللّه‌وردی خان منقرض گردید و آن ولایت ضمیمه فارس شد شاه عباس حکومت آنجا را به امام‌قلی‌خان سپرد و مقام امیردیوانی را به منصبهای وی افزود.

چون خبر تصرف بحرین به هرمز رسید فرماندهٔ پرتغالی هرمز به همراه فیروزشاه با نیرویی مجهز برای استرداد بحرین عازم آنجا شدند که زدوخوردهایی در دریا و خشکی بین طرفین متخاصم روی داد. اللّه‌وردی خان برای آنکه از فشار حمله سپاهیان هرمز بکاهد بندر جرون را که پرتغالیها در آنجا تجارتخانهٔ معتبری احداث کرده بودند محاصره کرد. گرچه معین‌الدین فالی و امیریوسف شاه زخمی شدند و در اثر آن جان باختند ولی در سال ۱۰۱۰ ق. بحرین بعد از ۸۴ سال تسلط پرتغالیها توسط ایران تصرف و ضمیمه فارس شد. انضمام بحرین به ایران نخستین گام زوالِ استیلا و قدرت پرتغالیها در خلیج فارس بود. بدین ترتیب اللّه‌وردی خان حکمران بلافصل ایالات جنوبی ایران و سواحل خلیج فارس و دریای عمان و جزایر بحرین شد.[1]

---

۱. همان، ص ۳۱۹؛ محمدعلی سدیدالسلطنه، بندرعباس و خلیج فارس، به تصحیح احمد اقتداری، (تهران: ←

شاه عباس که منتظر چنین فرصتی بود تا به حضور پرتغالیها در خلیج فارس پایان بخشد به سبب نداشتن نیروی دریایی کافی و درگیری با عثمانی، این فرصت را به‌دست نمی‌آورد. پس از این رُخداد او برای عملی کردن اندیشه خود، به الله‌وردی خان دستور داد رفته رفته، برخی از نواحی خلیج فارس را بدون جنگ تصرف کند. در پی این دستور والی فارس چندین قلعه از قلاع ساحلی خلیج فارس را تصرف کرد.

در سال ۱۰۱۱ ق. الله‌وردی خان بندر جرون را محاصره کرد و پیاپی متصرفات پادشاه هرمز را نیز مورد حمله و دستبرد قرار داد.

بعد از خبر تصرف بحرین نایب‌السلطنه پرتغالی هند، چندین ناو جنگی برای دفاع هرمز فرستاد، گرچه فرماندهٔ ناوگان دستور داشت برای برهم نزدن روابط تجاری، تنها از طریق مذاکره به حل و فصل بپردازد. شاه عباس که از ورود ناوگان پرتغالی باخبر شد چون مشغول جنگ با عثمانی بود به فرستادهٔ پرتغالیها گفت که به الله‌وردی خان دستور خواهد داد از محاصرهٔ جرون و خاک امیر هرمز موقتاً دست بردارد و نیروی خود را به شیراز برگرداند، مشروط بر این‌که ناوگان پرتغالی به بحرین نزدیک نشود و بحرین در تصرف ایران باشد، و بدین‌گونه توافق ضمنی میان ایران و پرتغال دربارهٔ خلیج فارس صورت گرفت.

بعد از تصرف بحرین ومحاصرهٔ جرون پادشاه اسپانیا سفیری به نام آنتونیو دوگوه‌آ را به حضور شاه عباس فرستاد. فیلیپ در نامه‌اش خواستار رفع محاصره جرون و تسلیم بحرین به اسپانیا بود. شاه عباس از آنجا که در جنگ عثمانی احتیاج به متحدی قدرتمند داشت، حاضر شد در مقابل حملهٔ اسپانیا به عثمانی در اروپا، محاصره جرون را رفع و بحرین را تسلیم کند، لذا به الله‌وردی خان

---

→

ابن‌سینا، ۱۳۶۳)، ص ۲۶۲؛ فارسنامهٔ ناصری، ج ۱، ص ۱۳۰؛ مطالعات در باب بحرین و جزایر سواحل خلیج فارس، (تهران: بی‌نا، ۱۳۲۸)، ص ۷۶.

دستور داد که از فتح جرون دست بردارد و به شیراز مراجعت کند و بحرین را نیز در اختیار پرتغالیها قرار دهد، اما عملاً چنین کاری صورت نگرفت. پادشاه اسپانیا موقعی که فهمید بحرین تسلیم نیروهای پرتغالی نشده، در سال ۱۰۱۷ ق. بار دیگر دوگوه‌آ را همراه با نامه‌ای به ایران فرستاد و در آن ضمن ابراز ناخرسندی از عدم تسلیم بحرین، از رفتار اللهوردی خان و تعرضات مکرر وی به متعلقات پادشاه هرمز، نزد شاه عباس شکایت کرد. حمایت شاه عباس از اللهوردی خان، هر روز وی را به حملات تازه‌تری تشویق می‌کرد. اللهوردی خان بعضی از قلاع و بنادر اطراف هرمز را مرتباً موردحمله قرار می‌داد. او درکنار جرون قلعه‌ای بناکرد که آن را قلعه عباسی نام نهادند. منظور از بنای این قلعه، پناه دادن به گروهی از سپاهیان فارس و تهدید دائمی جرون و هرمز بود.

در سال ۱۰۲۲ ق. اللهوردی خان پسر ارشد خود امام‌قلی‌خان را به محاصرهٔ جرون فرستاد اما به تسخیر آن توفیق نیافت. اللهوردی خان در ضمن همین محاصره در چهاردهم ربیع‌الثانی درگذشت و امام قلی‌خان ناچار به ترک محاصره شد.

شاه عباس از مرگ اللهوردی خان اظهار تألم و تأثر بسیار کرد و دستور داد یکصدوپنجاه تومان از خزانه شاهی برای کفن و دفن او پرداخت کنند،[۱] همچنین در تشیع جنازهٔ وی شرکت کرد و سپس جسد وی را به مشهد فرستاد تا در مقبره‌ای که خود شاه برای وی ساخته بود به خاک بسپارند. سپس برای تسلی بازماندگان، به خانهٔ فرزند ارشد وی امام‌قلی‌خان رفت و ضمن دلجویی، وی راکه حاکم لارستان بود و حکم امیر دیوانی داشت به جای پدر به حکومت فارس گماشت و پسر دیگر وی داودخان را به امیرالامرایی و ریاست ایل اویماق قاجار منصوب کرد.[۲]

امام‌قلی خان به عمران و آبادی فارس بسیار علاقه‌مند بود. در سال ۱۰۲۴ ق. مدرسه عظیمی مشتمل بر یکصد حجرهٔ فوقانی و تحتانی و چهار اطاق وسیع و

---

۱. عالم‌آرای عباسی، ص ۶۱۵؛ زندگانی شاه عباس اول، ص ۴۳۰.

۲. عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۷۱؛ زندگانی شاه عباس اول، ص ۴۳۹.

بلند به ارتفاع شانزده ذرع و چهارباغ در چهار جانب آن، به‌طوری که تمام حجرات، دورویه به جانب باغ و مدرسه بود[۱] در محله بازار مرغ و محلهٔ اسحق بیگ شیراز احداث کرد که به مدرسه خان مشهور است. او هم‌چنین در اطراف ایزد خواست، باغ و عمارتی موسوم به رفین‌آباد (امام‌آباد) بنا نهاد.[۲] و چندین کاروانسرا نیز در شهر شیراز برای آسایش مسافرین ساخت.

برای نزدیک کردن راههای کاروان رو، به بریدن کوهها و ساختن پلهای بزرگ همت گماشت و اقدامات گسترده‌ای در جهت احداث سیل بند و رونق کشاورزی انجام داد.[۳] وی در نشر علوم و صنایع و تشویق دانشمندان و شاعران نیز عشق و علاقهٔ بسیار نشان داد و خارجیان و غربا را بسیار دوست می‌داشت.

شاعرانی چند در خدمت او به‌سر می‌بردند و گروهی از خوشنویسان در سایه تشویق او زندگی می‌کردند. ملامخفی رشتی یکی از شاعران دستگاه امام قلی‌خان بود که سه پایه‌ای طلایی جهت او ساخته در میان مجلس می‌گذاشتند ملا در آن می‌نشست و خان از گفتار او محظوظ می‌شد.

پنج نقاش به نامهای حکیم لایق، ملاترابی، ملایگانه، ملایکتا و ملامفید که همه آنها از مردم بلخ بودند در خدمت امام‌قلی‌خان امیرالامرای فارس به‌سر می‌بردند.[۴]

بعد از فتح هرمز امام‌قلی‌خان با ایجاد امنیت لازم در داخل قلمرو خود، بسیاری از قلعه‌های بین راهها را خراب و جاده‌های عریض احداث کرد که هم با مرخص کردن سربازان آن قلاع در بودجهٔ کشور صرفه‌جویی کند و هم تجار را از زحمت و خسارت فوق‌العاده خلاص کند تا در مقابل هر قلعه باج گزافی به جهت راهداری از آنها مطالبه نکنند. وی همچنین بعد از تصرف جرون یا گمبرون، قلعه بنا شده توسط پرتغالیها در این شهر را درهم کوبید و برای رونق مملکت به دستور شاه عباس به تأسیس یک بندر در کنار آن مبادرت کرد و آن را بندرعباس نامید.

---

۱. سفرنامهٔ تاورنیه، ترجمهٔ ابوتراب نوری، به تصحیح حمید شیرانی، ص ۵۱۷؛ فارسنامه ناصری، ج ۱، ص ۴۶۱.
۲. همان، ج ۲، ص ۱۲۲۱؛ بندرعباس و خلیج‌فارس، ص ۴۱۵.
۳. بندرعباس و خلیج فارس، ص ۳۹۱.
۴. زندگانی شاه عباس اول، ص ۴۰۷.

امام‌قلی‌خان قلمرو خود را از قمشه تا سواحل دریای عمان بسط داد و حاکم تمام نواحی فارس، لار، کوه گیلویه، شمیل و سینا و بعضی از ولایات خوزستان مانند هویزه و قسمتی از عراق عجم مانند تویسرکان، محلات و گلپایگان بود.[۱]

اطمینان شاه عباس به این سردار بدان حد بود که در دوران حکومت وی هرگز به فارس نرفت و امام‌قلی‌خان را در ادارهٔ قلمرو خویش کاملاً آزاد و بی‌رقیب گذاشت. قدرت او در قلمرو حکومتش به‌حدی بود که مردم آن ولایت احکام او را بیش از احکام شاهی محترم می‌شمردند و او را پادشاه واقعی خود می‌دانستند. با آنکه در فارس صاحب اختیار مطلق بود و مانند پادشاه مستقلی حکومت می‌کرد ولی هیچ‌گاه از اطاعت شاه سر برنتافت و همیشه اشتیاق فراوانی برای اجرای دستورات شاه از خود نشان می‌داد.[۲]

با وجود آنکه شاه بارها در منزل امام‌قلی‌خان یا چادر محل سکونت وی شب را به صبح رسانده بود و این افتخار بزرگی برای هر یک از امرای دولتی محسوب می‌شد، ولی این دلبستگی هیچ‌گاه سبب نشد که امام‌قلی‌خان پا را از حد خویش فراتر بگذارد، به عنوان مثال وقتی آنتونیو دوگوه‌آ سفیر اسپانیا بدون اجازه شاه و با اذن امام‌قلی‌خان به هرمز فرار کرد شاه نامه‌ای عتاب‌آمیز به وی نوشت و خان فارس به حدی ترسید که حاضر شد اگر شاه اجازه دهد برای بازگرداندن وی به هرمز لشکر کشد. از طرف دیگر اعتماد شاه به امام قلی‌خان چنان بود که خان فارس می‌توانست در داخل قلمرو خود قوانین مرکزی را نادیده بگیرد به عنوان مثال با آنکه شاه‌عباس کشیدن تنباکو را قدغن کرده بود و تخطی ناپذیری فرمان چنان بود که تاجری بی‌خبر از حکم راکه با چندین بار تنباکو به ایران آمده بود به فرمان شاه با بارهایش بر تودهٔ هیزمی افکندند و آتش زدند، در همان زمان در دستگاه امام‌قلی‌خان قلیان می‌کشیدند و حتی امام‌قلی‌خان در هنگام بدرقهٔ سفیر هند از او با قلیان پذیرایی کرد.[۳]

---

۱. عالم‌آرای عباسی، ص ۱۲۹-۱۲۸؛ زندگانی شاه عباس اول، ص ۴۰۷.
۲. نصرالله فلسفی، سیاست خارجی ایران در دورهٔ صفویه، ص ۱۴۰-۱۳۸.
۳. سفرنامهٔ تاورنیه، صص ۵۲۰-۵۱۷.

اقتدار و نوعدوستی، راه نفوذ وی را در دلهای مردم بازکرده بود. تدبیر و مردم‌دوستی وی کراراً باعث نجات زن و فرزندانِ مهترانی شد که شاه به قلع و قمع آنها فرمان داده بود. پس از فتح هرمز اقتدار وی تا آنجا بالا رفت که با آنکه سپهسالار ایران نبود در سراسر ایران در پی بردن نام وی، مردم زبان به دعا و ثنا می‌گشودند و این در حالی بود که تنها پس از بردن نام شاه به همراه برخاستن، و صدای طبل و شیپور، این عمل مرسوم بود.

امام‌قلی‌خان ضمن تبعیت محض از شاه می‌کوشید در سیستم اداری و حکومتی و حتی رفتارهای فردی از شاه عباس تقلید کند، به عنوان مثال حضور نقاشان در دستگاه امام‌قلی‌خان از این سرچشمه می‌گرفت که شاه علاقهٔ وافری به نقاشی داشت و در دربار خود از نقاشان بهره بسیاری می‌جُست.

همچنین فرمانها و تشویقهایی که از سوی خان فارس صادر می‌شد دقیقاً شبیه به حکمهای شاه عباس بود. من باب مثال وقتی ملاترابی قصیده‌ای در مدح وی سرود، به پیروی از رفتار شاه عباس، وی را به زر کشید.

شاید درخشانترین اقدام در کارنامهٔ امام‌قلی‌خان در خدمت به ایران، تصرف هرمز و اخراج پرتغالیان از این جزیرهٔ استراتژیک باشد. شاه عباس که مترصد فرصتی برای چنین امری بود برای امام‌قلی‌خان فرمانی فرستاد که با پرتغالیان به جنگ برخیزد و برای آنکه بهانه‌ای به دست آید به قنبربیگ، خان لار دستور داد که نسبت به جزیرهٔ هرمز دعوی مالکیت کند و آن جزیره را مثل دوران قبل از حمله آلبوکرک، خراج‌گزار لار شمارد. حکمران پرتغالی جزیرهٔ هرمز در برابر این دعوی واکنشی سخت نشان داد.

از آنجا که ایران از نیروی دریایی کافی برخوردار نبود لازم آمد که از قوای دریایی بیگانه استفاده کند. امام‌قلی‌خان به نمایندگان شرکت هند شرقی انگلستان اخطار کرد که اگر در جنگ ایران و پرتغال شاه را یاری نکنند تمام اموالی که در ایران دارند مصادره خواهد شد و امتیازاتی که پیش از این به‌دست آورده‌اند نیز از

میان خواهد رفت، لیکن اگر با دولت ایران از در اتحاد درآیند خساراتی که از جنگ بدیشان رسد تلافی خواهد شد و در مدت جنگ نیز تمام لوازم و احتیاجات آنان از اسلحه و آذوقه و امثال آن فراهم خواهد شد.

امام‌قلی خان با سپاه بسیار از شیراز به لار رفت و نخست یکی از سرداران خود به نام شاه‌قلی‌بیگ را با سه‌هزار ایرانی و عرب به تسخیر جزیرهٔ قشم فرستاد و ورود و خروج کشتیها و قایقها را از هرمز به سواحل ایران و بالعکس ممنوع کرد سپس با سپهسالارش امام‌قلی‌بیگ از لار عازم بندر گمبرون گردید و چون اطلاع یافت که کشتیهای انگلیسی از هندوستان به بندر جاسک آمده‌اند، در روز بیست و چهارم ماه صفر ۱۰۳۱ / هشتم ژانویه ۱۶۲۲ با امام‌قلی‌بیگ سپهسالار خویش به میناب رسید و بی‌درنگ با ادوارد مونوکس نمایندهٔ هند شرقی برای بستن معاهدهٔ جنگ به گفت‌وگو پرداخت و پس از مذاکرات طولانی طرفین بر موارد ذیل توافق کردند.

۱. غنائم جنگی به‌طور مساوی تقسیم شود؛

۲. قلعه هرمز را طرفین در تصرف گیرند تا امام‌قلی‌خان درین باره از شاه عباس کسب تکلیف کند؛

۳. از کالاهای انگلیسی آنچه برای شاه و خان فارس فرستاده می‌شود از حقوق گمرگی و سایر عوارض معاف باشد؛

۴. اسرای مسلمان در دست ایران و اسرای مسیحی در دست انگلیس باشند. جدای از آن اگر دولت ایران تسلیم روی فریرا، فرماندهٔ کشتیهای پرتغالی و سیمون دوملو، حکمران هرمز را درخواست کند، انگلیسیها بپذیرند؛

۵. اسرا را به ترک مذهب وادار نکنند؛

۶. طرفین مخارج تهیه باروت و مواد جنگی را به تساوی بپردازند.

پس از عقد معاهده، امام‌قلی‌خان به طرف گمبرون حرکت کرد. به فرمان وی شاهقلی‌بیگ و سپاهیان او قلعه قشم را در محاصره گرفتند. روی فریرا کس نزد امام‌قلی فرستاد و درخواست صلح کرد و حاضر شد تمامی مخارجی که دولت

ایـران تـا آن زمـان بـرای جـنگ تـحمل کـرده است بـپردازد ولی امـام‌قلی‌خان درخواست وی را نپذیرفت. بالاخره با گلوله‌باران قلعهٔ قشـم و حـملهٔ سـپاهیان ایرانی، روی فریرا قلعهٔ قشم را تسـلیم کـرد و انگـلیسیها بـرخـلاف درخـواست امام‌قلی‌خان ـ که خواستار تسلیم روی فریرا براساس معاهدهٔ منعقد به ایران بود ـ وی را به هـندوستان فـرستادند. در بـیست‌وهشتم ربـیع‌الاول ۱۰۳۱ کشـتیهای انگلیسی سه هزارتن از سربازان ایرانی به فرماندهی امام قـلی‌خان را در جـزیرهٔ هرمز پیاده کرد و این عده بی‌درنگ شهر را گرفتند اما با وجود کوششهای بسیار امام‌قلی‌خان تصرف قلعه ممکن نشد. با طولانی شدن محاصره و کمبود آذوقه و ظاهر شدن انواع بیماریها، پـرتغالیان نـماینده‌ای نـزد امـام‌قلی‌خان فـرستادند و حاضر شدند درصورت دست برداشتن سپاه ایران از محاصرهٔ قلعه، دویست هزار تومان نقد و سالی یکصد و پنجاه هزار اکوی پرتغالی به دولت ایران بپردازند. اما امام‌قلی‌خان متوجه نیرنگ پرتغالیها جهت گذراندن وقت شد و به درخواست آنها پاسخ منفی داد.

بـا تـصرف حـصارهای خـارجـی قـلعه تـوسط امـام‌قلی‌خان، پـرتغالیان بـه فرماندهان انگلیسی توسل جستند و حاضر به تسـلیم شـدند مشـروط بـدانکـه جانشان در امان باشد و کشتیهای انگلیسی آنها را به مسقط یا هندوستان ببرند. با پذیرفته شدن درخواستهایشان، قلعهٔ هرمز تسلیم امام‌قلی‌خان شد و بـه تسـلط ۱۱۷ سالهٔ پرتغالیان بر این جزیره پایان داده شد.

امام‌قلی‌خان با ترفندهای زیرکانهٔ خـود تـوانست، انگـلیسیها را در بـه‌دست آوردن امتیازات بیشتر حاصل از این پیروزی ناکام بگذارد.

وی بعد از تصرف هرمز قصد تسخیر مسقط را به کمک انگلیسیها داشت ولی آنان که خود را در ماجرای هرمز مغبون شده می‌دیدند از همکاری سرباز زدند. امام‌قلی‌خان سرگرم تصرف بصره بود که شاه عباس درگذشت و وی ناچار به ترک محاصره شد.

با روی کارآمدن شاه صفی و تلقینات مادرشاه و صدراعظم ـ که هر دو نسبت به امام‌قلی حسادت می‌ورزیدند ـ شاه در پی فرصتی برای حذف امام‌قلی‌خان و خانواده‌اش از صحنه سیاسی کشور بود. ظاهراً عواملی چند دست به دست هم داده و بهانهٔ لازم را فراهم کرد:

۱. صفی‌قلی‌خان پسر بزرگ امام‌قلی‌خان که خود را فرزند ارشد شاه عباس و لایق‌تر از شاه صفی برای پادشاهی می‌دانست تحرکات و اقداماتی را به انجام رسانده بود که شائبهٔ رویارویی از آن می‌شد؛

۲. ثروت، قدرت و اعتباری که امام‌قلی‌خان در فارس به‌هم‌زده بود؛

۳. داودخان برادر امام‌قلی‌خان.در نامه‌های خود به حاکم شروان و شماخی اشاره به سلطنت صفی‌قلی‌خان و تکیه به کمک امام‌قلی‌خان در رسیدن به این مقصود کرده بود؛

۴. احضار داودخان به پایتخت و نافرمانی وی؛

۵. اتحاد داود با تهمورس خان حاکم گرجی در شورش بر علیه شاه صفی.

با تصرف ایروان توسط سلطان مراد، امپراتور عثمانی، و حملهٔ وی به شهر تبریز، شاه صفی تمام خوانین و حکام ولایات را با تمام قشون به قزوین احضار کرد. بعد از سه روز جشن و پایکوبی به دستور شاه امام‌قلی‌خان و سه پسر وی را سربریدند و سپس با اعزام افرادی به شیراز تمام اولاد وی را ـ به جز دو طفل شیرخوار ـ قتل‌عام کردند.

# ایرانیان گرجی زبان

محمد سپیانی*

بهترین وسیله برای حفظ هویت فرهنگی هر قوم آشنایی با تاریخ زندگی گذشتگان آن قوم است. تا در روح و خصال مردانه و میهن‌پرستی هر نژادی مؤثر باشد.

سخن از یک قوم کوچک ایرانی است که به‌نام گرجی در میان سایر اقوام مختلف در رفاه و آسایش زندگی می‌کنند. گروهی از این قوم، در دوران حکومت صفویه، افشاریه و سرسلسلهٔ قاجار، از نواحی گرجستان به ایران کوچانیده شدند و عده‌ای نیز بنابر رضایت و میل شخصی مهاجرت کردند که از جملهٔ آنها الکساندر میرزا، امیرزادهٔ گرجی و تهمورث خان فرزند ژرژ دوازدهم پادشاه گرجستان است.

بسیاری ازگرجیها، در جنگهای ایران و روس، رشادتهایی از خود بروز داده‌اند. دستخط شاهزاده عباس میرزا ولیعهد فتحعلیشاه برای گلین خانم مادرناصرالدین شاه دربارهٔ شهادت لاچین‌خان گرجی و فرزندانش در دفاع از کشور ایران، مؤید این موضوع است. گرجیهای ایران، با اینکه دارای خط و زبان و فرهنگ غنی بوده‌اند، به مرور زمان به علت پراکندگی در استانهای مختلف، تحت نفوذ و فرهنگ اسلامی قرار گرفته با سایر اقوام آمیخته شدند و فقط بعضی با فامیل گرجی و گرجیان شناخته می‌شوند.

* ایرانیِ گرجی‌تبار و مدرس دبیرستانهای فریدونشهر اصفهان.

گرجیهای فریدون‌شهر و فریدن که نزدیک چهارصد سال در میان کوهسار سر به فلک کشیده، در میان سایر اقوام ایرانی مانند: فارس، لُر، ترک، ارمنی و... زندگی می‌کنند، به خاطر بقای قومیت و سنّتهای خود در مقابل تاخت و تازهای اقوام بیگانه به ایران، دلیرانه دفاع کردند و توانستند آداب و زبان خود را به بهای خون صدها شهید حفظ نمایند. رفتار و کردار گرجیها در ایران، زبانزد خاص و عام است، آقای رفسنجانی هنگام بازدید از فریدون‌شهر در سال جاری (۱۳۷۶) در سخنرانیهای خود، زندگانی مسالمت‌آمیز و خوب آنها را مورد توجه و عنایت قرار داده و ستودند.

جوانان گرجی با بهره‌گیری از هوش و استعداد خدادادی، در سالهای متمادی توانسته‌اند در بیشتر دانشگاههای ایران وارد و اظهار وجود علمی نمایند. قابل توجه است که هم‌اکنون در میان گرجیهای ایران، افرادی با مشاغل: استادی دانشگاه، دکترای علوم پزشکی، مهندسی، معلمی چون سایر هموطنان ایرانی به خدمت‌گزاری مشغولند و در حقیقت، ایرانیان گرجی‌تبار، از زمان صفویه تاکنون، منشأ خدمات فراوان و گوناگونی در ایران بوده‌اند که به‌طور خلاصه به برخی از آنها اشاره می‌شود.

**در دورهٔ صفویه**

۱. الله‌وردیخان، سپهسالار قشون، فاتح بزرگ، سازنده سی‌وسه پل اصفهان و حاکم ایالات فارس و کهگیلویه؛

۲. امامقلی‌خان، حاکم سرزمین پهناور فارس از اصفهان تا سواحل جنوبی ایران به مدت هیجده سال و برهم زنندهٔ لنگرگاههای کشتیهای پرتغالیان در خلیج‌فارس؛

۳. خسرومیرزا، شاهزادهٔ گرجی، داروغهٔ اصفهان در سال ۱۰۳۰ هجری قمری؛

۴. داودخان، امیرالامرای قراباغ و رئیس ایل قاجار؛

۵. جانی‌خان، فرماندهٔ کل قورچیان، نیرومندترین قسمت سپاه ایران؛

۶. سیاوش بیک، نازک قلم، مصوّر بی‌قرینه، کوه‌پرداز که آثارش در ساختمانهای زیبای دوران صفویان باقی است.

**در دورهٔ قاجاریه**

۱. یوسف‌خان گرجی، سپهدار که بانی شهر عراق [اراک] بوده و در سال ۱۲۲۲ هجری قمری به حکومت عراق منصوب شده است؛

۲. بیژن‌خان گرجی، ریش سفید عملهٔ خلوت، تفنگدارباشی و از رجال دربار فتحعلی‌شاه، محمدشاه و ناصرالدین شاه بوده است؛

۳. خسروخان گرجی، از رجال مهم دورهٔ سلطنت فتحعلی‌شاه و محمدشاه و حاکم ایالات گیلان، اصفهان و کردستان؛

۴. غلامحسین‌خان گرجی، داماد فتحعلی‌شاه که حکومت شهرهای اصفهان، کرمان و قزوین را عهده‌دار بوده است؛

۵. سهراب‌خان گرجی، حاکم تربت جام و تربت حیدریه؛

۶. منوچهرخان گرجی، فرمانده قسمتی از سپاه ایران در جنگ ایران و روس و حکومت شهرها و نواحی کرمانشاه، لرستان، خوزستان و بختیاری را عهده‌دار بوده است. وی در سال ۱۲۵۳ هجری قمری که حاکم اصفهان بوده، به قدرت‌نمایی و حرکات زشتِ لوطیان که اموال مردم را ضبط کرده‌اند خاتمه داد و دارای چنان نفوذی در دربار بوده که قائم‌مقام از نفوذ وی استفاده می‌کرده است؛

۷. امین‌السلطان، که جدش زال گرجی بوده و به علت عقل و فطانت شخصی، از رتبهٔ آبدارباشی به مقام امین‌السلطانی ارتقا می‌یابد. وی همچنین مسئولیت وزارت دربار، گمرک ، خزانه، ضرابخانه و بیش از بیست مسئولیت دیگر را به مرور و استحقاق تصدی نموده است. هنگام مرگش ظل‌السلطان گفته بود: «او بمرد و کارها رو به خرابی گذاشت و در حقیقت سلطنت بمُرد.»

۸. اتابک اعظم میرزاعلی‌اصغرخان، بعد از پدر وزیراعظم شد و سپس به صدراعظمی رسید. او که در سال ۱۳۲۱ هجری‌قمری حاضر نشد با شرایط خفت‌بار وام از روسیه را بپذیرد، مستعفی شد و به اروپا رفت. امّا دوباره در زمان محمدعلیشاه از اروپا احضار و به صدارت منصوب شد، ولی طولی نکشید که در رجب سال ۱۳۲۵ هجری قمری، هنگام خروج از مجلس شورای ملی ترور شد.

# ایران و گرجستان در گذر تاریخ

*مصطفی شاهمرادی**

قدمت تاریخی گرجستان به سالهای قبل از میلاد مسیح می‌رسد. در فاصلهٔ هزاره‌های دوم تا اول پیش از میلاد، در اراضی گرجستان اتحادیهٔ بزرگی از طوایف به‌وجود آمد. در جنوب‌غربی گرجستان، در آغاز و میانه مسیررود چوروخ،[1] در پایان قرن دوازدهم پیش از میلاد، اتحادیهٔ طایفه‌ای با نام دیااوخی[2] وجود داشت که درکتیبه‌های آشور و سپس اورارتور، از آن نام برده شده است. در اواسط قرن هشتم پیش از میلاد، در گرجستان جنوب‌غربی، اتحادیهٔ طایفه‌ای به نام کولخا[3] قدرتمند شد. این اتحادیه در نیمه دوم قرن هشتم پیش از میلاد در اثر هجوم اورارتو و هجوم کیمیریها از شمال، از بین رفت. سدهٔ ششم پیش از میلاد و اوایل عهد هخامنشیان، در گرجستان غربی دولت گُلخید (کُلخیدیا) پدید آمد. اینان اخلاف کولخاهای قدیم بودند. این دولت تابع دولت هخامنشی بود، ولی در سدهٔ پنجم پیش از میلاد تا اندازه‌ای کسب استقلال کرد. با حملهٔ اسکندر، اراضی این جمهوری به تابعیت دولت وی درآمد. رومیان نیز تلاش می‌کردند تا این سرزمین را به اختیار خود درآورند. در عهد پارتیان و ساسانیان، گرجستان نیز

* کارشناس اداره آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

1. Chorokh
2. Dia'okhi
3. Kulkha

همانند دیگر نواحی مورد اختلاف دولتهای روم و ایران بود که بعدها به اختلاف میان دولت روم شرقی و ایران کشیده شد.

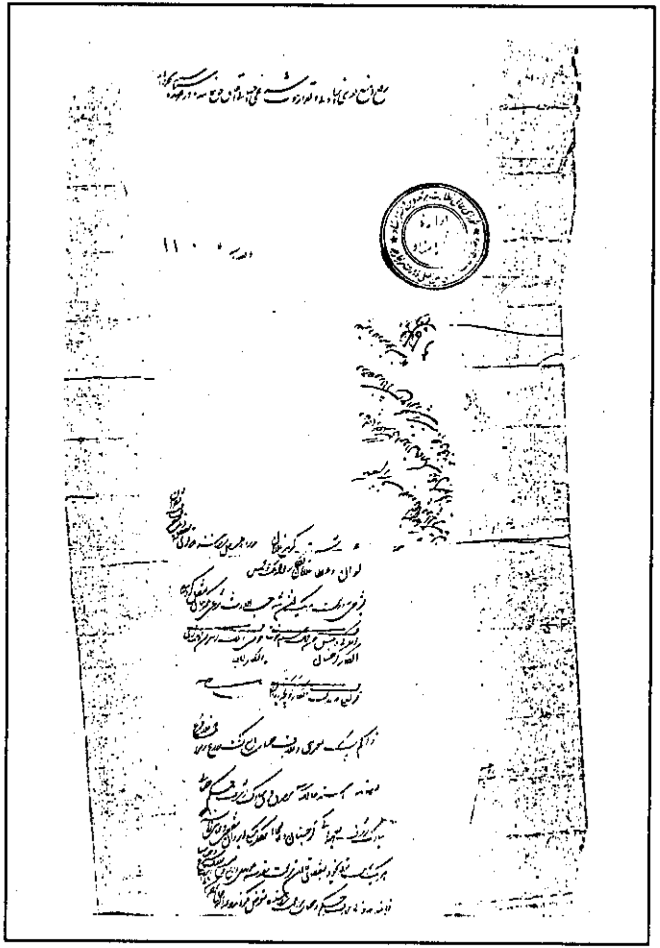
در نخستین سدهٔ میلادی در گرجستان دولتی پدید آمد که به‌نام دولت لازیکا در تاریخ شناخته شده است. سرزمین لازیکا گاه در تصرف رومیان قرار می‌گرفت، ولی گرایش مردم آن سرزمین به ایران قابل انکار نیست.

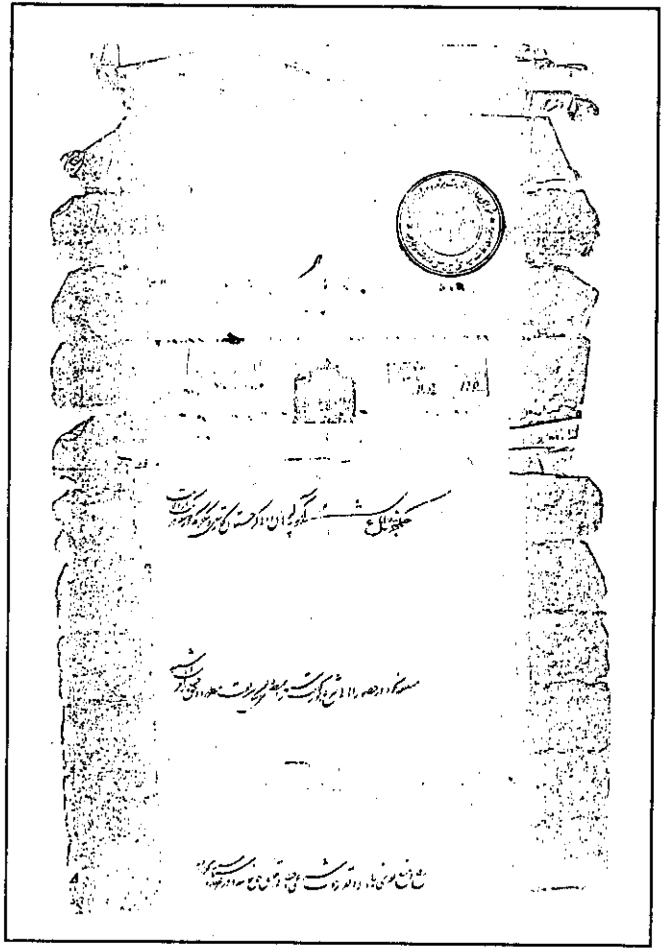
گرجستان در عهد ساسانیان و اواسط سدهٔ چهارم میلادی از سوی عامل ایرانی اداره می‌شد که عنوان بیدخش داشت. ولی بعدها اشراف و بزرگان محلی جانشین بیدخش شدند. این وضع به تقریب تا اواخر عهد ساسانی و زمان خسرو دوم (ابرویژ ـ پرویز) ادامه داشت. در قرون ۵ تا ۶ میلادی، گرجستان مورد حمله امپراتوری‌های ایران و بیزانس (روم شرقی) قرار داشت.

پس از فتوحات اسلامی از اواسط سدهٔ هفتم میلادی، اعراب قسمتهای زیادی از گرجستان را به تصرف خود درآوردند و گرجستان تحت سیادت مسلمین قرار گرفت و اندکی بعد خلفای بنی‌امیه و بعدها خلفای بنی‌عباس عاملان خود را در این سرزمین مستقر ساختند. این وضع تا اواخر سدهٔ نهم میلادی (سوم هجری) ادامه داشت. سدهٔ نهم میلادی در غرب گرجستان دولت آبخاز پدید آمد که مرکز آن شهر کوتائیسی[1] بود. این دولت تا سدهٔ یازدهم امور آن منطقه را در دست داشت. در گرجستان به سبب وجود تفاوتهای قومی فرمانروایان گوناگون بر نواحی مختلف آن حکومت داشتند. در سده ۱۲ میلادی کوششهایی از سوی یکی از فرمانروایان به‌نام داوید (داود) در طریق وحدت سرزمین گرجستان آغاز گردید. ولی در این زمان سلجوقیان که در آسیای صغیر دولت سلاجقهٔ روم را تشکیل داده بودند، تلاش می‌کردند تا گرجستان را زیرسلطهٔ خود قرار دهند. در سدهٔ ۱۳ میلادی روابط نسبتاً نزدیکی میان کیف روس و گرجستان برقرار شد. اواسط سدهٔ ۱۳ میلادی مغولان به گرجستان حمله بردند و حاکمیت خود را در

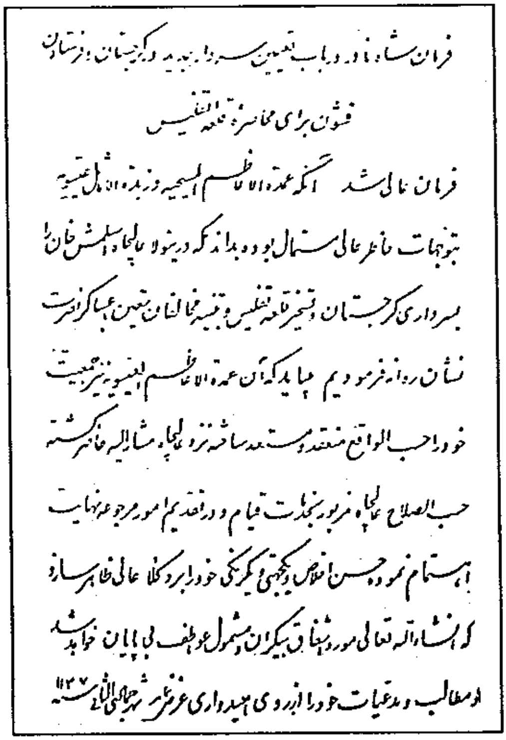
---

1. Kutaisi





فرمان شاه سلطان حسین به والی گرجستان و بیگلربیگی ایروان مبنی بر رسیدگی به حقوق مردم در سرزمینهای خود ۱۱۰۷ (ه.ق)



فرمان نادرشاه در باب تعیین سردار جدید در گرجستان و فرستادن
قشون برای محاصره قلعه تفلیس
فرمان عالی شد آنکه عمدة الاعاظم المسیحیه و زبدة الاماثل العیسویه
بتوجهات خاطر عالی مستمال بوده بداند که درینولا عالیجاه [illegible] خان را
بسرداری گرجستان و تسخیر قلعه تفلیس و تنبیه مخالفان و تعیین عساکر نصرت
نشان روانه فرمودیم میباید که آن عمدة الاعاظم العیسویه [illegible] جمعیت
خود را حسب الواقع منعقد و مستعد ساخته نزد عالیجاه مشارالیه حاضر گشته
حسب الصلاح عالیجاه مزبور بخدمات قیام و در تقدیم امور مرجوعه نهایت
اهتمام نموده حسن اخلاص و یکجهتی و [illegible] خود را بر درگاه عالی ظاهر سازد
که انشاءالله تعالی مورد [illegible] بیکران و مشمول عواطف بی پایان خواهد شد
از مطالب و مدعیات خود را از روی [illegible] عرض نماید [illegible] شهر جمادی الثانی سنه ۱۱۴۷

**فرمان نادرشاه درخصوص تعیین سردار جدید در گرجستان و فرستادن قشون جهت محاصره قلعه تفلیس (جمادی‌الثانی ۱۱۴۷-۱۱۳۴ م)**

این سرزمین همانند دیگر نواحی قفقاز مستقر ساختند. در دورهٔ حملات مغول، جلال‌الدین خوارزمشاه، گرجستان و تفلیس را فتح کرد و با انقراض حکومت خوارزمشاهی، مغولان، گرجستان را به تصرف خویش درآوردند.

اواخر سدهٔ ۱۵ میلادی درگرجستان سه دولت کارتلی،[1] کاخِتی[2] و ایمِرتی[3] و نیز چند شاهزاده‌نشین از جمله در آبخاز و سوانِتی[4] پدید آمدند. در سدهٔ ۱۶ میلادی دو دولت تقریباً نیرومند در ایران و آسیای صغیر پدید آمد که صفویان وامپراتوری عثمانی بودند. این دو دولت در قفقاز و دیگر اراضی مجاور آن به

1. Kartli
2. Kakheti
3. Imereti
4. Svaneti

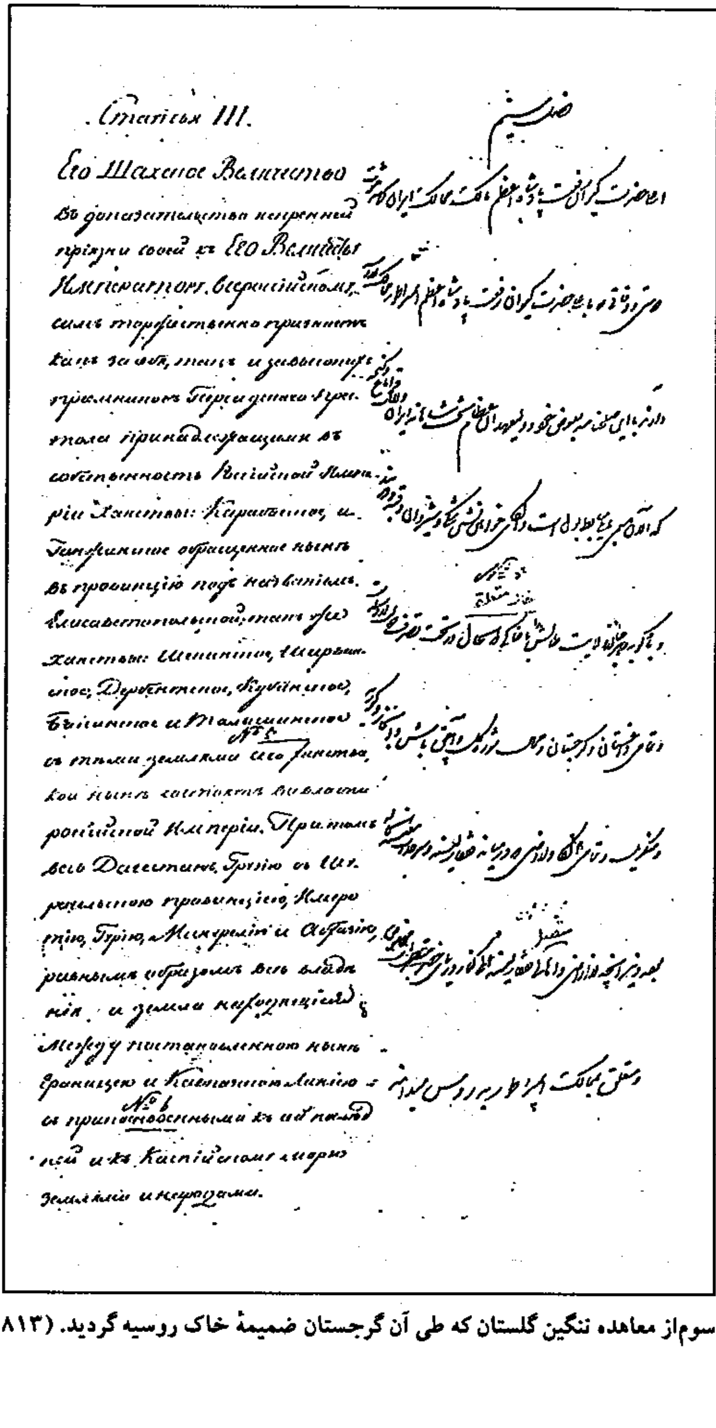
رقابتهای شدیدی دست زده بودند. شاه اسماعیل گرجستان را ضمیمهٔ متصرفات خویش کرد و در این دوره رقابت و کشمکش شدیدی بر سر حکومت گرجستان میان سلاطین صفوی و عثمانی به‌وجود آمد که سرانجام شاه عباس در سال ۱۰۱۶ هـ. ق. عثمانیها را از گرجستان راند و سراسر قفقاز و گرجستان بار دیگر ضمیمه خاک ایران شد. حملهٔ سپاهیان شاه عباس صفوی در ربع اول قرن ۱۷ میلادی برای سرکوب شورشهای «کارتلی» و «کاختی» بسیار قدرتمند بود.

از سال ۱۶۵۸ تا ۱۷۲۵ م. خاندانی از طرف صفویه بر این نواحی حکومت می‌کردند که مهمترین و آخرین فرد آنان واختانگ ششم بود. واختانگ صنعت چاپ را به گرجستان وارد کرد و سالنامه‌های گرجستان زیرنظر عده‌ای از دانشمندان به دستور او به چاپ رسید. در اواخر دورهٔ صفویه و حملهٔ افغانها به ایران، عثمانیها با استفاده از اوضاع نابسامان ایران، گرجستان را اشغال کردند و با روی کار آمدن پتر کبیر در روسیه، روابط دوستانه و تجاری ایران و روس به روابطی خصمانه تبدیل شد که به مدت ۲ قرن ادامه یافت. زمانی که گرجستان دستخوش آشوبهای داخلی و تعرضات خارجی بود، شاه تهماسب دوم ضمن جنگی، از عثمانیها شکست خورد و شهرهای تفلیس، ایروان، شماخی، داغستان و تمام گرجستان را تا سر حد ارس به عثمانیها واگذار کرد. پس از خلع شاه تهماسب و اقتدار نادر، تمام نواحی از دست رفته برطبق قرارداد رشت (شعبان ۱۱۴۴ هـ. ق.) از روسیه بازپس گرفته شد. نادرشاه حکومت ایالت کارتلی را به «تیموراز» از خاندان باگراتید سپرد. پس از او پسرش ایراکلی دوم کارتلی و کاختی را متحد کرد و کوشید تا دولتی متحد از اقوام مختلف قفقاز تأسیس کند. در سال ۱۷۲۲ م. ترکان عثمانی شرق گرجستان را نیز به تصرف آوردند. فشار ترکان موجب نزدیکی گرجستان و روسیه شد، به‌ویژه آنکه اکثر مردم گرجستان با روسها همکیش و به آیین مسیحیت ارتدکس بودند. وضع دشوار اقتصادی گرجستان، ایراکلی را مجبور ساخت که با روسیه متحد شود. در ۲۴ ژوئیه ۱۷۸۳، ایراکلی با

کاترین دوم، معاهدهٔ «گیورگْسک» را منعقد نمود که براساس آن گرجستان حمایت روسیه را پذیرفت و این کشور نیز تمامیت ارضی گرجستان را به رسمیت شناخت. لذا می‌بینیم که ارتباطات گرجستان با روسیه که از قرن ۱۵ میلادی آغاز شده بود، در قرن ۱۵ تا ۱۸ میلادی عمیقتر شد. این امر بیشتر در جهت سیاستهای استعمارگرانه روسیهٔ تزاری در جدایی قفقاز از ایران انجام می‌شد.

با روی کارآمدن سلسله قاجار، آقامحمدخان پس از اینکه توانست مدعیان سلطنت را در جنوب کشور سرکوب کند، به‌قصد مطیع ساختن شهرهای شمالی عازم گرجستان شد. در این زمان هراکلیوس دوم فرمانروای گرجستان بود و با روسیه معاهده دوستی داشت. آقامحمدخان به هراکلیوس پیشنهاد کرد که حکومت ایروان، شکّی، شروان و آذربایجان را بپذیرد به شرط آنکه هراکلیوس از تحت‌الحمایگی روسیه در آید و گرجستان را مانند گذشته خراجگزار ایران اعلام کند، اما وی این پیشنهاد را نپذیرفت. لذا در سال ۱۷۹۵ م. (۱۲۱۰ هـ. ق.) آقامحمدخان، کارتلی ـ کاختی را مورد حمله قرار داد و وارد تفلیس شد و شورشهای آنجا را سرکوب و شهر را آرام کرد.

پس از مرگ آقامحمدخان و به سلطنت رسیدن فتحعلی‌شاه، گرگین خان، حاکم گرجستان، که پس از مرگ پدرش هراکلیوس (ایراکلی) به‌قدرت رسیده بود از اطاعت ایران سر برتاخت و خود را تحت‌الحمایهٔ روسیه قرارداد. به تقاضای گرگین خان و براساس مطامع دولت روسیه، الکساندر اول امپراتور روسیه در سال ۱۲۱۵ هـ. ق. با انتشار بیانیه‌ای رسماً الحاق گرجستان به روسیه را اعلام کرد لذا می‌بینیم که در سال ۱۸۰۱ م. (۱۲۱۵ هـ. ق) مملکت کارتلی ـ کاختی، و در سال ۱۸۱۰ م. (۱۲۲۳ هـ. ق.) پادشاهی ایمرتی را ضمیمهٔ خاک روسیه کرد. لذا در نتیجه جنگهای ایران و روس و تضعیف سپاهیان ایران در دورهٔ زمامداری فتحعلی‌شاه قاجار، براساس فصل سوم از معاهده ننگین گلستان، در سال ۱۸۱۳ میلادی (۱۲۲۸ هـ. ق.) گرجستان از ایران منتزع و به روسیه پیوست.



Статья III.

فصل سیم

Его Шахское Величество
въ доказательство искренней
приязни своей къ Его Величеству
Императору Всероссiйскому
симъ торжественно признаетъ
какъ за себя, такъ и за высокихъ
преемниковъ Персидскаго пре-
стола принадлежащими въ
собственность Россiйской Импе-
рiи Ханствы: Карабагское, и
Ганжинское обращенное нынѣ
въ провинцiю подъ названiемъ
Елисаветпольской; также Ха-
нствы: Шекинское, Ширван-
ское, Дербентское, Кубинское,
Бакинское и Талышинское
№5
съ тѣми землями сего Ханства,
кои нынѣ состоятъ во власти
Россiйской Имперiи. Притомъ
весь Дагестанъ, Грузiю съ Шу-
рагельскою провинцiею, Имере
тiю, Гурiю, Мингрелiю и Абхазiю,
равнымъ образомъ всѣ владе
нiя, и земли находящiяся
между постановленною нынѣ
границею и Кавказскою Линiею
№6
съ принадлежащими къ сей послѣд-
ней и къ Каспiйскому морю
землями и народами.

فصل سوم از معاهده ننگین گلستان که طی آن گرجستان ضمیمهٔ خاک روسیه گردید. (۱۸۱۳ م)

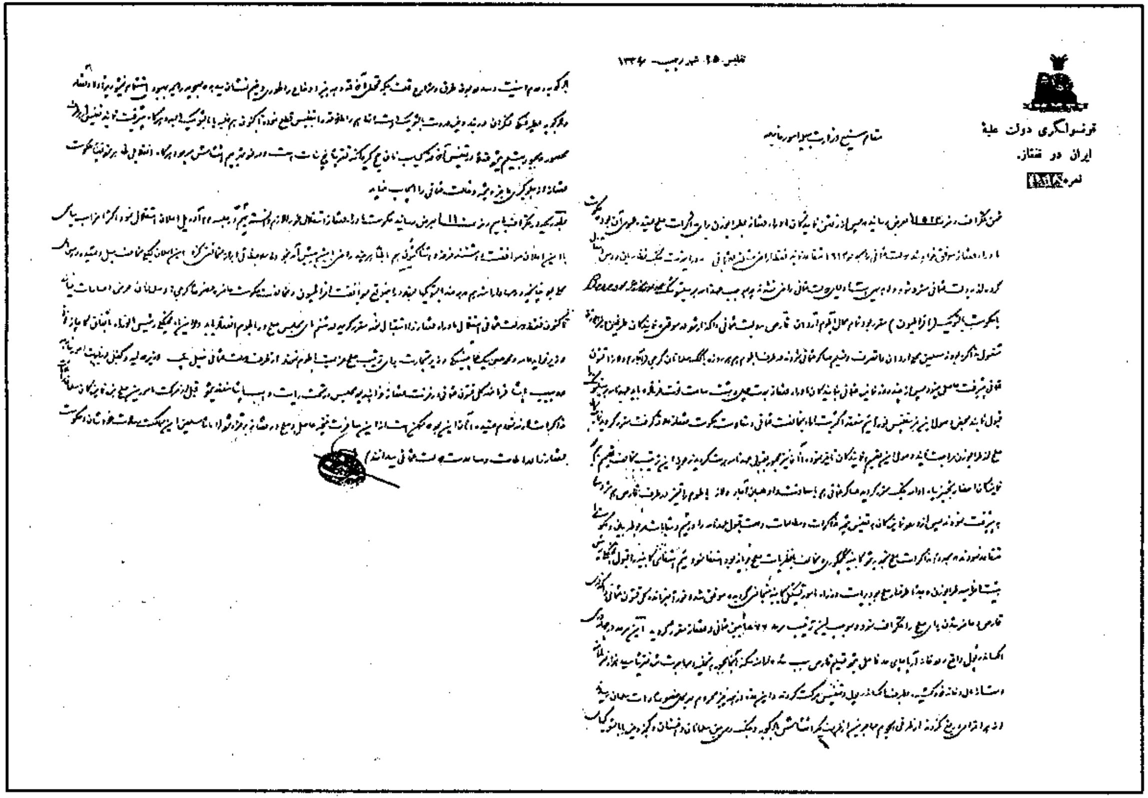
گرجستان در دورهٔ روسیه تزاری و فرهنگ تحمیل شدهٔ آنان مقاومت کرد. در دورهٔ انقلاب سالهای ۷-۱۹۰۵ روسیه، گرجستان در صف اول مبارزات علیه استبداد قرار داشت. با ضعف دولت روسیه در اوایل قرن بیستم گرجستان صحنهٔ ترکتازی بیگانگان به‌ویژه ترکان عثمانی شد. در ماه مارس ۱۹۱۸ (جمادی‌الثانی ۱۳۳۶) ترکان سرزمین گرجستان را مورد حمله قرار دادند. متعاقب آنها انگلیسیها، ترکان را عقب راندند و بندر باطوم (باطومی) را در اشغال خود گرفتند.

منشویکها (سوسیال دمکراتهای روسیه) در ۲۶ ماه مه سال ۱۹۱۸ (۱۵ شعبان ۱۳۳۶) در گرجستان حکومت مستقل اعلام کردند و تفلیس به مرکز مبارزات ضدشوروی تبدیل شد. با شروع جنگ جهانی اول منطقهٔ قفقاز و از جمله گرجستان صحنهٔ حضور بیگانگان گردید. در فوریه ۱۹۲۱ (جمادی‌الثانی ۱۳۳۹) سپاه یازدهم ارتش سرخ شوروی به کمک انقلابیون گرجستان، حکومت منشویکها را در گرجستان سرنگون نمود و گرجستان به‌عنوان یکی از جمهوریهای اتحاد شوروی به‌عضویت فدراسیون قفقاز درآمد.

در مارس ۱۹۲۲ (رجب ۱۳۴۰) گرجستان شوروی وارد اتحادیهٔ «فدراسیون ماورای قفقاز» شد و در دسامبر همین سال گرجستان شوروی در داخل اتحاد فدراسیون قفقاز وارد اتحاد شوروی شد.

در تاریخ پنجم دسامبر ۱۹۳۶ (۱۳۵۵ هـ. ق.) گرجستان به‌عنوان جمهوری شوروی سوسیالیستی بلاواسطه وارد اتحاد شد و به‌عنوان یکی از جمهوریهای مستقل ۱۵گانهٔ اتحاد شوروی سابق درآمد. در همین سال نام شهر تفلیس نیز به تبیلیسی تغییر یافت.

از آنجا که ایران در طی دوران پس از انضمام گرجستان به خاک روسیه، دارای کنسولگری در تفلیس بوده است، لذا اکثر مکاتبات مابین کنسولگری

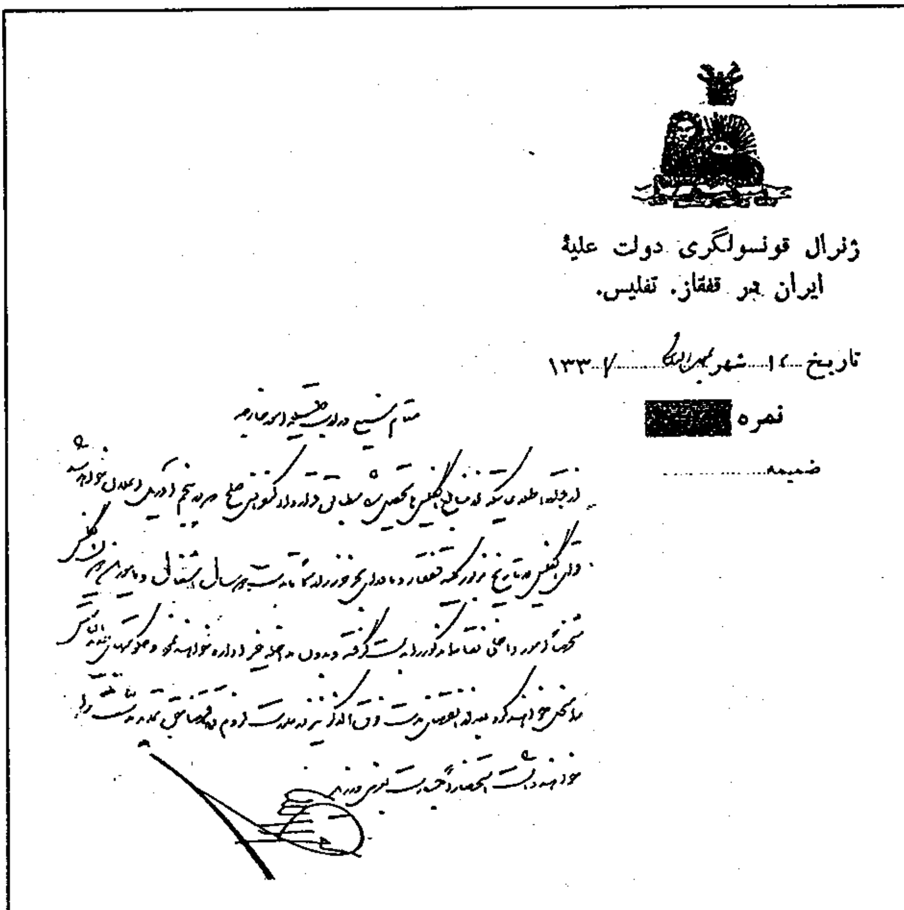

قونسولگری دولت علیهٔ
ایران در قفقاز
نمره [illegible]

تفلیس ۲۵ شهر رجب ۱۳۳۶

مقام منیع وزارت جلیله امور خارجه

نفوذ عثمانی و اشغال مناطقی در گرجستان (۱۹۱۸ م)

و دربار، در زمینهٔ امور اتباع و رسیدگی به وضع آنان و وضعیت آنان در تفلیس و همچنین گزارشاتی در زمینهٔ وضعیت شهر تفلیس و... بوده است. در ذیل نمونه‌هایی از گزارشات کنسولگری ایران در تفلیس که جنبهٔ تاریخی و فرهنگی دارد آورده شده است:


ژنرال قونسولگری دولت علیهٔ
ایران در قفقاز. تفلیس.

تاریخ ۱۲ شهر ... ۱۳۳۷

نمره [redacted]

ضمیمه ......

مقام منیع وزارت جلیله امور خارجه

**گزارش کنسولگری ایران در تفلیس دربارهٔ اشغال کلیه قفقاز و ماورای بحر خزر توسط انگلیس (۱۹۱۹ م)**

قونسولگری دولت علیهٔ

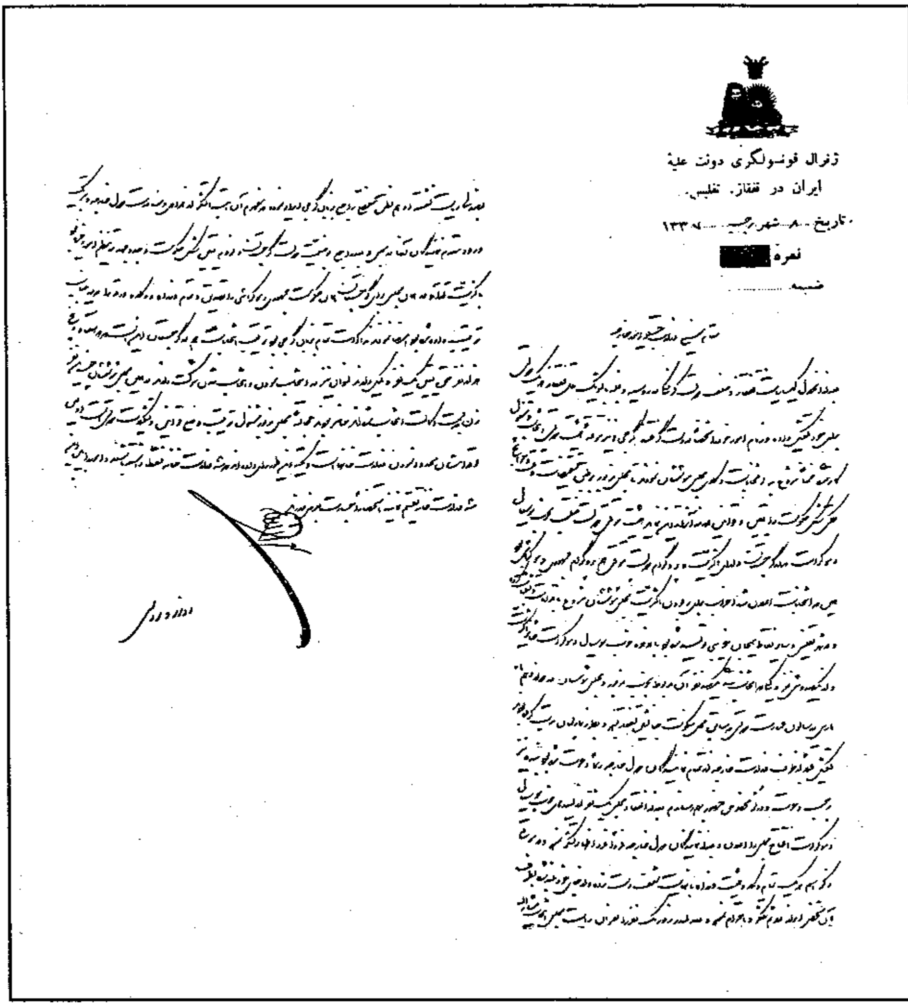
ایران در قفقاز

نمره [illegible]

تفلیس ۷ شهر [illegible] ۱۳۳۷

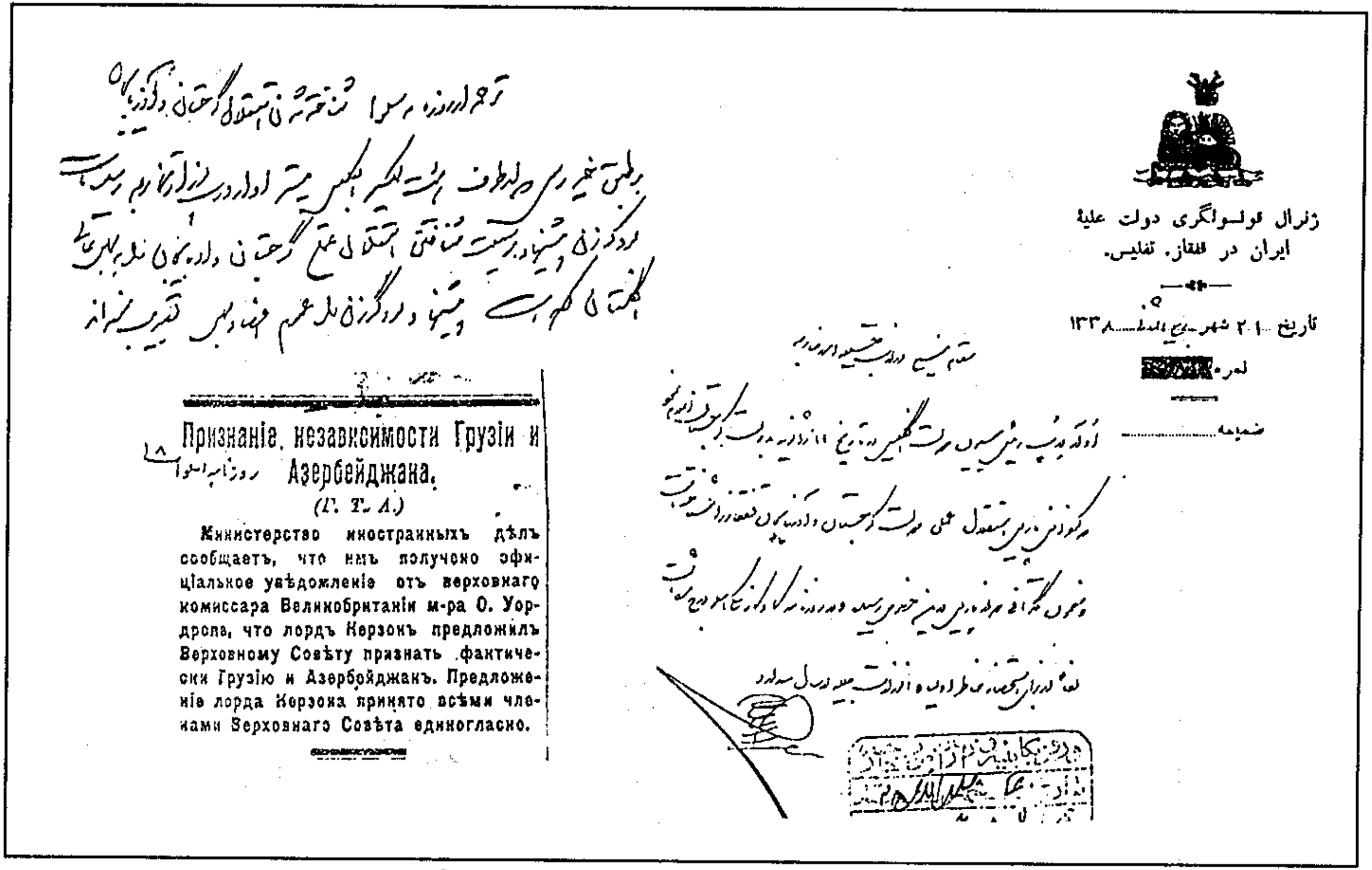
[illegible]

یادداشت کنسولگری ایران در قفقاز در زمینهٔ درخواست گرجستان از ایران جهت حل اختلافات بین گرجستان و انگلیس (۱۹۱۹ م)



ژنرال قونسولگری دولت علیهٔ
ایران در قفقاز. تفلیس.
تاریخ ۸ شهر رجب ۱۳۳۷
نمره [redacted]
ضمیمه ..........

**گزارش کنسولگری ایران در تفلیس در زمینهٔ روی کارآمدن حزب سوسیال دمکرات (منشویکها) و به دست گرفتن رهبری گرجستان توسط آنان**



ژنرال قونسولگری دولت علیهٔ
ایران در قفقاز. تفلیس.

تاریخ ۲۱ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۸

نمره [redacted]

ضمیمه ........

**Признаніе, независимости Грузіи и Азербейджана.**

(Г. Т. А.)

Министерство иностранныхъ дѣлъ сообщаетъ, что имъ получено офиціальное увѣдомленіе отъ верховнаго комиссара Великобританіи м-ра О. Уордропа, что лордъ Керзонъ предложилъ Верховному Совѣту признать фактически Грузію и Азербейджанъ. Предложеніе лорда Керзона принято всѣми членами Верховнаго Совѣта единогласно.

شناخته شدن استقلال عملی دولت گرجستان توسط دولت انگلیس

ژنرال قونسولگری شاهنشاهی ایران
گرجستان

تاریخ ۸ ماه شهریور ۱۳۱۵
نمره ۸۰۲ ضمیمه ندارد

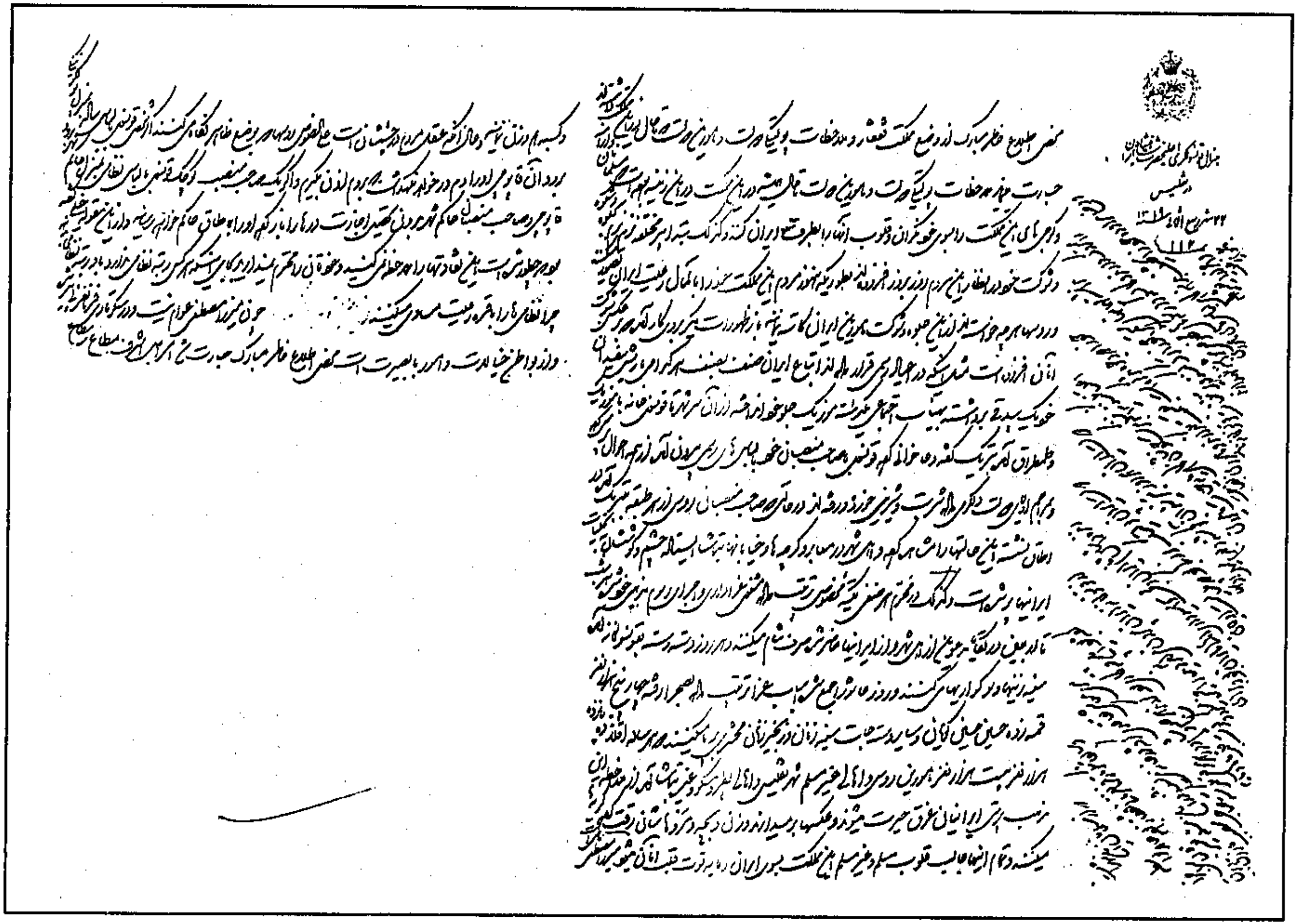
وزارت امور خارجه

برطبق امری که از کمیساریای ملی صادر شده و اعلان شده اند شهرهای جمهوری گرجستان
باید از حالا بعد شهر تفلیس که از تاریخ ۲۰ اردیبهشت ... به

تبلیسی Tibilissi نامیده شده رسمی آن را در مکاتبات ...

ژنرال قونسول

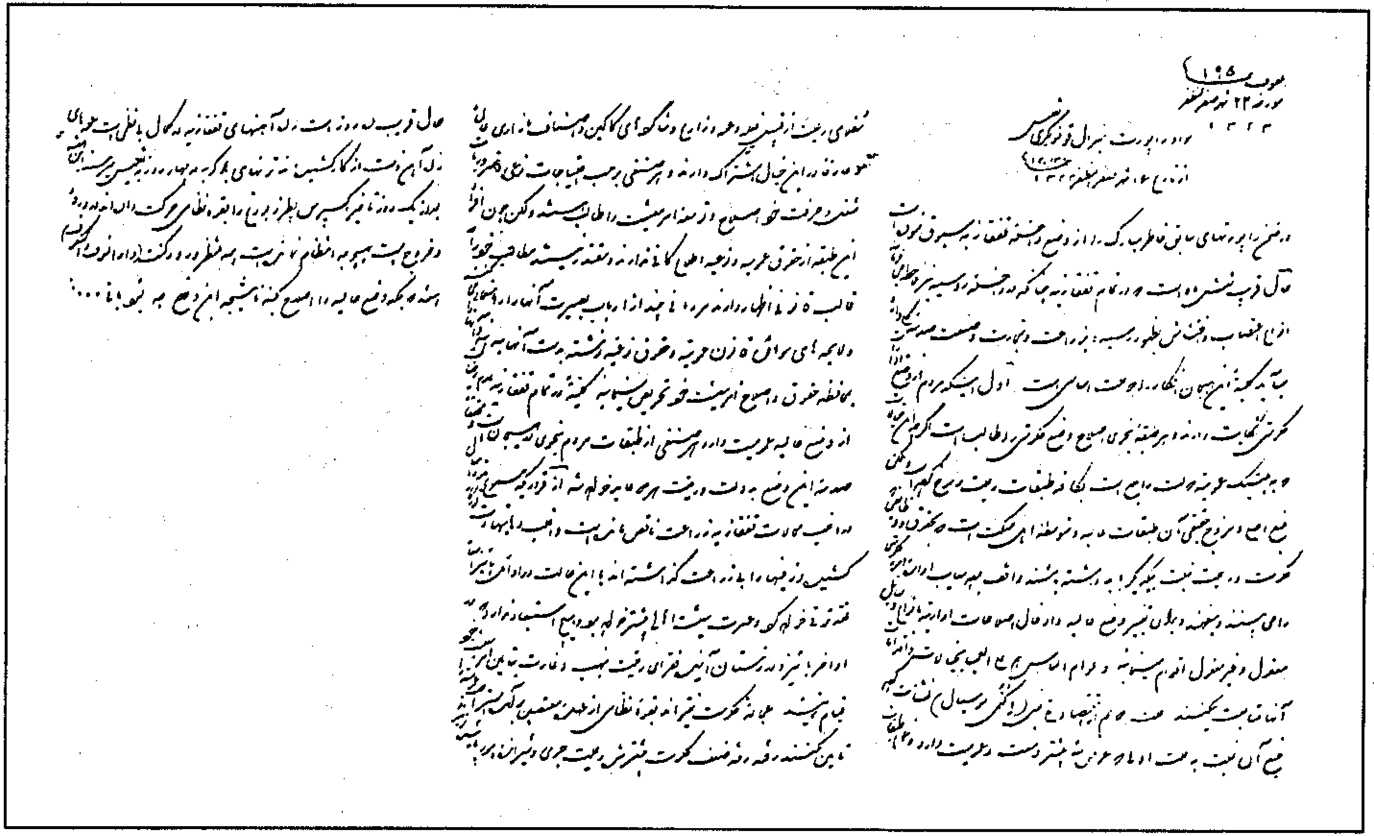
یادداشت کنسولگری ایران در گرجستان در زمینهٔ تغییرنام تفلیس به تبلیسی (۱۹۳۶ م)



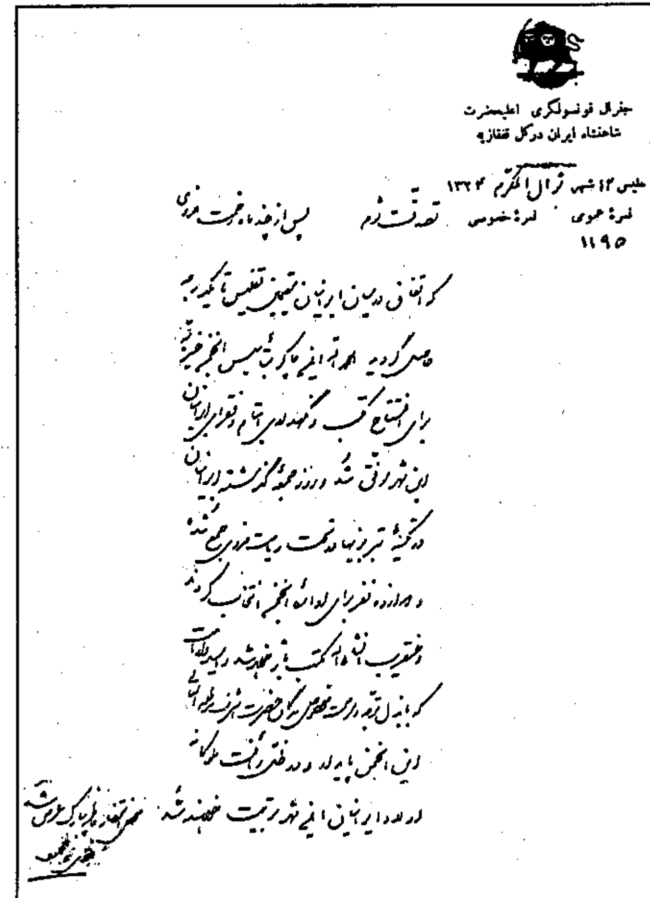
گزارش کنسولگری ایران در تفلیس در زمینهٔ برگزاری مراسم اعیاد رسمی و همچنین سوگواری در روز عاشورا در تفلیس (۱۳۱۹ ه. ق - ۱۹۰۱ م)

جنرال قونسولگری اعلیحضرت
شاهنشاه ایران در کل قفقازیه
تفلیس
۲۱ شهر [illegible] ۱۳۲۱
نمره
۲۱۴

گزارش ایران در تفلیس درباب شرکت و حضور شاگردان ایرانی در مدارس روسیه و تفلیس و وضعیت آنان (۱۹۰۳ م)

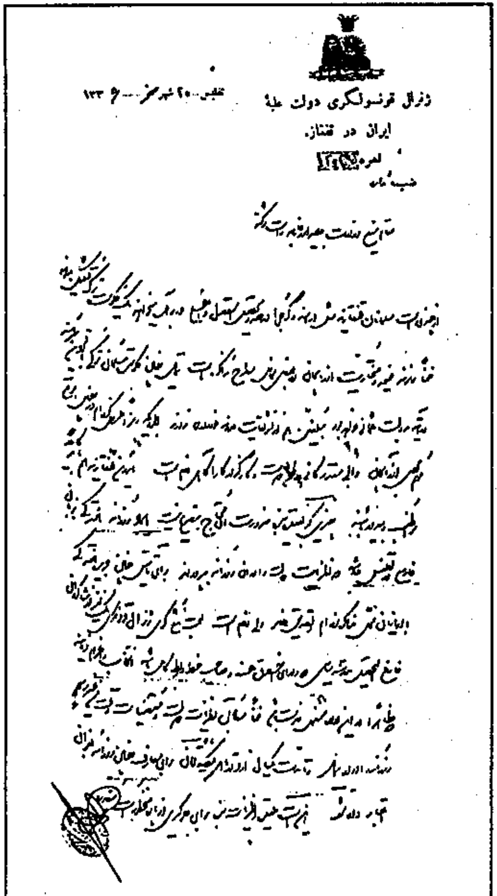


گزارش کنسولگری ایران در تفلیس در باب شورشها و اعتصابات رخ داده شده در تفلیس (۱۹۰۵)


جنرال قونسولگری اعلیحضرت
شاهنشاه ایران درکل قفقازیه

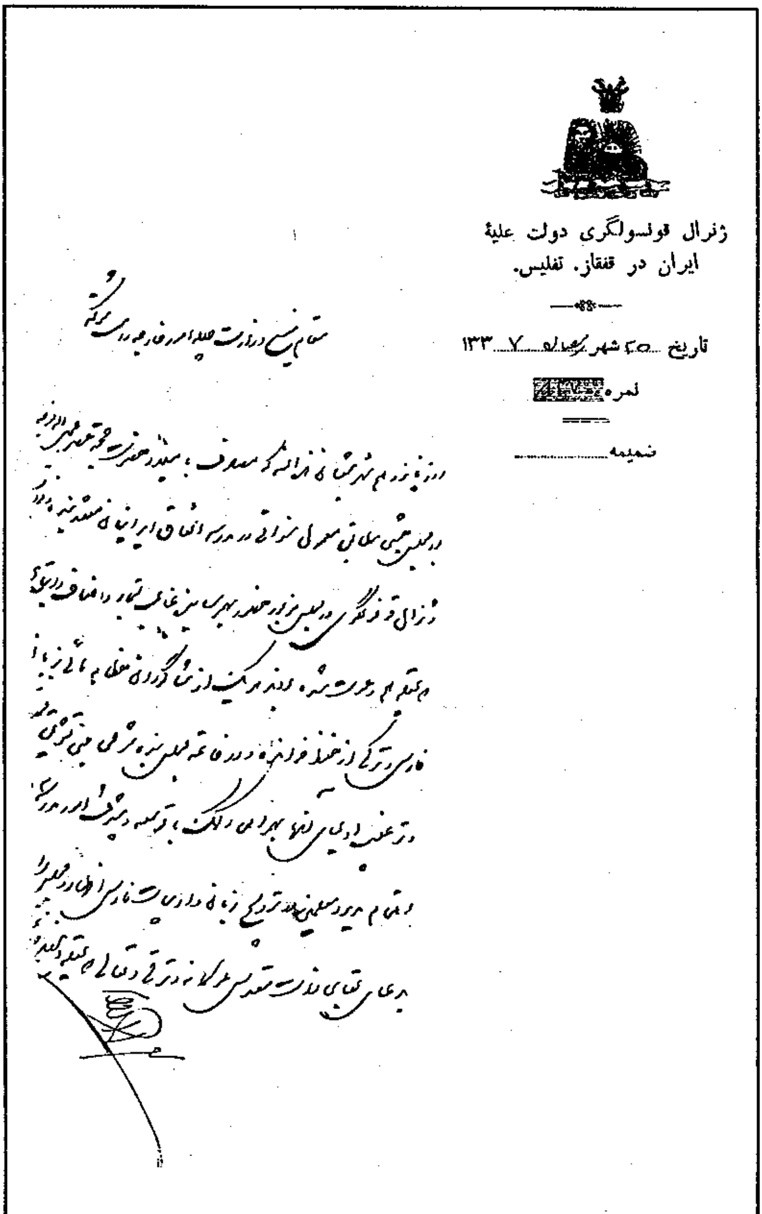
تفلیس ۱۲ شهر شوال المکرم ۱۳۲۴
نمرهٔ عمومی ۱۱۹۵ نمرهٔ خصوصی

تأسیس انجمن خیریه در تفلیس (۱۹۰۶ م)


ژنرال قونسولگری دولت علیهٔ
ایران در قفقاز

تفلیس ۲۰ شهر محرم ۱۳۳۶

درخواست کنسولگری ایران از وزارت خارجه جهت ایجاد روزنامه هفتگی فارسی‌زبان در تفلیس (۱۹۱۷ م)



ژنرال قونسولگری دولت علیهٔ
ایران در قفقاز. تفلیس.

تاریخ ۲۵ شهر شعبان ۱۳۳۷

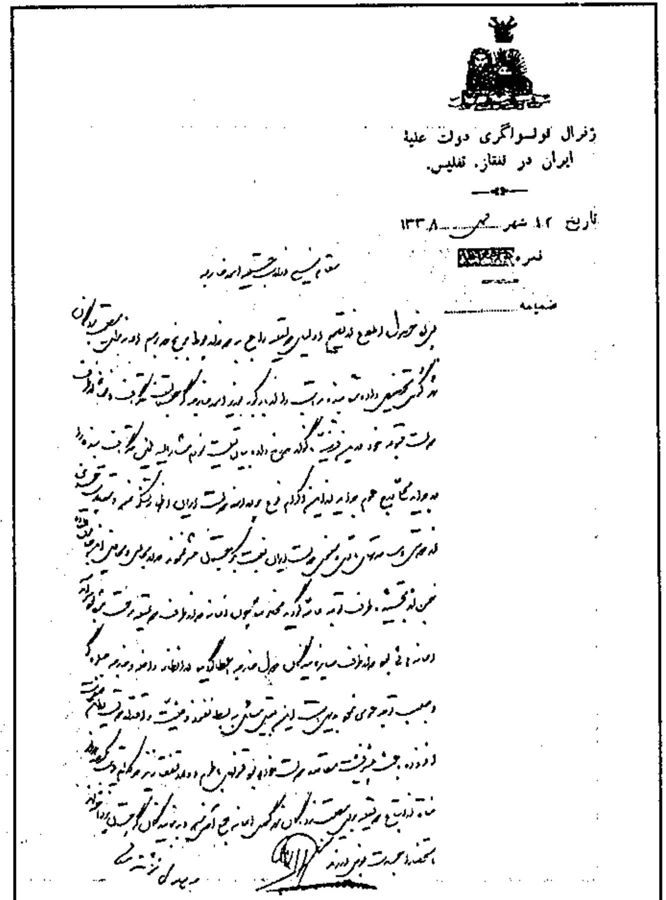
نمره [illegible]

ضمیمه ...........

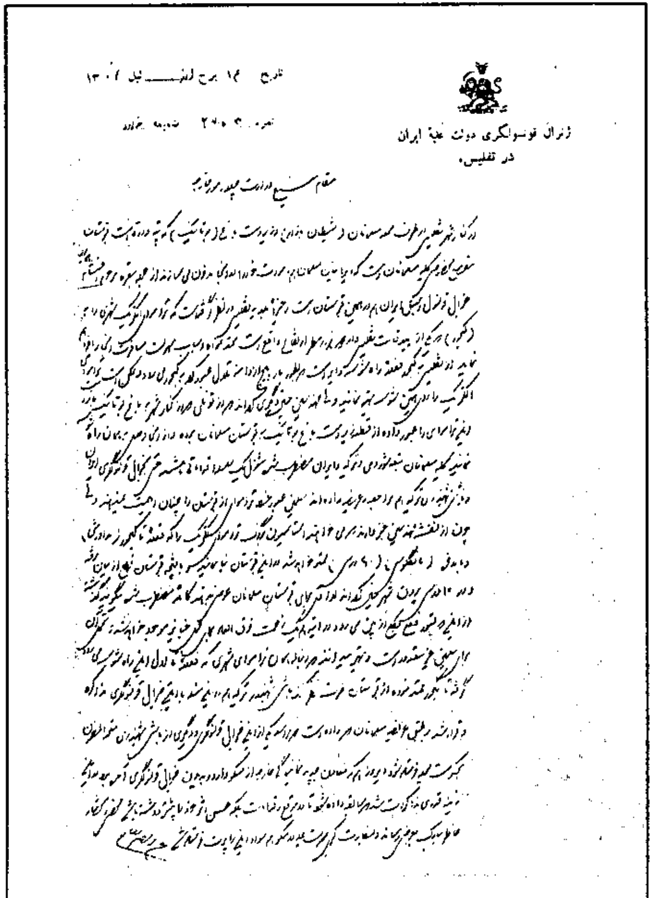
مقام منیع وزارت جلیلهٔ امور خارجه دامت شوکته

[illegible]

برگزاری مجلس جشن در تفلیس به‌خاطر میلاد حضرت حجت (عج) (۱۹۱۹ م)




گزارش کنسولگری ایران در تفلیس در باب کمکهای ارائه شدهٔ ایران به زلزله‌زدگان تفلیس و گوری و اثرات این کمکها (۱۹۲۰ م)




گزارش کنسولگری ایران در تفلیس در باب وضعیت قبرستان مسلمانان در تفلیس (۱۹۲۵م)

جمهوری گرجستان در ۹ مارس ۱۹۹۰ حق حاکمیت ملی، و در ۲۰ نوامبر همان سال استقلال خود را از شوروی اعلام نمود ولی از تاریخ ۹ آوریل ۱۹۹۱ به استقلال کامل دست یافت به محض استقلال دولت گرجستان، دولت جمهوری اسلامی ایران یکی از اولین کشورهایی بود که آن را به رسمیت شناخت. همچنین اولین کشوری بود که توافقهایی با گرجستان امضا کرد و گرجستان مستقل و نوپا بعد از اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی به این وسیله توانست از انزوای بین‌المللی نجات یابد و در مسیر گستردهٔ روابط و اتحاد بین‌المللی گام بردارد.

از نظر روابط بین دو کشور در این دوران باید به دیدار ادوارد شواردنادزه رهبر گرجستان و نخست‌وزیر این کشور در سال ۱۹۹۳ م. (دیماه ۱۳۷۱) از ایران اشاره کرد که در ضمن ملاقات با رئیس‌جمهوری وقت ایران ــ آقای هاشمی رفسنجانی ــ و دیگر زمامداران ایران ۱۸ قرارداد بین دو دولت به امضا رسید، که توسعهٔ مناسبات سیاسی، اقتصادی، علمی و فرهنگی را بین دو کشور امکان‌پذیر ساخت. همچنین در این دوران باید از سفر رئیس‌جمهوری وقت ایران ــ آقای هاشمی رفسنجانی ــ به گرجستان در سال ۱۹۹۵ م. (فروردین ۱۳۷۴) اشاره نمود که در این بازدید دو دورمذاکرهٔ عمومی میان آقای هاشمی و آقای شواردنادزه و مقامات عالی‌رتبهٔ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دو کشور انجام پذیرفت.

## منابع


۱. فصلنامهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال سوم، شماره ۷، زمستان ۱۳۷۳.
۲. فصلنامهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال اول، شماره ۴، بهار ۱۳۷۲.
۳. راهنمای کشورهای مشترک‌المنافع و جمهوریهای بالتیک، سازمان گیتاشناسی، ۱۳۷۴.
۴. گزارشات نمایندگی جمهوری اسلامی ایران و تفلیس.
۵. ادارهٔ اسناد و آرشیو وزارت امور خارجه.

# بخش ۴
# مباحث سیاسی ـ اقتصادی

# اهمیت استراتژیک گرجستان و ایران

## در برقراری ثبات سیاسی ـ اقتصادی منطقه

*دکتر بهرام امیراحمدیان**

گرجستان با برخورداری از موقعیت جغرافیایی مناسب، دارای اهمیت استراتژیک ویژه‌ای است. پس از پایان دورهٔ جنگ سرد و در دورهٔ کنونی که می‌توان آن را «پایان پایان جنگ سرد» نامید، بر اهمیت استراتژیک گرجستان افزوده شده است.

گرجستان در مرکز و غرب منطقهٔ قفقاز واقع شده است. این جمهوری، در شمال با فدراسیون روسیه هم مرز است که سراسر خطوط مرزی، منطبق بر آب‌پخشان رشته کوههای قفقاز کبیر است و ۸۰۷/۶ کیلومتر مرز مشترک را در برمی‌گیرد. این مرز از نظر نظامی ـ استراتژیک اهمیت بسیار دارد. در حقیقت این مرز، سرحدات طبیعی روسیه را در جنوب تشکیل می‌دهد که در جنوب آن گرجستان و در شمال آن جمهوریهای خودمختار فدراسیون روسیه قرار دارند که به ترتیب از شرق به غرب مرزهای جنوبی جمهوریهای خود مختار داغستان، چچن، اینگوش، اوستیای شمالی، کاباردا ـ بالکار و قره‌چای ـ چرکس همچنین سرزمین کراسنودار را شامل می‌شود. مهمترین راههای ارتباطی قفقاز[1] مرکزی و غربی که روسیه را با گرجستان، ارمنستان و ایران پیوند می‌دهد، از این مرزها

---

* کارشناس مسائل قفقاز و دبیر وقت انجمن دوستی ایران و گرجستان.

۱. در شرق منطقه قفقاز، تنها راه ارتباطی شمال و جنوب قفقاز، دالان دربند است که در حاشیهٔ باریکی از غرب دریای خزر، معروف به «باب‌الابواب» واقع شده است.

می‌گذرد. محافظت و نگهبانی از این مرز برای روسیه جنبهٔ حیاتی دارد، کما اینکه در دورهٔ شوروی و روسیهٔ تزاری نیز دارای اهمیت بسیار بود و جنگهای بیشماری برای دستیابی به این سرحدات طبیعی به وقوع پیوسته است.

گرجستان در شرق با آذربایجان هم‌مرز است که خط مرزی ۳۷۴/۳ کیلومتری را شامل می‌شود. دو راه عمده ارتباطی گرجستان با شرق، دریای خزر و ایران از این نقطه می‌گذرد ـ جاده زمینی و راه‌آهن ـ علاوه برآن، لولهٔ انتقال نفت باکو ـ باتومی نیز از این مرز می‌گذرد که در حال حاضر فعال نیست.

در جنوب، گرجستان به ترتیب از شرق به غرب با آذربایجان، ارمنستان و ترکیه هم‌مرز است. طول خط مرزی بین گرجستان و ارمنستان ۲۱۶/۷ کیلومتر و با ترکیه ۲۵۶/۱ کیلومتر است. در غرب، گرجستان به دریای سیاه محدود می‌شود که طول مرز ساحلی آن ۳۱۵ کیلومتر است.

اگرچه در ترکیب جمهوری گرجستان، جمهوری خودمختار آبخازیا و آجاریا قرار دارند، ولی در قانون اساسی جدید گرجستان مصوب ۱۹۹۵، دربارهٔ جمهوریهای خودمختار ماده‌ای به تصویب نرسیده و عملاً خودمختاری استان خودمختار اوستیای جنوبی سابق لغو شده و این محدوده به عنوان ناحیه تسخین والی (نام سابق) نامیده می‌شود. جمهوری خودمختار آبخازیا به عنوان یک منطقهٔ شورشی خارج از کنترل دولت مرکزی است.[1] جمهوری خودمختار آجاریا به‌عنوان آرامترین منطقهٔ قفقاز منطقه‌ای مسلمان‌نشین در جنوب غربی گرجستان درکنار دریای سیاه و هم‌مرز با ترکیه است.

گرجستان با ۶۹/۷ هزار کیلومتر مربع مساحت، دومین جمهوری قفقاز جنوبی از نظر مساحت و جمعیت (بعد از آذربایجان) به‌شمار می‌رود و از نظر تقسیمات

---

۱. اخیراً پس از سالها آتش‌بس، مذاکراتی جدی با میانجیگری روسیه بین دولت مرکزی و رهبر شورشیان در حال انجام است. احتمال بسیار زیادی وجود دارد که به‌زودی آبخازیا مجدداً در کنترل دولت مرکزی قرار گیرد. در این زمینه جدایی‌طلبان خواهان استقلال بیشتری در چارچوب دولت گرجستان هستند.

اداری به ۶۸ ناحیه اداری تقسیم می‌شود. دارای ۱۳ شهر، ۳۷ شهرک، ۶۱ مرکز ناحیهٔ روستایی و ۴۵۰ روستاست. شهرهای مهم آن عبارتند از تفلیس (تبیلیسی)، کوتائیسی، روستاوی، گوری، پوتی، باتومی، سوخومی، متسختا، چیاتورا، تقیبولی، زوگدیدی، تسقالتوبو، تقوارجلی، گاگرا و تلاوی. جمعیت گرجستان در سال ۱۹۹۵ حدود ۵۳۹۰ هزار نفربرآورده شده که ۵۶ درصد از آن در شهرها زندگی می‌کنند.

گرجستان به علت برخورداری از موقعیت کلیدی در منطقهٔ قفقاز، مرکز ثقل ارتباط شرق ـ غرب و جنوب ـ شمال منطقه به‌شمار می‌رود. این کشور از دیرباز تاکنون به عنوان پل ارتباطی آسیای صغیر با قفقاز، ایران و آسیای مرکزی به ایفای نقش پرداخته است. گرجستان دروازهٔ قفقاز به سوی غرب است. در ایجاد ارتباط بین شمال و جنوب، جمهوری اسلامی ایران نقش مهم و کلیدی دارد که با موقعیت ژئوپلیتیکی بسیار حساس و ارزشمند، ارتباطات منطقه‌ای و ثبات سیاسی اقتصادی منطقه را تضمین می‌کند. نقشی که پس از پایان دورهٔ جنگ، به اعتقاد بسیاری از سیاستمداران و دولتمردان منطقه و جهان، بسیار پراهمیت است و بدون در نظر گرفتن نقش ایران، امکان بهره‌برداری از موقعیتهای مناسب منطقه فراهم نیست. جمهوری اسلامی ایران تنها کشور بی‌طرف منطقه است که خواهان برقراری صلح و آرامش در بین کشورها و گسترش همکاریهای اقتصادی و بهره‌برداری از توانهای بالقوه اقتصادی منطقه با همکاری همهٔ کشورهای منطقه است.

### موقعیت تاریخی گرجستان در روابط منطقه‌ای

موقعیت ممتاز گرجستان در روابط منطقه‌ای و بین‌المللی از دوران باستان تاکنون اهمیت فراوان داشته است. در اواخر قرن ۶ پیش از میلاد که پادشاهی کولخیس دارای اقتصاد پیشرفته و شرایط مطلوب جغرافیایی و طبیعی بود، یونانیان را به‌خود جلب کرد و آنها سواحل دریای سیاه را مستعمره خود کردند و

استقرارگاههایی در آنجا از جمله در فازیس (نزدیک‌پوتی امروزی)، دیویس کوریاس (سوخومی) و گینوس (اوچامچیره کنونی) ایجاد کردند که امروزه نیز این نقاط دارای شرایط مطلوب ارتباطی است. دولتهای باستانی گرجی پیوندهای سیاسی و اقتصادی با ایران هخامنشی، سلوکیها و غیره داشتند. رومیها که موقعیت جغرافیایی و ثروتهای گرجستان آنان را جذب کرده بود پس از تسلط بر گرجستان تمایلی به خروج از آن جا نداشتند و گرجیها قرنهای متمادی با آنها در کشمکش بودند. در قرون ۴ تا ۶ میلادی مردم گرجستان برای حفظ استقلال خود با بیزانس در جنگ بودند.

موقعیت گره‌ای و ارتباطی گرجستان در طول تاریخ سبب ویرانی این کشور در اثر تاخت و تاز اقوام و دولتهای گوناگون، از شرق به غرب بود. شاهد این مدعا لشگرکشی‌های متعدد شاهنشاهی ایران، یونان باستان، روم باستان، بیزانس، دولتها و اقوام گوناگون است. لشگرکشی امپراتوری روسیه از اواسط قرن هیجدهم به بعد به گرجستان و به بهانهٔ حمایت از شاهزاده‌نشین‌های مسیحی گرجستان و ارمنستان، نه به جهت ایدئولوژیک بلکه بیشتر برای به‌دست آوردن گرجستان به علت نقش نظامی ـ استراتژیک این سرزمین برای روسیه بوده است. درگیریها و جنگهای خونین روسیه و عثمانی برای تصاحب این سرزمین، عمدتاً به علت ثروتهای طبیعی و موقعیت جغرافیایی و استراتژیک آن بوده است.

گذرگاه داریال در درهٔ تنگ رودِ ترِک[1] محل گذر اقوام متعددی از جمله کیمری‌ها و سکاهاست که از دشت قپچاق غربی (در جنوب روسیه) به قفقاز حمله بردند. این گذرگاه طبیعی در پایان سده ۱۸ میلادی مورد استفاده نظامیان روس قرار گرفت و با احداث «جاده نظامی گرجستان» در این مسیر قدیمی، قلعه

---

۱. این رود از دامنه‌های جنوبی قفقاز بزرگ در قلمرو گرجستان سرچشمه می‌گیرد و پس از گذر از دره و گذرگاه داریال (در ارتفاع بیش از ۳ هزارمتری) به دامنه‌های شمالی قفقاز بزرگ جریان می‌یابد و تنها رودی است که دو دامنهٔ این رشته‌کوه عظیم را با بریدن رشته کوه، به‌هم متصل می‌کند.

نظامی «ولادی قفقاز» (ارباب قفقاز) در دامنه‌های شمالی قفقاز بزرگ، با تفلیس در دامنه‌های جنوبی به هم مرتبط شدند و حضور نظامی ـ سیاسی روسیه در قفقاز تسهیل شد و تا پایان فروپاشی اتحاد شوروی در قفقاز ادامه داشت.

در قرن نوزدهم فرمانداریهای تفلیس و کوتائیسی دو فرمانداری بسیار مهم از سه فرمانداری قفقاز بود (فرمانداری دیگر در یلیزاوت پل قرارداشت) که توسط نظامیان ارشد روسی اداره می‌شد و بر هر سه فرمانداری، فرماندار کل که نایب‌السلطنه تزار در منطقه بود، فرماندهی می‌کرد. تفلیس کرسی ولایت قفقاز و محل اقامت جانشین یا نایب‌السلطنه تزار قفقاز بود. قرار داشتن ادارهٔ کل مرزبانی قفقاز در تفلیس و نیز ادارهٔ مرکزی راه‌آهن قفقاز در این شهر، نشان‌دهندهٔ اهمیت سیاسی ـ اقتصادی و نظامی گرجستان برای روسیه تزاری و اتحاد شوروی و نقش بسیار بارز و چشمگیر ژئوپلیتیکی گرجستان است.

**موقعیت استراتژیک گرجستان**

گرجستان در شرق، از طریق اتصال راه‌آهن و شاهراههای زمینی با آذربایجان، آسیای مرکزی و ایران ارتباط دارد و امکان ارتباط زمینی ایران را با روسیه از طریق جاده نظامی و راههای کناره‌ای دریای سیاه، فراهم می‌آورد؛ موردی که در سالهای اخیر به علت بسته بودن راههای زمینی و راه‌آهن در آبخازیا، کمتر از آن بهره گرفته شده است. در سالهای اخیر با بهره‌برداری از پل گلری بر روی رود ارس ایران از طریق ارمنستان و در فاصله‌ای کوتاه با گرجستان ارتباط زمینی پیدا کرده است. گرجستان نقش بسیار مهمی در ارتباطات اروپا ـ آسیا دارد. موقعیت گرجستان با دسترسی به بنادر دریای سیاه، موقعیتی دروازه‌ای برای قفقاز و ایران به شمار می‌رود. دهلیز طبیعی قفقاز که دهانهٔ ورودی آن در جلگه کولخیس در گرجستان واقع شده ارتباط زمینی (جاده‌ای و ریلی) و لوله‌ای منطقه را با آبهای آزاد فراهم می‌سازد. دهانهٔ غربی این دهلیز که از جلگهٔ کولخیس در شرق دریای سیاه آغاز

می‌شود، پس از گذر از دالان کم‌عرض کُر، به جلگه شیروان در سواحل غربی دریای خزر منتهی می‌شود. این برزخ دارای اهمیت نظامی و استراتژیک است.[۱] به همین سبب قفقاز جنوبی برای روسیه تزاری، شوروی و روسیه کنونی منطقه امنیتی به شمار می‌رود. قفقاز محل برخورد قلمروهای پیمانهای ورشو و ناتو بود و در دورهٔ جنگ سرد از اهمیت ویژه‌ای برای هر دو ابرقدرت جهانی برخوردار بود. گرجستان در نقطه برخورد این دو قلمرو قرار داشت.

جمهوری اسلامی ایران با موقعیت ژئوپلیتیکی برتر در منطقه، دارای اهمیت بسیار ارزشمندی برای ارتباطات منطقه‌ای است. گرجستان در شمال غربی و ایران در جنوب شرقی منطقه قفقاز، با داشتن روابط بسیار حسنه و در سطح عالی، نقش مهمی در ایجاد ثبات سیاسی و اقتصادی منطقه دارند.

## گرجستان و ترکیه

حضور فعال سازمان امنیت و همکاری اروپا (گروه مینسک) و دیگر سازمانهای بین‌المللی وابسته به سازمان ملل متحد در کنار گروه پاسداران صلح روسی در مناطق بحرانی قفقاز به‌ویژه در آبخازستان و اوستیای جنوبی، نشان‌دهنده اهمیت موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیکی قفقاز به‌طور اعم و گرجستان به‌طور اخص است. به همین سبب در تقسیم‌بندی قاره‌ای، قفقاز را در قارهٔ اروپا قرار داده‌اند.

ایالات متحدهٔ امریکا برای مقابله با نفوذ روسیه در منطقه و جلوگیری از افزایش همگرایی در منطقه، با وجود موقعیت کلیدی ایران و مزیتهای نسبی انتقال نفت منطقه از طریق ایران به خلیج فارس و دریای عمان و از آنجا به آبهای آزاد و بازارهای جهانی مصرف، کوشش دارد که مانع همگرایی کشورهای منطقه شود.

ترکیه در راستای برآورده کردن اهداف توسعه‌طلبانه ناتو به‌ویژه ایالات متحده

---

۱. برزخ طبیعی قفقاز، حد طبیعی آسیا ـ اروپا را در یکی از تقسیم‌بندیهای مرز طبیعی بین دو قاره تشکیل می‌دهند و از نظر نظامی دارای اهمیت سوق‌الجیشی بسیار زیادی است.

امریکا، درصدد تضعیف موقعیت روسیه و ایران در منطقهٔ قفقاز است. به همین سبب، کوششهای بسیار این کشور برای حضور در جمهوریهای قفقاز، به‌ویژه در گرجستان، در راستای همین اهداف است. طرح اتصال راه‌آهن قارص به گرجستان، عمدتاً برای تسهیل نفوذ نیروهای زمینی ناتو به منطقهٔ قفقاز در شرایط بحرانی است.

همکاریهای نظامی ترکیه با اسرائیل و ناتو و برگزاری نخستین مانور مشترک این کشورها در آبان ماه آینده در دریای مدیترانه، مورد اعتراض کشورهای منطقه به‌ویژه ایران، سوریه و مصر قرار گرفته است. پیشنهاد استقرار دسته‌ای از موشکهای غیرمتعارف امریکا (برچیده شده از برلین) در خاک ترکیه در پایگاه هوایی «اینجیرلیک» (که در اختیار ایالات متحده و پیمان ناتو قراردارد) نشان‌دهنده اهمیت ترکیه در مقابله با روسیه در شرایط کنونی است.[۱]

ترکیه در حالی تسهیلات و امکانات پایگاهی متعددی در اختیار ناتو قرار داده، که ناتو فقط به ارائه کمکهای نظامی و تسلیحاتی به این کشور اکتفا کرده است. پایگاههای نظامی ترکیه در سینوپ در دریای سیاه (با تجهیزات پیشرفته شنود امریکا در ارتباط با قفقاز)، دیار بکر در منطقه کردستان ترکیه در شرق و اینجیرلیک در جنوب شرقی در بندر اسکندرون در ساحل دریای مدیترانه، در اختیار ناتو قرار دارد. در مقابل، عضویت در ناتو برای ترکیه ثبات و امنیت به ارمغان نیاورده است:

اختلاف این کشور با همسایه خود یونان (عضو دیگر پیمان ناتو) بر سر جزایر دریای اژه و قبرس، لاینحل باقی مانده؛

اتحادیه اروپا از پذیرفتن ترکیه خودداری می‌کند؛

---

۱. پیشنهاد جوزف رالستون، جانشین رئیس ستاد ارتش امریکا در زمان دیدار با مقامهای ترک در سفر به ترکیه ـ روزنامهٔ جمهوریت، مورخ ۱۷ جولای ۱۹۹۶ ـ به نقل از روزنامه اطلاعات مورخ ۷۵/۴/۲۷. علاوه بر آن بنا به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران از وین (اتریش)، نیروهای مسلح امریکا ۱۵۰ فروند بمب اتمی در کشورهای آلمان، انگلستان، ایتالیا، ترکیه، بلژیک، هلند و یونان، مستقر کرده‌اند. روزنامهٔ اطلاعات ۱۰/ ۱۳۷۶/۶.

بحران ترکهای قبرس و نیروهای نظامی مستقر ترکیه در آن به قوت خود باقی است؛

ناآرامی منطقه کردستان ترکیه و مبارزه حزب کارگر کردستان ترکیه .P.K.K با دولت مرکزی و هزینه‌های هنگفت نظامی ترکیه برای سرکوب این جنبش؛

دخالت نظامیان ترک در سرنگونی دولتهای قانونی و اختیارات بیش از حد شورای نظامی.

اگرچه، حمله و لشگرکشی موردی ترکیه به شمال عراق، به بهانهٔ سرکوبی شورشیان کرد و انهدام پایگاههای نظامی .P.K.K، که با سکوت امریکا و غرب در مقابل نقض حاکمیت عراق توسط نظامیان ترک همراه است، پاداش خوش خدمتی ترکیه به ناتو به شمار می‌رود. ترکیه در زیر پوشش سرکوبی پایگاههای مخالفان کرد، در حال انجام مانور برای انضمام قلمرو کرکوک عراق به خاک خود است،[1] منطقه‌ای که از دورهٔ عثمانی و پس از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی نسبت به آن ادعای ارضی دارد. دولت ترکیه کنونی از بدو تأسیس، تمامیت ارضی عراق و حاکمیت آن کشور را برمناطق کرکوک و منابع نفتی آن، به رسمیت نمی‌شناسد. ترکیه با نیاز شدید به انرژی، چشم طمع به مالکیت ارضی چاههای نفت کرکوک دارد.

بنابر آنچه گذشت، جمهوریهای قفقاز نباید درصدد پیوستن به سازمانی باشند که در مقابل افزایش هزینه‌های نظامی آنان، حتی امنیت آنان را نیز نمی‌تواند تضمین کند (ناتوانی ناتو در بوسنی). همان‌طورکه وزارت خارجه روسیه، پس از دیدار دبیرکل ناتو (خاویر سولانا) از منطقه، به حیدرعلی‌یف هشدار داده و اظهار داشت که «ناتو توانایی حل بحران قره‌باغ و سایر نقاط بحرانی قفقاز را ندارد».

---

۱. روزنامهٔ ایران، ۲۳ تیرماه ۱۳۷۶ ـ به نقل از منابع کرد شمال عراق. طرح تشکیل ارتش ترکمانان عراق از سوی ترکیه و ایالات متحده، به همین منظور و تحت عنوان نیروهای ناظر بر آتش‌بس، در همین راستا صورت گرفته است.

یلتسین بارها مخالفت خود را با گسترش ناتو به شرق اعلام داشته و در مورد دخالت ناتو و ایالات متحده در امور قفقاز به آنها و نیز به جمهوریهای قفقاز هشدار داده و این منطقه را در «منطقهٔ امنیتی روسیه» اعلام کرده است.

مرزهای مشترک گرجستان با ترکیه منطبق بر مرزهای طبیعی در خط‌الرأس رشته کوههای شاوشِوت، اروشتک و دیگر کوههاست و کلاً منطقه‌ای کوهستانی را در برمی‌گیرد. در قرن هیجدهم پاشانشین آخال تسیخه، شامل سامتسخه، آجاریا، شاوشتی، جاواختی، در ترکیب دولت امپراتوری عثمانی قرار داشت که اکنون، بخشی از قلمرو جنوب غربی گرجستان را شامل می‌شود.

از دوران حکومت تزارها تا پایان دورهٔ شوروی، مرزهای جنوبی گرجستان در همسایگی عثمانی و سپس ترکیه، دارای اهمیت بسیار بوده است. در اثنای جنگ جهانی دوم، مرزهای جنوبی گرجستان با ترکیه چنان اهمیتی داشت که استالین دستور تبعید بیش از ۱۰۰هزار نفر از تُرکهای ساکن مسختی در مرکز ترکیه را، به بهانهٔ واهی هواداری از ترکها، به آسیای مرکزی صادر کرد.

پس از پایان جنگ جهانی دوم و تقسیم جهان به دو قلمرو ژئواستراتژیک دریایی و زمینی و تأسیس سازمان ناتو، مرزهای ترکیه با شوروی به‌ویژه در گرجستان اهمیت بسیار یافت و به منطقهٔ برخورد دو قلمرو تبدیل شد. در آخال کلاکی و باتومی، دو پایگاه مهم از پایگاههای نظامی شوروی در جنوب، در گرجستان و در امتداد مرزهای ترکیه تأسیس شد. اتحاد شوروی در قلمرو گرجستان دو پایگاه نظامی مهم دیگر، یکی درگودائوتا در کنار دریای سیاه در قلمرو جمهوری خودمختار آبخازیا و دیگری در شرق تفلیس در وازیانی تأسیس کرده بود. هم‌اکنون این پایگاهها در قالب پیمان همکاریهای مشترک نظامی کشورهای CIS به‌طور موقت در اجارهٔ روسیه است، هر چند که پارلمان گرجستان واگذاری مجدد آنها را به روسیه به تصویب نرسانده است. محافظت از مرزهای جنوبی گرجستان نیز همانند ارمنستان، به عهدهٔ مرزبانی روسیه است. آموزش

افسران نظامی ارتش ملی گرجستان نیز براساس همکاریهای مشترک کشورهای CIS، به عهدهٔ نظامیان ارشد روسی است.

سازمان ناتو مخالف سرسخت فعالیت این پایگاههاست و ترکیه بارها نسبت به این مسئله اعتراض داشته است. این پایگاهها در تأمین امنیت منطقه نقش اساسی دارند و می‌تواند در توازن قوا بین بلوک ناتو و کشورهای غیرعضو به ایفای نقش پردازند.

در دورهٔ شوروی ارتباط زمینی بین گرجستان و ترکیه وجود نداشت و هم‌اکنون ترکیه در دورهٔ بحران داخلی گرجستان و بسته بودن راههای ارتباطی زمینی و ریلی با روسیه، با استفاده از ارتباط دریایی و زمینی از موقعیت خود سودجسته و اولین شریک تجاری گرجستان شده است، موردی که پس از صلح آبخازی مسلماً تغییر خواهد یافت.

در دریای سیاه، نیروی دریایی ترکیه با همکاری نیروهای ناتو و اکراین درصدد برگزاری مانور مشترک نظامی هستند که به شدت مورد اعتراض روسیه قرارگرفته است. از طرفی در تقسیم ناوگان نظامی شوروی سابق در دریای سیاه سهمی برای گرجستان در نظر گرفته نشده که مورد اعتراض گرجستان است و در تاریخ ژانویه ۱۹۹۷ توسط وزیر امور خارجهٔ گرجستان، آقای ایراکلی منقاریشویلی، اعلام شد. بنابراین، ناتو سعی دارد که در آینده‌ای نزدیک با بهره‌گیری از خلأ روسیه در دریای سیاه، ناوگان ترکیه را به نیروی برتر منطقه تبدیل کند. این عمل می‌تواند به تضعیف و انزوای بیشتر نیروی دریایی روسیه در دریای سیاه منجر شود. روسها در این مورد بسیار حساس‌اند و در تلاش برای به دست آوردن موقعیت برتر هستند.

### دریای سیاه و موقعیت گرجستان

سراسر مرزهای غربی گرجستان را سواحل شرقی دریای سیاه تشکیل می‌دهد که یکی از زیباترین سواحل دریای سیاه است و در دورهٔ شوروی مراکزگردشگری و استراحتگاهی بسیاری در طول ساحل آن برای شهروندان اتحاد شوروی ساخته

شده است. در نوار ساحلی واقع در جمهوری خودمختار آبخازیا، هتلهای بسیار بزرگ و زیبایی ساخته شده بود که امروزه می‌توانست درآمد سرشاری را از صنعت گردشگری نصیب گرجستان سازد که متأسفانه پس از جنگ داخلی، تمام این زیربناهای مهم اقتصادی، کاربری خود را از دست داده‌اند.

بنادر گرجستان در دریای سیاه، از نقاط ارتباطی مهم گرجستان با دنیای خارج است که به شدت موردنیاز آذربایجان[1] و ارمنستان محصور در خشکی است و از دوره‌های گذشته تاکنون اهمیت خود را از این نظر حفظ کرده‌اند، به‌ویژه آن‌که بنادر پوتی و سوخومی از دوران باستان شناخته شده بودند. اشغال بندرپوتی در دورهٔ جنگهای داخلی گرجستان توسط مخالفان دولت مرکزی (جنبش گامسا خوردیا و هواداران او) نشان‌دهندهٔ نقش استراتژیک این بندر برای امنیت سیاسی ـ اقتصادی گرجستان و دیگر جمهوریهای قفقاز جنوبی است. پس از استقلال اکراین و اختلاف این کشور با روسیه دربارهٔ بهره‌برداری از بنادر مهم دریای سیاه در شبه جزیرهٔ کریمه، بنادر گرجستان مورد توجه روسیه نیز قرار گرفته است. اکنون سواحل روسیه در دریای سیاه به ۳۳۵ کیلومتر محدود شده و در این محدودهٔ کوچک، مهمترین بندر آن نووروسیسک است. بنادر سوچی ونیز توآپسه از دیگر بنادر روسیه در دریای سیاه است. به علت محدودیت ظرفیت این بنادر، حجم حمل بارهای مورد نیاز و نیز عملیات ناوگان نیروی دریایی روسیه در دریای سیاه نمی‌تواند از طریق این بنادر تأمین شود. از طرفی، بنادر گرجستان دارای موقعیت استراتژیک ـ نظامی بهتری برای روسیه هستند. روسیه با توافق گرجستان حال حاضر موقتاً از پایگاه دریایی باتومی در جنوب غربی وگودائو تا در شمال غربی، استفاده می‌کند.

اتصال راه‌آهن و شاهراههای ارتباطی قفقاز و ایران به بنادر پوتی و باتومی (و

---

۱. در دورهٔ شوروی، نفت آذربایجان از طریق لوله به باتومی منتقل و در آنجا پالایش می‌شد. مقداری نفت خام و مقداری فرآورده‌های نفتی، از طریق بندر باتومی به خارج صادر می‌شد. این روش، یکی از گزینه‌های صادرات نفت خام آذربایجان به بازارهای مصرف است. در این زمینه ترکیه برای عبور کشتیبانی نفتکش از تنگه بُسفر مانع‌تراشی می‌کند.

همچنین سوخومی) از نکات بسیار مهم در ارتباطات منطقه‌ای است که پس از پایان درگیریهایی موجود در منطقه می‌تواند در تسهیل جریان کالا و سرمایه به کار گرفته شده و ثبات سیاسی ـ اقتصادی منطقه را به دنبال داشته باشد.[۱] باید در نظر داشت که قبل از درگیری بین آذربایجان و ارمنستان و بسته شدن راه آهن جلفا به ایروان، سالانه بیش از ۵ میلیون تن کالا بین ایران و قفقاز (شوروی) در جلفا تخلیه و بارگیری می‌شد. پیش‌بینی می‌شود که پس از برقراری آرامش در منطقه، مجدداً جلفا رونق حمل و نقل گذشته را بازیابد. به همین سبب در سال جاری، ایران اقدام به تأسیس منطقه آزاد تجاری در جلفا کرده است که می‌تواند در تبادلات اقتصادی منطقه قفقاز با ایران نقش اساسی داشته باشد.

اینک جمهوری اسلامی ایران برنامهٔ اتصال شبکه راه‌آهن سراسری خود را از میانه به سوی شمال (آستارا) در دست تهیه دارد[۲] که پس از بهره‌برداری از این مسیر، ضمن ارتباط مجدد راه‌آهن ایران با قفقاز، فاصلهٔ ریلی تهران ـ تفلیس، نسبت به مسیر قبل حدود ۳۵۰ کیلومتر کوتاهتر خواهد شد.

بندر پوتی و سوپسا در دریای سیاه در آینده‌ای نه چندان دور به بنادر بین‌المللی منطقه تبدیل خواهند شد. جریان سرمایه‌گذاری در این دو بندر روزبه‌روز افزایش خواهد یافت. جمهوری اسلامی ایران در جهت کاهش بحرانهای منطقه‌ای تمایل بسیار در سرمایه‌گذاری در این بنادر دارد. پیش‌بینی شده است که در مرحلهٔ اول بهره‌برداری از بندر بین‌المللی پوتی در صورت جذب سرمایه‌گذاری ملی و بین‌المللی، حدود حداقل ۳۵ هزار فرصت شغلی ایجاد شود. شبکه راه‌آهن قفقاز، پتانسیل اتصال بندر پوتی در شرق دریای سیاه و بندر

---

۱. در بنادر پوتی و باتومی در سال ۱۹۹۳ مجموعاً ۶ میلیون تن کالا تخلیه و بارگیری شده است.
"Human Development + Report", Georgia Tbilisi, 1995.

۲. پیشنهاد انتخاب این مسیر از طرف نگارنده و برای اولین بار در سمینار «شناخت استعدادهای بازرگانی استان آذربایجان»، در مهرماه سال ۱۳۷۴ در تبریز، ارائه شد و در سال ۱۳۷۵ توسط هیئت دولت به تصویب رسید. نگاه کنید به مجموعه مقالات سمینار فوق از انتشارات وزارت بازرگانی.

ترکمنباشی در شرق دریای خزر را در سواحل ترکمنستان دارد. ارتباط ریلی آسیایی مرکزی و قفقاز از طریق ایجاد خط کشتیرانی کشتیهای واگن بر از دورهٔ شوروی وجود دارد.

هم‌اکنون، اگرچه از همهٔ توان زیربناهای موجود در بخش حمل و نقل گرجستان بهره گرفته نمی‌شود، ولی پس از سرمایه‌گذاری، بهسازی و نوسازی، این شبکه می‌تواند به عنوان عامل برقراری روابط منطقه‌ای و ایجاد ثبات سیاسی ـ اقتصادی منطقه به کار گرفته شود.[۱]

با وجودی که گرجستان برای انتقال انرژی دارای تجربه‌ای نسبتاً طولانی در حمل و نقل لوله‌ای در منطقه است، ولی در شرایط کنونی به دلیل نابسامانیهای اقتصادی و بحرانهای داخلی و منطقه‌ای این نقل و انتقال در پایینترین حد خود قرار دارد. خط لولهٔ انتقال نفت خام منابع نفتی آذربایجان به پالایشگاه باتومی، از قدیمی‌ترین خطوط لولهٔ انتقال نفت خام در جهان است. در انتقال نفت‌خام آذربایجان از منابع نفتی دریای خزر، قلمرو گرجستان جزو گزینه‌های اصلی است، که پس از ایران، می‌تواند به ایفای نقش بپردازد. بهره‌برداری از منابع عظیم نفت دریای خزر و انتقال نفت دریای خزر و آسیای مرکزی، گرجستان را در مرکز توجهات کنسرسیوم نفت دریای خزر قرار داده است.

تحرکات دیپلماتیک اخیر منطقه و بازدید رسمی سران جمهوریهای قفقاز از ایالات متحده، سبب توجه بیشتر روسیه به منطقه و در نتیجه افزایش رایزنیهای این کشور در راستای حل بحرانهای منطقه‌ای از جمله آبخازیا و قره‌باغ شده است. آغاز گفت‌وگوهای صلح آبخازیا با میانجیگری روسیه در ابتدای ژوئیه ۹۷ توسط ولادیسلاو آردزینبا رهبر شورشیان آبخازی عنوان شد. در همین تاریخ آقای

---

۱. برای آگاهی از چگونگی وضعیت شبکهٔ حمل و نقل گرجستان، نگاه کنید به «حمل و نقل در گرجستان و چشم‌انداز همکاریهای متقابل باایران. میزگرد ایران و گرجستان ـ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ۲۱-۱۸ شهریور ۱۳۷۵ ـ چاپ شده در روزنامهٔ جهان اقتصاد، ۷ مهر ۱۳۷۵.

شواردنادزه به امریکا سفر کرده و طرح صلحی را به مقامات امریکایی و سازمان ملل ارائه داد. به دنبال این بازدید، کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل در پیامی از دولت گرجستان و جدایی‌طلبان آبخازی خواست تا در جهت دستیابی به توافق برای پایان دادن به جنگ تلاش کنند. آردزینبا در ۵ اوت برای انعقاد قرارداد صلح با دولت گرجستان براساس سند شورای امنیت روسیه اعلام آمادگی کرد. خوشبختانه با حسن نیت رئیس‌جمهوری گرجستان، بین رهبر جدایی‌طلبان آبخازی و رئیس‌جمهوری گرجستان در تاریخ ۱۵ اوت ۹۷ در تفلیس گفت‌وگوهای مستقیمی برگزار شد و در پایان دیداری ۱۰ ساعته با میانجیگری پریماکف وزیر امور خارجه روسیه، تفاهم‌نامهٔ حل و فصل مسالمت‌آمیز بحران آبخازیا امضا شد. در این تفاهم نامه تأکید شده است که مسائل مورد اختلاف با روش مسالمت‌آمیز از طریق گفت‌وگوی دوطرفه و با مشاورت فدراسیون روسیه و مجامع بین‌المللی و اروپایی، حل و فصل خواهد شد.

با توجه به پتانسیلهای موجود در منطقه و مکمل بودن اقتصاد کشورهای منطقه و نیز زیربناها و زیرساختهای مشترک از جمله شبکهٔ راهها، بنادر، فرودگاهها و خطوط انتقال انرژی و منابع آب، کشورهای منطقه می‌توانند در درون یک اتحادیه منطقه‌ای بین جمهوریهای قفقاز، ایران، روسیه و حتی ترکیه (با رعایت قواعد بازی و به دور از جایگاه ناتو) نسبت به همگراییهای منطقه‌ای گامهای مثبتی بردارند. این نوع همگرایی در وهلهٔ اول نیازمند حسن تفاهم دولتهای منطقه و احترام به حق حاکمیت و تمامیت ارضی یکدیگر است. جمهوری اسلامی ایران در راستای برقراری این اهداف از هیچ اقدامی فروگذار نخواهد کرد و به استناد گواهی مقامات سازمان ملل، در راه صلح و همکاریهای منطقه‌ای کوشش فراوان دارد.

منابع طبیعی و معدنی منطقه، به‌ویژه ذخایر ۵۰ تا ۲۰۰ میلیارد بشکه‌ای نفت و ۷۹۰ میلیارد مترمکعبی گاز، درکنار نیروی انسانی متخصص و آموزش دیدهٔ

کشورهای منطقه، نیازمند مدیریتی کارآمد و رفع تنگناها و حل مسالمت‌آمیز بحرانها و اختلافهاست.

تبدیل قفقاز به یک منطقه «ژئوپلیتیکی حایل» به همکاری جدی و صمیمی ایران و گرجستان بستگی دارد که ثبات و امنیت را در منطقه به‌وجود خواهد آورد و در آن جریان کالا، سرمایه و نیروی انسانی، همهٔ کشورهای منطقه را بهره‌مند خواهد کرد.

# تأثیرات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قفقاز بر شمال ایران در قرن نوزدهم

دکتر محمدرضا قدس*

تحقیق ارائه شده با بررسی کلّی تأثیرپذیری سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاصل از ارتباطات شمال ایران به‌خصوص گیلان و آذربایجان با قفقاز در قرن ۱۹ و ابتدای قرن ۲۰، با ارائه آمار و نمودارهای مربوطه، این فرایند را به‌خصوص در به‌وجود آمدن افکار جدید سیاسی، احزاب و روزنامه‌ها در انقلاب مشروطه به بررسی گذاشته و معتقد است که این تحقیقات در آینده محور اصلی برای بررسی تأثیرات متقابل فرهنگی ـ تاریخی ایران و جمهوریهای قفقاز خواهد بود.

ایجاد انجمنهای سیاسی نیز در ایران و به کار بردن تاکتیکهای سیاسی مانند اعتصابات، تبلیغات سیاسی در روزنامه‌ها و در بین اصناف کارگری، مسلماً نمونه‌های بارزی از این تأثیرپذیری سیاسی‌اند.

ایجاد آگاهی طبقاتی و صنفی در بین کارگران و دهقانان ایرانی، برای اولین بار در تاریخ مدرن ایران، توسط انقلابیون قفقازی نیز نمایانگر این تأثیرپذیری شگفت و قابل توجه است که این پدیده‌ها نیز، هر کدام قابل بررسی برای محققین و تاریخ‌نویسان این دوره خواهد بود.

تأثیر شکستهای حاصل از جنگهای ایران و روس، فقط دارای اثرات نظامی

* استاد مدعو دانشگاه شهید بهشتی.

برای ایران نبود، بلکه با وابستگی رژیم قاجار، پس از عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای، از نظر نظامی، سیاسی و اقتصادی، به رژیم رُمانوف و به خاطر ارتباطات جغرافیایی حاصل از شکستهای جنگهای ایران و روس، تأثیرات شگرفی نیز بر فرهنگ سیاسی شمال ایران گذاشت که ما در این تحقیق به بررسی کلی آن می‌پردازیم.

**خصوصیات اقتصادی، تجاری و فرهنگی شمال ایران در قرن نوزدهم**

در شمال ایران، به خصوص گیلان و آذربایجان، بی‌تفاوتی سیاسی در میان مردم در دوران قاجار نسبت به نقاط دیگر ایران کمتر ملاحظه می‌شود. دلایل علمی، به‌خصوص ساختارهای اقتصادی این دو ایالت و تماس این دو منطقه با قفقاز، تشریح‌کنندهٔ این تفاوت آشکار با سایر نقاط ایران است.

این دو ایالت برخلاف بیشتر نقاط ایران، با داشتن باران کافی برای رشد محصولات کشاورزی خود، وابستگی شدیدی به سیستم آبیاری محلّی (قنات) نداشتند. دهقانها در این دو ایالت به خاطر صادرات محصولات کشاورزیشان، در مقایسه با سایر دهقانان در ایران قرن نوزدهم، دارای وضع بهتر اقتصادی بودند.

در شمال روابط اقتصادی و سیاسی با روسیه، به‌خصوص با قفقاز، یک نوع دینامیزم (تحرک) اجتماعی و فرهنگی را به‌وجود آورد. موقعیت تبریز و نزدیکی آن با قفقاز یکی از عوامل اصلی سیاسی و نظامی برای عباس‌میرزا برای انتخاب آن شهر به عنوان پایگاه اصلی خود در ایران شد. ارتباط دربار ولیعهد عباس میرزا در طول سی‌وشش سال (از ۱۷۹۸ تا ۱۸۳۴) با قفقاز، تبریز را تبدیل به یک مرکز مهم دیپلماسی و تجارت بین‌المللی برای ایران کرده بود.

بسیاری از اطرافیان و نزدیکان ولیعهدان قاجار، به زبانهای روسی، ارمنی و گرجی آشنایی داشتند. این ارتباطات علل اصلی به وجود آمدن کارخانه‌های جدید در تبریز، به خصوص برای ایجاد ارتش جدید عباس میرزا بودند. اولین

کارخانهٔ جدید شیشه‌سازی در ایران، در تبریز و باکمک تجار قفقازی به وجود آمد و اولین کارخانه چاپ نوین در ایران در تبریز تأسیس شد.[1]

روابط اقتصادی و فرهنگی تبریز با قفقاز یکی از عوامل اصلی، نامیده شدن تبریز به‌عنوان مهمترین شهر اقتصادی ایران بود. در ۱۸۸۸ در تبریز اولین مدرسهٔ مدرن اروپایی توسط تجار ایران که با قفقاز در حال تجارت بودند تأسیس شد. در شروع قرن بیستم در حدود ۱۰۰ کارخانه در تبریز وجود داشت که مجموعاً ده‌هزار کارگر در آنها مشغول بودند. مواد موردنیاز این کارخانه و همچنین مدیران این کارخانه‌ها از قفقاز می‌آمدند. کارگران موسمی (فصلی) نیز از قفقاز در تبریز مشغول کار بودند، به‌خصوص کارگران ارمنی، گرجی، و آذری.

آذربایجان منطقه‌ای بود که بیش از هر نقطهٔ دیگر ایران به فرهنگ، صنعت و تجارت غربی از طریق قفقاز مرتبط شده بود.[2]

ایالت آذربایجان بهترین استان کشاورزی کشور محسوب می‌شد. حتی در سال ۱۳۲۷ یک‌سوم از محصولات کشاورزی این ایالت، نیازهای غذایی تمام مردم استان را تأمین می‌کرد و بقیه به سایر استانهای کشور صادر می‌شد. در گیلان، در شروع حکومت رضاشاه، ۱۲ درصد دهقانان، زمینداران کوچک بودند و ۳۰ تا ۴۰ درصد آنان، دارای مالکیت ابزار تولید در مزارع بودند. زارعان مستأجر هم در گیلان و هم در آذربایجان دارای قراردادهای بسیار سودمند به نفع خود با ملاکین بودند، به‌طوری که در بسیاری از موارد حتی به مالک اجازه نمی‌داد که به راحتی آنها را از زمینهای خود بیرون کند. این رفاه و امنیت نسبی، دهقانان شمال را از نفوذ اقتصادی و سیاسی و اجتماعی زمینداران بسیار رهایی بخشیده بود.[3]

جمعیت در گیلان و آذربایجان متراکمتر از سایر نقاط در ایران بوده و دهکده‌ها

---

1. Abrahamian, *Iran between two revolutions*, 52-53.

2. Hossein Àdibi, *Tabagheye motevassetjadid dar Iran*, 82-85; Farhange Ghasemi, *Sandicalism dar Iran*, 35-38.

3. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia*, 295-296; Soltanzadeh, Sahami, L'*Economie rurale et la vie paysanne dans la province sud Caspienne de l'Iran, le Guilan*.

نزدیکتر به یکدیگر بودند. تراکم جمعیت در آذربایجان حتی در ۵-۱۳۲۴، سی‌نفر در هر کیلومتر بوده که این عدد دو برابر تراکم جمعیت در تمام ایران بوده است. یک‌سوم جمعیت ایران در آذربایجان ساکن بودند.

تجارت و مسافرت به قاره اروپا در قرن نوزدهم معمولاً از طریق یکی از بنادر دریای خزر یعنی بندرانزلی انجام می‌شد. این تجارت، ایالات همسایه گیلان و آذربایجان را با اقتصاد جهانی مرتبط می‌ساخت. از طریق بندر دیگر دریای خزر یعنی بندر آستارا، راههای اصلی ایران به دریای سیاه از آذربایجان و قفقاز می‌گذشتند. در داخل آذربایجان دریای ارومیه، شهرهای مختلف را به یکدیگر متصل کرده و به تجارت و ارتباطات در داخل آذربایجان و در نهایت به تجارت و ارتباطات با قفقاز کمک فراوانی می‌کرد.[۱]

از آنجایی که روسیهٔ تزاری برخلاف بریتانیای کبیر، یک قدرت بزرگ صنعتی و تجاری نبود، تجارت با قفقاز مخصوصاً در شمال ایران، کمک به صنایع ابتدایی و توسعهٔ سیستم ارتباطات در قرن نوزدهم را به همراه داشت. تمام شصت و یک کارخانه‌ای که در اواخر حکومت قاجار در ایران وجود داشتند، در منطقهٔ نفوذ روسیه به وجود آمدند و همه جز یکی از آنها در ایالات شمالی ساخته شده بودند.

روسها بین انزلی و رشت و همچنین بین تبریز و جلفا خط آهن کشیدند. آنها بندرانزلی را مدرنیزه کرده و آن را تبدیل به یکی از مرفه‌ترین شهرهای ایران نمودند و همچنین راه شوسه‌ای را بین انزلی و تهران ایجاد کردند.[۲] مسلماً طبقه متوسط در شمال ایران نفع بسیاری از تجارت با روسیه به‌خصوص با قفقاز روسیه می‌برد. این ارتباط تجاری به افزایش اهمیت طبقهٔ متوسط در گیلان و آذربایجان در دوران قاجار کمک زیادی کرد. در اواخر دوران قاجار طبقهٔ متوسط آذربایجان

---

1. On Enzeli as a transit-point, see A. Masoudi, Khaterate mosaferat i Mosko, 3

2. Ibid, and Ashraf, Obstacle to the developement of capitalism in Iran, 66, 98-99.

چه از لحاظ درصد و چه از لحاظ عدد مهمترین طبقهٔ متوسط ایالات ایران بود.[1]

روابط اقتصادی بین شمال ایران و روسیهٔ تزاری به‌خصوص با قفقاز، درک سیاسی مردم شمال ایران را افزایش داد. ذهنیت طبقاتی و احساس تعلق به یک گروه با منافع مشترک اقتصادی، ایدئولوژیکی و سیاسی حاصل از این ارتباط به مراتب بالاتر از چنین آگاهیهایی در جنوب ایران بود. جامعه‌پذیری سیاسی حاصل از ارتباط ایرانیان با قفقاز به‌خصوص به‌خاطر رفاه نسبی اقتصادی و ارتباطات تجاری با قفقاز تزاری به مراتب وسیعتر از مناطق دیگر ایران بود، رفاه نسبی اقتصادی دهقانان و طبقهٔ متوسط در شمال ایران و ارتباطات تجاری با قفقاز، عوامل اصلی در جامعه‌پذیری سیاسی متفاوت این منطقه از جنوب ایران بود. احتمالاً به‌خاطر این ارتباطات، درصد با سوادی دهقانان ایران در شمال بیشتر از درصد باسوادی دهقانان در جنوب بود و بسیاری از تجار شمالی در آذربایجان و گیلان، فرزندان خود را برای تحصیل به دانشگاههای تزاری در قفقاز مانند آذربایجان، ارمنستان و گرجستان می‌فرستادند.[2]

استقلال نسبی دهقانان در شمال و ارتباطات آنان با قفقاز، هم دهقانان و هم‌طبقهٔ متوسط در گیلان و آذربایجان را نسبت به هم طبقاتشان در سایر نقاط ایران، برای درک مسائل جدید آماده‌تر کرد.

این روابط می‌تواند توجیه‌کنندهٔ آمادگی طبقات متوسط در گیلان و آذربایجان برای ایفای نقش اساسی در انقلاب مشروطه و نهضتهای ملی باشد.

کارگران روسی، به‌خصوص از قفقاز، مانند کارگران آذری و گرجی و ارمنی برای کار به آذربایجان و گیلان می‌آمدند و کارگران آذری ایرانی نیز به عنوان کارگران فصلی به قفقاز می‌رفتند. در اواخر دوران قاجار روسها ۴۲۰۰ کارگر در

1. Cottam, Nationalism in Iran, 103, 119.

2. Kazemi and Abrahamian, Non-Revolutionary peasant, 289; also Ivar Spector, The first Russian revolution: It's impact on Asia, 38.

شیلات گیلان داشتند که ۳۰۰۰ نفر از آنها از شهروندان روسیه به‌خصوص از شهروندان منطقهٔ قفقاز بودند. ۳۳۰۰ شهروند روس (اکثراً از قفقاز) بر روی جاده‌ها و راه‌آهن شمال ایران کار می‌کردند. شمار کارگران ایرانی که اکثراً در قفقاز روسیه کار می‌کردند قابل توجه است. مدارک رسمی روسیهٔ تزاری در ۱۹۰۵ میلادی نشان می‌دهد که ۶۲ هزار کارگر ایرانی آن سال در روسیه (اکثراً در قفقاز) کار می‌کردند.

اکثریت قابل توجهی از این تعداد را، کارگران مهاجر آذری در حوزه‌های نفتی باکو و همچنین در مراکز صنعتی گرجستان و ارمنستان تشکیل می‌دادند. قابل توجه است که ۵۰ درصد کارگران نفت در باکو و سایر نقاط قفقاز ایرانی بودند.

در آمار موجود ۲۱-۱۹۲۰ دولت جدید شوروی رسماً اعلام کرد که ۴۱ هزار و ۲۰ نفر ایرانی در آذربایجان شوروی زندگی می‌کنند و ۱۵۹ هزار کارگر ایرانیِ دیگر در سایر نقاط روسیهٔ شوروی، مانند ترکمنستان، گرجستان و ارمنستان زندگی می‌کردند.[۱]

در روسیهٔ تزاری به‌خصوص در قفقاز، کارگران و دهقانان ایرانی با گروههای مختلف انقلابی روسی که در قفقاز فعال بودند، مانند انقلابیون اجتماعی SR یا داشناکهای ارمنی و سوسیال دمکراتهای روسیه، که شاخهٔ منشویک آن در گرجستان فوق‌العاده فعال بود، آشنا می‌شدند. بسیاری از کارگران و روشنفکران ایرانی به این گروهها جذب شدند و حزب سوسیال دمکرات ایران در قفقاز (باکو) بنیان گذاشته شد، بعدها حزب کمونیست ایران (حزب عدالت) نیز در آن منطقه به‌وجود آمد.

کارگران روسی که در ایران زندگی می‌کردند به‌خصوص کارگران ارمنی، گرجی و آذری و ایرانیانی که در حال سفر به روسیه، به‌خصوص قفقاز بودند، تأثیر عمیقی بر روی فرهنگ سیاسی گیلان و آذربایجان گذاشتند، کارگرانی که از قفقاز

1. Ashraf, Obstacles to the developement of capitalism in Iran, 100; V.Ulyanovsky, ed., Comintern and the East: A Critique of critique, 283. also, Schapoor Ravasani, sowjetrepublik Guilan Die Socialistische Bewegang im Iran seit Ende des 19. Jarhundert bis 1922, 125-126.

به ایران باز می‌گشتند با خود عقاید انقلابی و تبلیغاتی سیاسی انقلابیون در قفقاز را به ایران می‌آوردند.[1]

با شروع انقلاب مشروطه و به دنبال این روابط با قفقاز تعداد قابل توجهی روشنفکر رادیکال در آذربایجان و گیلان که عملاً فلسفه و عقاید سیاسی خود را از روسیه تزاری به‌خصوص از قفقاز به دست آورده بودند، در انقلاب مشروطه نقشی اساسی به عهده گرفتند.

از طریق تجارت و مهاجرت، عقاید سیاسی جدید وسیعاً از قفقاز به شمال ایران آمده و در سایر نقاط مملکت نیز پخش شد.

عقاید آنارشیستی، برای مثال، که از قفقاز به ایران انتقال یافته بود، اواخر دوران ناصرالدین شاه در گیلان و دیگر نقاط ایران ظهور کرد.[2] قطعاً قاتل ناصرالدین شاه، تا حدی به عقاید نیهلیستی موجود در فرهنگ سیاسی قفقاز آشنایی داشت.

ادبیات و تعلیم و تربیت ایرانی در قفقاز دارای اهمیت خاصی بوده و تجار ایرانی مدارسی را مانند مدارس اتحاد و تمدن تأسیس کردند و همچنین روزنامه‌های جدیدی در قفقاز برای کارگران ایرانی منتشر می‌شد. روابط اقتصادی با ماورای قفقاز باعث ایجاد پیوندهای وسیع فرهنگی، حتی در پایینترین طبقات اجتماعی، در شمال ایران گشت. (برای درک بهتر روابط ارتباطات تجاری، و اقتصادی و فرهنگی ایرانیان به نمودارهای ضمیمه نگاه کنید.)

کارگرانی که از قفقاز به ایران باز می‌گشتند، دارای فرهنگ سیاسی جدیدی بودند که خود را در ایجاد احزاب سیاسی چپی جدید منعکس می‌نمود. کارگران ایرانی در قفقاز نه تنها متمایل به فرهنگهای سیاسی رادیکال حاکم در قفقاز

---

1. Ravasani, The socialist movement in Iran, 127.

2. Touhidi-Baghini, Historical and Economic roots of the Iranian revolution, 48-54; and Fereydoon Adamiyat, Fekre demokrasiye ejtemaee darr nehzate mashrooteye Iran, 22-23.

می‌شدند، بلکه معمولاً از ساختار پدرسالارانه و عمودی حاکم بر ایران قرن نوزدهم نیز خود را می‌رهانیدند. ما برای اولین بار در این دوران شاهد ایجاد کمیته‌های کارگری هستیم که توسط کارگران ایرانی بازگشته از قفقاز به وجود آمده بودند، و گروههای مختلف نژادی و مذهبی در آن وجود داشتند. حتی کارگران ایرانی در اعتصابهای کارگری فراگیر در قفقاز در ۶-۱۹۰۴ (تحت هدایت عملی و تاکتیکی رهبر آتی اتحاد شوروی، ژوزف استالین) با کارگران ارمنی، آسوری، آذری و گرجی همکاری می‌کردند. این اعتصابات عملاً چاههای نفت ماورای قفقاز را به حالت تعطیل درآورد و باعث ایجاد یک بحران داخلی و بین‌المللی در روسیه تزاری شده و یکی از عوامل اصلی جنگ روسیه و ژاپن می‌گردد و جالب توجه است که این جنگ یکی از دلایل متعدد و مستقیم انقلاب مشروطه ایران بود. واضح است که از طریق زندگی در قفقاز کارگران ایرانی رادیکالیزم و آگاهی طبقاتی جدیدی را به دست می‌آوردند.[1]

تأثیر روابط فرهنگی ایرانیان با روسیه و به‌خصوص قفقاز، تا حدی بر روی تودهٔ مردم نیز آشکار بود. در صورتی‌که در همان دوران، تأثیرات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی روابط بریتانیا با جنوب ایران فقط مختص به نخبگان و سران جامعه بود.

انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه و تحولات حاصل از جنگ روس و ژاپن و فعالیت انقلابیون روسیه در قفقاز اثرات عمیقی بر روی افکار انقلابیون ایران گذاشت. ادبیات نیهلیستی و سایر مجلات رادیکال در قفقاز به فارسی و آذری ترجمه شده و توسط کارگران گرجی، آذری و ارمنی به ایران می‌آمد و توزیع می‌شد.[2] در طول انقلاب مشروطیت در ایران، تعداد بیشماری روزنامه به چاپ می‌رسید؛ بیشتر از

---

1. Ghasemi, Sandicalism in Iran, 23-53; and Yergin, Danie, Tarikhe jahanie NAFT, 231-239
2. Adamiyat, Social democratic trends in the contitutional movement, 25-26; Idem, Ideology of the iranian contitutional movement, 333-336; Hedayat, Memories and dangers, 150.

۱۵۰ روزنامه در تهران، ۵۰ روزنامه در تبریز و ۱۴ روزنامه در گیلان که اکثر آنها حامی انقلاب مشروطه بودند. بررسی نقش روزنامهٔ صوراسرافیل به‌خصوص در رادیکالیزم و تأثیر فرهنگ سیاسی قفقاز در این دوران قابل مطالعه است.[۱] تأثیر روابط شمال ایران با قفقاز، به‌خصوص در بررسی مجلات و روزنامه‌های چاپ شده در قفقاز توسط ایرانیان قابل بررسی است. برای مثال روزنامهٔ فکاهی ملانصرالدین در قفقاز شدیداً تحت‌تأثیر عقاید لاییک انقلابیون روسیه در آن ناحیه بود.[۲] خیلی از نویسندگان ایرانی ساکن قفقاز مانند طالبوف، شدیداً تحت‌تأثیر افکار سوسیالیستی انقلابیون روسیه در قفقاز قرار گرفته و این افکار تبلور خود را در نوشته‌های آنها نشان داد.[۳] در طول انقلاب مشروطه، انجمن تبریز که در ارتباط با شوراهای حاصل از انقلاب ۶ـ۱۹۰۵ روسیه و تحت‌تأثیر مستقیم آنها بود، از وجود انقلابیون گرجی، ارمنی و آذری در جنگ باقوای محمدعلی شاه و همچنین تعلیمات سیاسی قشرهای خاص مردم (طبقهٔ متوسط) و کارگران استفاده می‌کرد.

بسیاری از انجمنهای به‌وجود آمده در شمال ایران که حامی انقلاب مشروطه بودند، تحت‌تأثیر مستقیم شوراها و در ارتباط مستقیم با شاخه‌های احزاب سیاسی روسیه در قفقاز بودند.[۴]

انجمن ایالتی آذربایجان در تبریز که بسیاری از اعضای آن، مانند شیخ محمد

---

1. Ivanov, Contemporary history of Iran, 19; Brown, Press and poetry of Modern Persia, 27-166.

2. Browne, Press and POetry of modern Persia, 16, 23; Abdolsamade Kambakhsh, Nazari be jonbeshe Kargari va comonisti dar Iran, Vol 1-14.

3. On talebof see Adamiyat, Social democratic trends in the contitutional movement, Passim; Abdorahim Talebof, Siyasate talebi; and Ehsan Tabari, Talebofe Tabrizi, Donya 2, No. 4 (winter 1961): 85-92.

4. On the origin of Anjomans and their crucial rule in the constitutional revolution see Leften stavros stavrianos, Global Rift: The third world comes of Age, 391-394, and Ivar Spector, The first Russian revolution: It's impact on Asia, 44, 49.

خیابانی روحانی مبارز آذربایجانی، به‌خاطر سفرهای خود به قفقاز و روابط تجاری با آن منطقه تحت‌تأثیر افکار انقلابیون قفقازی بودند، کنترل شهر را به دست گرفته و یک نیروی پلیس جدید و یک سیستم قضایی جدید را به‌وجود آورده و با تبعید تجار و اشراف طرفدار محمدعلی شاه از شهر، کنترل دولتی و سیاسی شهر را بر ضد محمدعلی شاه به‌دست گرفت. بسیاری از مجاهدین ایرانی (مجاهدین کلمه‌ای بود که ایرانیان به فعالان نظامی و سیاسی حامی مشروطه اطلاق می‌کردند) با تبلیغات انقلابیون قفقازی به نیروهای نظامی حامی انجمن پیوستند. ترور، به عنوان یک سلاح سیاسی و نظامی تحت تعلیمات انقلابیون قفقازی علیه مخالفان مشروطه در آذربایجان، گیلان و حتی علیه خود شاه مورد استفاده قرار می‌گرفت و به استناد مورخان ایرانی مانند احمد کسروی و مهدی ملک‌زاده، ترور سران مخالفین انقلاب مشروطه توسط انقلابیون ایرانی، در پیشبرد اهداف مشروطه‌خواهان در آذربایجان، گیلان و در کلّ ایران فوق‌العاده مؤثر بود.[۱]

همان‌طور که در بالا اشاره شد، حزب سوسیال دمکرات ایران شاخه‌ای از حزب سوسیال دموکرات روسیه در قفقاز بود. انقلابیون سوسیالیست قفقازی مانند استالین و اورژونیکیدزه که هر دو گرجی بودند در سازماندهی و فعالیت سیاسی ایرانیان در قفقاز و در شمال ایران نقشی اساسی ایفا نمودند.[۲]

تمام شعبات حزب سوسیال دمکرات ایران در گیلان و آذربایجان در ارتباط مستقیم با انقلابیون قفقاز بوده و از آنها تعلیمات سیاسی و دستورات سازمانی را دریافت می‌کردند.

بسیاری از دوستان قفقازی استالین و اورژونیکیدزه مانند حیدرخان عمواوغلی و

---

1. Reiisnia and nahid, sattarkhan and khiabani, 26-31; Hedayat memories and dangers, 159.
2. Ra'in, Haydar Khan omu oglu, 16 and Passim, and lavrenti Beria, on the history of bolshevic organizations in transcaucasia, 152-153, and the Passim.

محمدامین رسول‌زاده نقشهای اساسی و حیاتی را در انقلاب مشروطه ایفا کردند که هنوز تاریخ‌نویسان ایرانی و خارجی در مورد میزان اهمیت و نقش آنها در انقلاب مشروطه به تحقیق مشغول‌اند. این افراد تحت تعلیمات سیاسی انقلابیون قفقازی بودند و همچنین در تحول و تغییر انجمنها به اصناف اقتصادی و کارگری نقش اساسی داشتند. انقلابیون قفقازی عملاً به وسیلهٔ ارتباطات خود، در طول انقلاب مشروطه، گمرک و پست و تلگراف تبریز را برای مدت کوتاهی تحت نفوذ خود درآوردند. در گیلان تحت تعلیمات شعبهٔ حزب سوسیال دمکرات ایران و در ارتباط مستقیم با انقلابیون قفقازی در رشت و انزلی، انجمن دهقانان به نام انجمن عباسی تشکیل شد و این انجمن به‌تدریج خود را تبدیل به یک تشکیلات سیاسی ـ صنفی نموده و شروع به مصادرهٔ زمینهای زراعی مالکان بزرگ در این ایالت کرد. این حرکت سیاسی به‌تدریج تبدیل به یک قیام دهقانی شد که شباهتهای بسیاری به شورشهای دهقانی در دوران قرون وسطای اروپا داشت.[۱]

حاج علی‌کربلایی که به عنوان علی موسیو در تاریخ ایران شناخته می‌شود و ریاست کمیته اجرایی مرکز غیبی (درحقیقت کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال دمکرات ایران) را در تبریز دارا بود، عمیقاً تحت نفوذ فرهنگ سیاسی حاصل از سفرهای خود در قفقاز بود. ۱۱ عضو دیگر مرکز غیبی، همه مانند او از تجار آذری بودند که به قفقاز سفر کرده و تحت‌تأثیر افکار سوسیال دمکرات حاکم بر فرهنگ سیاسی آن منطقه قرار گرفته بودند.[۲]

با شکست انقلاب مشروطه، وقوع جنگ جهانی اول، سقوط تزاریسم و ظهور

1. Ghassemi, Syndicalism in Iran, 65-76; Kambakhsh, survey of the labor and communinst movenment in Iran, Vol.1, 24; Chaqueri, ed., historical documents, Vol.4, 108; Browne Press and poetry of modern persia, 35-36; Adamiyat, Fereydon, Ideology of the Iranian constitutional movement, 496.

2. Reiisnia and nahid, sattarkhan and khiabani, 1-28 and Passim, on the crucial role of the secret center in the constitutional revolution; Browne, Press and Poetry of modern Iran, 111.

دیکتاتوری رضاخان و سیاستهای بعدی او و دولت اتحاد شوروی، ارتباطات فرهنگی و اقتصادی و سیاسی ایرانیان با ملتهای قفقاز (به‌خصوص بعد از به تصویب رسیدن قانون انحصار تجارت خارجی توسط دولت شوروی و بعدها دولت رضاشاه در ایران) به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای کاهش یافت. ولی به‌نظر این نویسنده تأثیر اقتصادی، فرهنگی و سیاسی قفقاز بر روی ایران در این دوران قابل ملاحظه بوده و محققان آتی می‌بایستی این دوران را عمیقتر و با دقت بیشتری مورد مطالعه قرار دهند.

**حجم تجارت ایران با روسیه و تعداد ویزاهای صادره به ماورای قفقاز در سالهای انتخاب شده**

| Year | Number Iranian Visas to Transcaucasia | Trade with Russia (in 1,000s of rubles) |
|---|---|---|
| 1850 | | 4,707 |
| 1852 | 4,852 | |
| 1860 | | 4,857 |
| 1870 | | 5,965 |
| 1880 | | 10,973 |
| 1890 | | 12,679 |
| 1891 | 15,615 | |
| 1892 | 16,488 | |
| 1893 | 15,906 | |
| 1894 | 17,373 | |
| 1896 | 19,939 | |
| 1897 | 22,861 | |
| 1898 | 26,355 | |
| 1899 | 29,735 | |
| 1900 | 16,627 | |
| 1901 | 22,776 | 36,392 |
| 1902 | 27,570 | |
| 1903 | 32,866 | |
| 1904 | 59,121 | |
| 1905 | | 70,530 |

## از سری کتابهای اسناد که به تازگی منتشر شده است:

● **اسناد معاهدات دوجانبهٔ ایران با سایر دول (جلد نهم و جلد دهم)**

به کوشش بشیر یاقمورلی

* * *

● **رجال تهران و برخی ولایات شمال غرب ایران**

ترجمه محمدعلی کاظم‌بیکی

* * *

● **مآثر مهدیه**

ترجمه و تألیف میرزا مهدی خان ممتحن‌الدوله شقاقی

* * *

● **اسناد روابط دولت صفوی با حکومتهای ایتالیا**

به کوشش محمدحسن کاووسی عراقی

* * *

● **سیاست بریتانیا در خلیج فارس (بررسی غائلهٔ شیخ خزعل)**

به کوشش نادره جلالی

* * *

● **آمریکا و تحولات ایران**

زیر نظر سیدصادق خرازی

*In the Name of God*

(Iran, Transoxania & the Caucasus Series / 2)

# *Iran - Georgia*

## *Historical - Cultural Interactions*

## *(Articles)*

The Center for Documents and Diplomatic History

***Tehran - 2001***